

لوید اسپنسر و آندرز کروز / مهدی شکیبانی

روشننگری

قدم اول



روشنگری

قدم اول



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Enlightenment

For beginners

Lloyd Spencer and Andrzej Krauze

Published in 1997 by Icon Books Ltd.

Spencer, Lloyd

اسپنسر، لوید

روشنگری: قدم اول / نویسنده لوید اسپنسر؛ طراح آندرژ کروز؛ ترجمه
مهدی شکیبانیا. - تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.
[۱۷۳] ص. : مصور.

ISBN 964-6578-28-6: ۹۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

The Enlightenment for beginners. عنوان به انگلیسی:

۱. روشنگری، ۲. فلسفه جدید. الف. کروز، آندرژ، ۱۹۴۷ -

Krauze, Andrzej، طراح. ب. شکیبانیا، مهدی، ۱۳۵۴ - ، مترجم. ج. عنوان.

۱۹۰

B ۸۰۲ / الف

۱۳۷۸

۱۹۹۶۹ - ۷۸ م

کتابخانه ملی ایران



روشنگری

قدم اول

نویسنده: لوید اسپنسر و آندرژ کروز

مترجم: مهدی شکیبانیا

طراح جلد: علی خورشیدپور

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه جهان کتاب

لیتوگرافی: کوثر

چاپ و صحافی: فاروس

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

ISBN 964 - 6578 - 28 - 6 ۹۶۴ - ۶۵۷۸ - ۲۸ - ۶

روشنگری

قدم اول

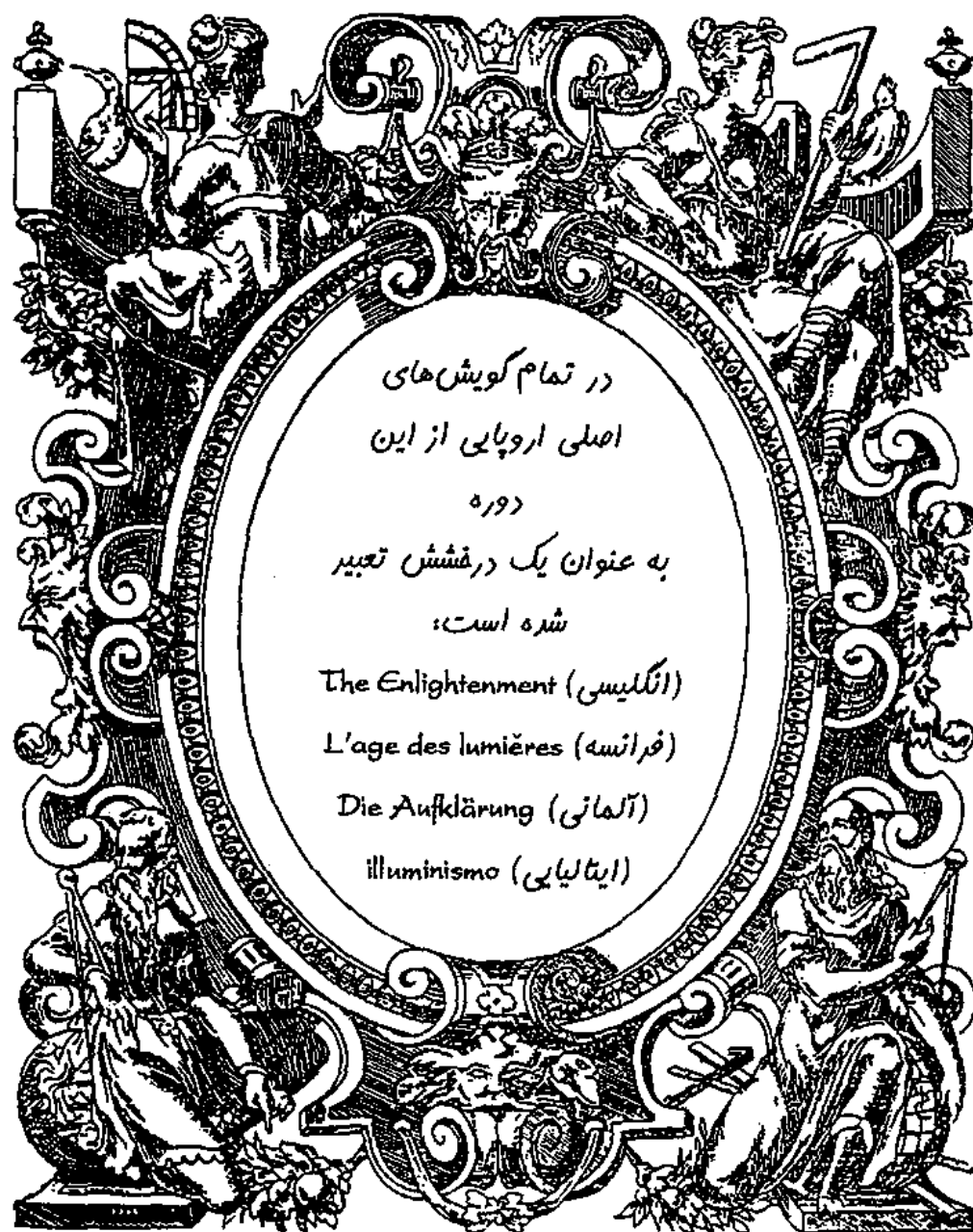
نویسنده: لوید اسپنسر - طراح: آندرز کروز

ترجمه: مهدی شکیبانی



بگذار بتابد...

روشنگری جریان فکری بود که در طول قرن هیجدهم اروپا را به تکاپو انداخت. مرکز این جریان پاریس بود و از سراسر اروپا گرفته تا مستعمرات امریکایی گسترش یافت. حلقه‌های نویسندگان و متفکران یکپارچگی فکری چشمگیری به قرن هیجدهم بخشیدند.



روشنفکران دوره روشنگری خود را بخشی از جنبش بزرگی می‌دانستند که مظهر بالاترین آرمان‌ها و توانایی‌های بشر بود. آنها اصلاح‌طلبانی بودند که اعتقاد داشتند علاقه جدیدی که نسبت به استدلال، نقد و بحث پدید آمده بود، به بهترین وجه به آرمان و هدف ایشان خدمت می‌کرد.

درخشش پادشاهان مستبد

در فرانسه، حکومت پادشاهان مستبدی چون لویی سیزدهم (۱۶۴۳-۱۶۰۱)، لویی چهاردهم - شاه آفتاب - (۱۷۱۵-۱۶۳۸)، لویی پانزدهم (۱۷۷۴-۱۷۱۰) و لویی شانزدهم (۱۷۹۳-۱۷۵۴)، پاریس را به پایتخت فرهنگی جهان تبدیل کرده بود. در عین حال، این پادشاهان همزمان هم به آماج حملات اصلاح طلبانه روشنگری فرانسه مبدل شدند و هم به مخاطبان آن.



«روشنگری» به زبان فرانسه سخن می گفت. هر کتابی که به زبان فرانسه منتشر می شد، در دسترس جامعه فرهیخته سراسر اروپا قرار می گرفت. آثار مهمی که به زبان فرانسه نوشته نشده بود، خیلی زود به این زبان جهانی ترجمه می شد. در سراسر اروپا آداب نویسندگان فرانسوی الگوی «اهل قلم» بود.

پاریس پایتخت روشنگری



دیوید هیوم و آدام اسمیت اسکاتلندی، همانقدر پاریس را پایتخت روشنگری می‌دانستند که بنیامین فرانکلین و توماس جفرسون که ساکن مستعمره آمریکا بودند و چزاره بکاریای اهل میلان. آنان می‌دانستند وقتی «به جایی می‌رسند» که محفل‌های پاریس آنها را به خود راه دهند. در سراسر اروپا درباریان و بورژواهای ثروتمند، پاریس را قبله‌آمال خود می‌دانستند.



یکی از ملاکان اهل ساسکس به فرزندش چنین نوشت: «کسی که زبان فرانسوی بداند، بی‌آنکه نگران برقراری ارتباط با دیگران باشد، می‌تواند به سراسر جهان سفر کند و خود را به شرکت‌های تجاری بقبولاند؛ در حالی که زبان‌های دیگر چنین نیستند.»



آغاز روشنایی

در نامهٔ لرد شافتسبری به لُکلر به تاریخ ششم مارس ۱۷۰۶ چنین آمده است: «پرتو درخشانی بز سراسر عالم تابیده است؛ خصوصاً بر دو ملت آزاد انگلستان و هلند که اینک همهٔ اروپا به آنها رو نموده‌اند.»

در بیشتر سال‌های سدهٔ هفدهم، هلند آزادترین کشور اروپایی و آمستردام پناهگاه همهٔ آزاداندیشان و دگراندیشان دینی بود. در سال ۱۶۶۷ جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۲۳)، فیلسوف انگلیسی، کتاب رساله‌ای در باب تسامح را نوشت. او با توطئه‌گران پروتستان که علیه سلطه پادشاه کاتولیک یعنی جیمز دوم (۱۷۰۱-۱۶۳۳) فعالیت می‌کردند، همراهی نزدیک داشت.



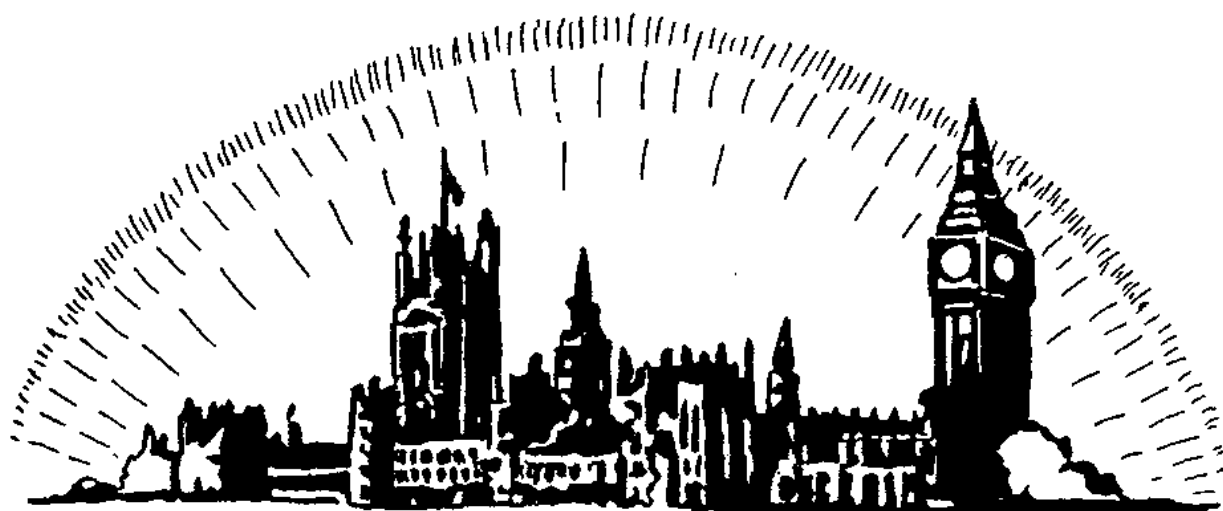
به این ترتیب، لاک بر آثار مهم خویش متمرکز شد: جستار دربارهٔ فهم آدمی و دورساله دربارهٔ حکومت. این دو اثر در تمام دورهٔ روشنگری در کانون مباحثات قرار داشتند.

«انقلاب باشکوه» انگلستان

مخالفت مستمر با طرفداری جیمز دوم از مذهب کاتولیک، باعث شد مجلس انگلستان، از یک پروتستان هلندی به نام ویلیام اورانژ سوم (۱۷۰۲-۱۶۵۰) و همسرش ماری دوم (۱۶۹۴-۱۶۶۲) برای تصاحب تخت پادشاهی دعوت کند. آن دو با کشتی به انگلستان آمدند و در یک جابجایی قدرت بدون خونریزی که از آن پس، یعنی از سال ۱۶۸۸، «انقلاب باشکوه» نامیده شد، بر تخت نشستند.



این واقعه به طور مسلم حاکمیت مجلس انگلستان را پایه گذاری کرد و به این کشور «منشور حقوق» (Bill of Rights) را اعطاء نمود. اصلاحات بعدی به زودی انگلستان را به آزادترین و لیبرالترین کشور اروپایی تبدیل کرد. قانون تساهل (۱۶۸۹) اجازه داد بیشتر فرقه‌های پروتستان، مانند کورکرها، مراسم مذهبی خود را آزادانه انجام دهند اما مذهب آنها را به رسمیت نشناخت. کلیسای انگلستان انحصار آموزش و مراسم مذهبی را از دست داد و آخرین سلطه‌اش بر صنعت نشر در سال ۱۶۹۵ زایل شد.



دوران انقلاب‌ها

در خلال قرن هیجدهم، پاریس و لندن، دو پایتخت بزرگ جهان، رشد فوق‌العاده‌ای یافتند. اما از این میان، بازوی بازرگانی انگلستان یعنی لندن پیشرفت بیشتری داشت. در خلال نیمه اول قرن هیجدهم، انگلستان، انقلابی کشاورزی را تجربه کرد و در نیمه دیگر این قرن نیز انقلاب صنعتی به راه افتاد.



این انقلاب‌ها اصول روشنگری را به آزمون گذاشتند.

قهوه‌خانه، محفل‌های سیاسی و روزنامه‌نگاری

این دوره، دورهٔ جامعه‌پذیری عمومی و عصر روزنامه‌نگاری اندیشه‌ای نیز بود. در لندن، قهوه‌خانه‌ها کانون حیات روشنفکری بودند. در سال ۱۷۴۰ فقط در ناحیه وست‌مینستر، بیش از چهارصد قهوه‌خانه وجود داشت. بانک جدید انگلستان و کمپانی هند شرقی از قهوه‌خانه‌ها بهرهٔ تجاری می‌بردند. در سال ۱۶۹۱ قهوه‌خانهٔ لویدز به لویدز لندن یعنی مرکز بیمهٔ دریانوردی، تبدیل شد.



لوح نانوشته لاک

در سراسر قرن هیجدهم برای فیلسوف‌ها - به همان اندازه غیر فیلسوف‌ها - جستار درباره فهم آدمی جان لاک (۱۶۹۰) مهم‌ترین کتاب محسوب می‌شد. زیرا تقریباً تمام متفکرین عصر روشنگری یک اصل فلسفی را معتبر می‌دانستند. این اصل عبارت بود از لوح نانوشته لاک و به این معنا بود که ذهن دارای هیچ تصور «فطری» نیست و تمام معرفت مأخوذ از تجربه است.

پس بیا بید فرض کنیم ذهن لوح سپیدی است عاری از هر خط و نشانه و هیچ ایده‌ای در آن موجود نیست؛ حال چگونه ذهن سیراب می‌شود؟ توده عظیم خیال نامحدود و پر مشغله انسان با گوناگونی تقریباً بی‌حد و حصرش که بر لوح سپید ذهن نقش شده است از کجا می‌آید؟ ذهن آنهمه مواد عقل و شناخت را از کجا آورده است؟ این همه را من با یک کلمه پاسخ می‌دهم؛ تجربه.



نظریه تجربی لاک، خصوصاً دیدگاه عقل‌گرایانه ژنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) را نشانه گرفته بود.

ما تصوراتی (مانند تصور خدا، ذهن، جسم و یا مثلث) داریم که در پرتو عقل صرف، می‌توان حقیقت‌شان را تشخیص داد و بدین قرار آنها را تصورات «فطری» نامید.



تجربه‌گرایی لاک، دو نوع تجربه متفاوت را از هم تمیز داد: حواس بیرونی و شامل درونی.



درفرانسه، فلسفه لاک را *راتین گندیاک* (۱۷۸۰-۱۷۱۵) عمومی کرد. کتاب او با نام *جستار درباره منشأ شناخت* (۱۷۴۶)، بر اهمیت نقش حواس و یا قوای حسی تأکید داشت.



به نظرمی آید که این «حس باوری» با دیدگاه ماتریالیستی و جبرگرایانه راجع به طبیعت انسان که به وسیله فیلسوفانی دیگر چون لامتری و دلباخ بسط داده شده بود، سازگار است.



جان لاک خود بر نقش تأمل تأکید می‌کرد و اهمیت کار قوای ذهنی را می‌شناخت. علاوه بر این او معتقد بود که ما فطرتاً به کسب لذت و اجتناب از درد متمایلیم. کندياک برای این جنبه از فلسفه لاک اهمیت زیادی قائل نبود.

در سال ۱۷۰۰ پیر کاست، جستار دربارهٔ فهم آدمی لاک را ترجمه کرد و توضیح داد که چرا اصطلاح آگاهی (Consciousness) را به کلمه فرانسوی وجدان (Conscience) (که به معنی «هشیاری اخلاقی» و «معرفت نفس» است) ترجمه می‌کند، اما می‌پذیرد که کلمه فرانسوی conscience را از معنای متداول خود منحرف کرده است و آنرا در معنایی به کار می‌برد که پیش از آن در زبان فرانسه سابقه نداشته است.

معادل انگلیسی آن **consciousness** می‌باشد؛

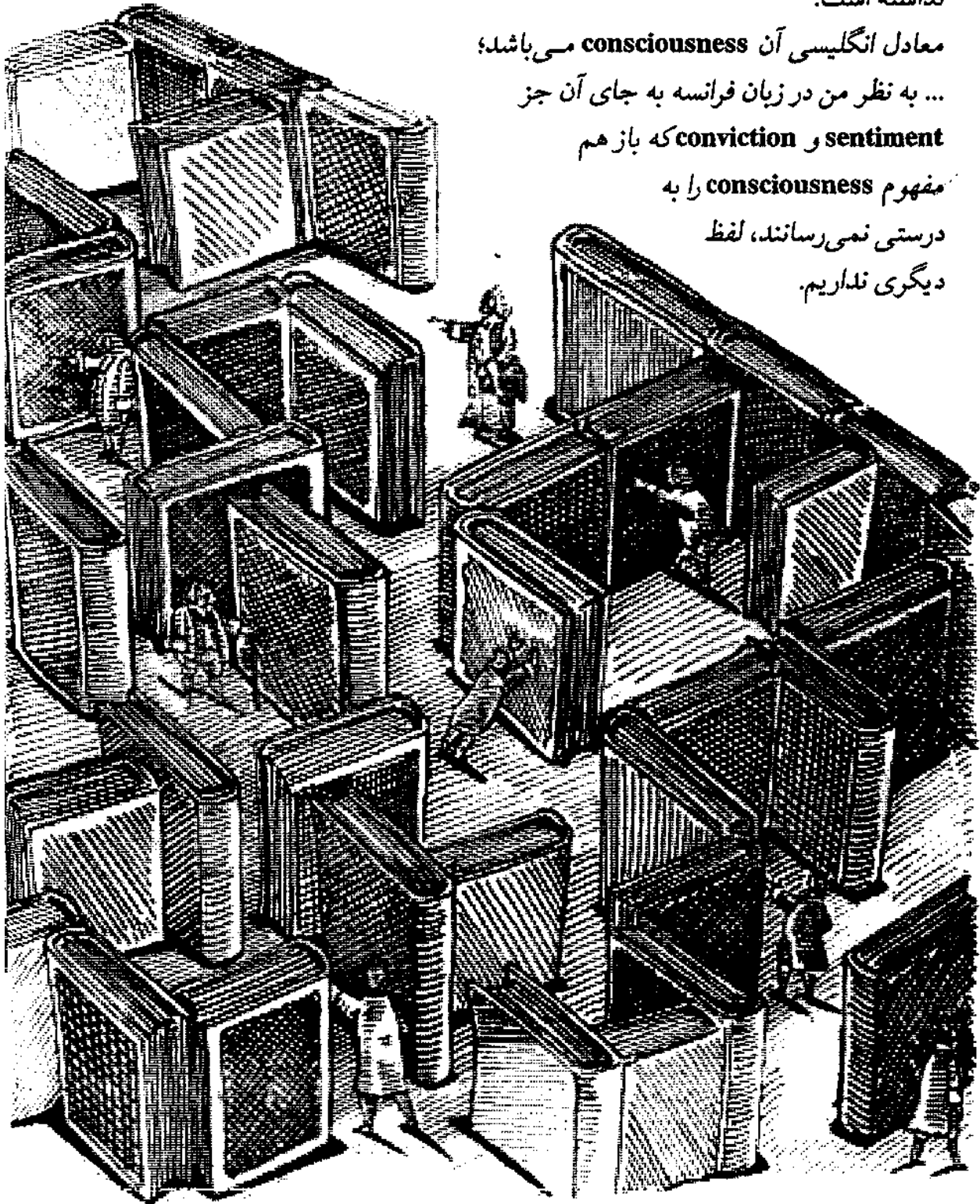
... به نظر من در زبان فرانسه به جای آن جز

conviction و **sentiment** که باز هم

مفهوم **consciousness** را به

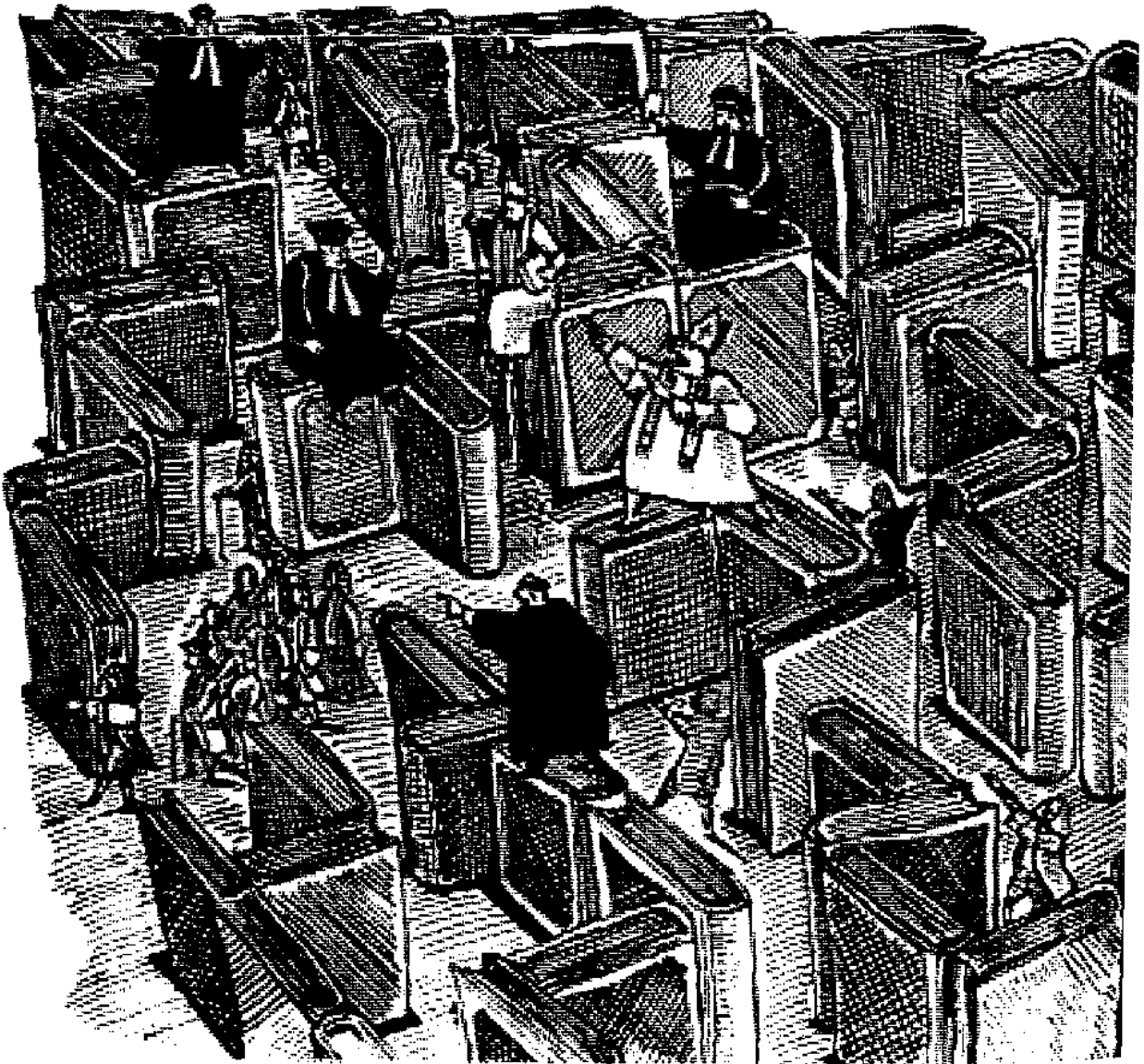
درستی نمی‌رسانند، لفظ

دیگری نداریم.



شناختن مرزهای شناخت بشری

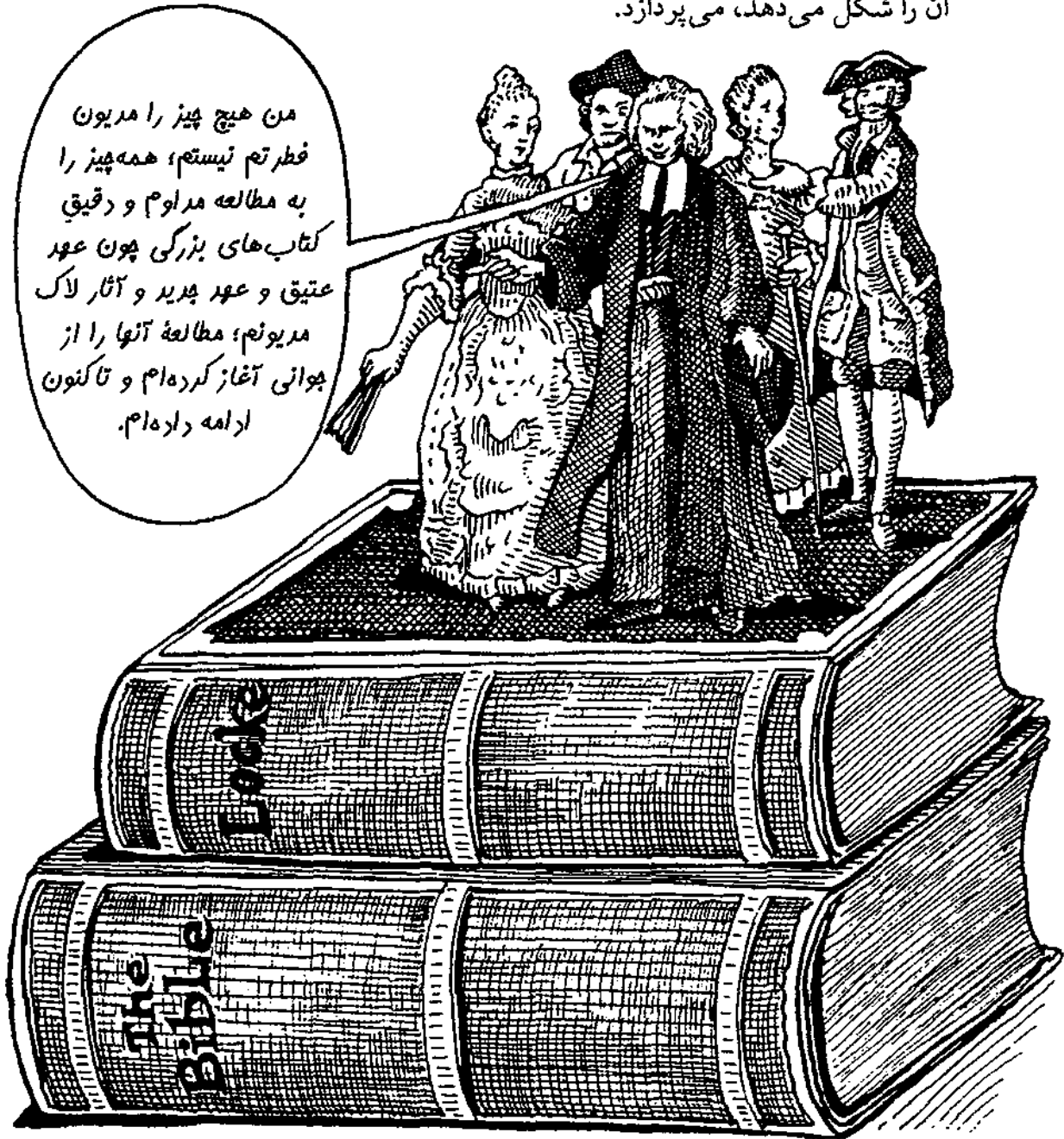
در طول صدها سال، حوزه زندگی‌نامه‌نگاری، قلمرو اختصاصی روحانیون و کشیشان بود. کلیسا در باب اصول اخلاق زبانی بسیار غنی داشت. اما بحث لاک درباره فهم آدمی، زبانی را گسترش داد که بر واژگانی ذهن‌گرا بنا شده بود و می‌توان آن را با اصطلاح «روانشناختی» توصیف کرد: عبارتی که در قرن هیجدهم کاربرد چندانی نداشت. لاک «کلاف به هم پیچیده لغات غریب و غیرقابل فهم» مَدْرِسی را به باد انتقاد گرفت و برای ذهنیت حدود جدیدی ترسیم نمود.



فهم ما محدود است. بیایید این محدودیت‌ها را بپذیریم. اما در ظرف همین محدودیت‌ها بیایید حداکثر استفاده را از فهم ببریم. باید بنگریم که چگونه تصورات ما شکل می‌یابند و چگونه با یکدیگر ترکیب می‌شوند و حافظه چگونه آنها را حفظ می‌کند. تاکنون از همه اینها به کلی غافل بوده‌ایم.

روان‌شناسی و رمان

آنچه قرن هجدهم از روانشناسی فهمید، همان طرحی بود که لاک از آن ریخته بود. بدین ترتیب کتاب جستار لاک، خاستگاه آن ادبیاتی به شمار می‌آید که به واکنش‌ها، هماهنگی‌ها و ناهماهنگی‌های نفس در برابر برداشت‌هایی که بر آن تأثیر می‌گذارد و آن را شکل می‌دهد، می‌پردازد.



من هیچ چیز را مدیون
فطرتم نیستم؛ همه چیز را
به مطالعه مداوم و دقیق
کتاب‌های بزرگی چون عهد
عتیق و عهد جدید و آثار لاک
مدیونم؛ مطالعه آنها را از
جوانی آغاز کرده‌ام و تاکنون
ارامه دارم.

وقتی لورنس سترن (۱۷۶۸-۱۷۱۳) کتاب زندگانی و آراء تریسترم شنیدی (۱۷۵۹-۶۷) را می‌نوشت، کتاب جستار لاک به نحوی کاملاً متفاوت با هر کتاب «فلسفی» دیگری، در ذهن و فکر اهل ادب رسوخ کرده بود. رمان سترن طرح مختصری را از جستار بزرگ لاک ارائه می‌دهد.

تريسترم شندي

شما را به خدا آيا تاکنون کتابی چون جستار درباره فهم آدمی نوشته لاک خوانده اید؟
زود جواب ندهید زیرا بسیاری را می شناسم که از این کتاب نقل قول می کنند اما
اصلاً آنرا نخوانده اند و بسیاری هم آنرا خوانده اند اما از آن هیچ نفهمیده اند.



اگر هر یک از اینها مورد نظرتان باشد...
در سه کلمه به شما می گویم
که این کتاب چیست
آن یک کتاب تاریخ است - یک کتاب تاریخ
درباره چه کسی؟
چه؟
کجا؟
کی؟

این یک کتاب تاریخ است... تاریخ آنچه بر ذهن آدمی گذشته است؛ اگر «شما چنین
نظری درباره کتاب داشته باشید و همین و فقط همین را بازگو کنید، باور کنید که در
هیچ محفل متافیزیکی ای کسی شما را تحقیر نخواهد کرد.

تأثیر اجتماعی لاک

تأثیر لاک از مدارس و دانشگاه‌ها و آکادمی‌ها و انجمن‌های علمی فراتر رفت. دانستن «نظریات» لاک ضروری‌ترین «خصوصیت» فرهیختگان روز شده بود.

شیره‌ام زن جوانی نشسته بود تا از پوره‌اش نقاشی کنند و می‌خواست در حالی تصویر شود که مجموعه آثار لاک را در دست دارد.



ژیکولوه‌های فرانسوی به نقش‌های ظریف و زیبا در لباس‌هایشان اکتفا نمی‌کردند و اذهان و افکارشان را با مفاهیم بان لاک زینت می‌دادند.

داستان در خدمت حقیقت

در ادبیات قرن هجدهم میان فلسفه و داستان تأثیر متقابلی وجود داشت. داستان‌نویسان وارثین سنتی بودند که به امپراطوری روم می‌رسید. اما داستان در عصر روشنگری با وظایف الزامی جدیدی مواجه شد.

رمان صرفاً برازنده عصری بود که در آن، فرد می‌بایست راه خود را در جهان باز کند. خوانندگان مشتاق و مطلع، در کمین حکایت‌هایی می‌نشستند که مبتنی بر تجربه و تمثیل بودند. مفاهیم مرسوم و مقبول در بوته آزمایش می‌رفت. قواعد ادبی با ضرورت‌های واقعیت بی‌قاعده سنجیده می‌شدند.

شاخصه رمان عصر روشنگری تمرکز بر یک فرد واحد و تعقیب برخوردهای دنیایی غیرقابل پیش‌بینی با تجارب آن فرد بود.

این باز هم اصل لاک
را اثبات می‌کند، آنچه
برای ما پیش می‌آید
ما را می‌سازد.



نوع دیگری از معرفت و رای قوه آموختن وجود دارد و آن از راه مکالمه حاصل می‌شود... نظام تجربی واقعی را فقط می‌توان از جهان آموخت.

ماجراهای...

قهرمانان زن و مرد رمان‌های قرن هیجدهمی در طول زندگانی خود به سراسر جهان سفر می‌کنند؛ به امید اینکه همان‌گونه که خود را ارتقا می‌دهند، سرنوشت خود را نیز بهبود بخشند. دست کم آنان کوشش می‌کردند تا در برابر ناملایمات، فساد و گمراهی موجود، عزت نفس خویش را حفظ کنند.



در بسیاری از داستان‌های بلند این دوره، شخصیت‌های اصلی در بحبوحه مشکلات و دوراهی‌های اخلاقی گرفتارند. و ما غالباً از لابه‌لای نامه‌های خلق الساعه‌ای که می‌نگارند از تمام اعمالی که مرتکب شده‌اند و یا وسوسه‌هایی که عذاب‌شان می‌دهد، باخبر می‌شویم.

پاملا اثر ساموئول ریچاردسون، هلوییز جدید اثر ژان ژاک روسو، بانو وردر جوان اثر یوهان ولفگانگ فن گوته، مفسد اخلاقی خطرناک اثر شارل دو لاکلو.

رمان‌های فیلسوفان

داستان‌نویسان دورهٔ روشنگری مفاهیم فلسفی را به صورت بسیط و ساده اقتباس نکردند. آنان اندیشه‌های فلسفی را به صورت نمایشی درآوردند و آنها را در متن زندگی تصویر کردند. برخی از داستان‌های بزرگ این دوره را مهم‌ترین فیلسوفان عصر روشنگری به رشته تحریر درآوردند. پرفروش‌ترین آنها در قرن هیدهم هلوئیز جدید اثر ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) بود. نامه‌های ایرانی اثر مونتسکیو و کاندید اثر ولتر در سطح اروپا فروش فوق‌العاده و موفقیتی چشمگیر به دست آوردند. شاهکار بی‌نظیر دیدرو، ژاک کَدَری بود.



این داستان‌ها نیز، مانند رابینسون کروزوئه نوشتهٔ دفو - البته به میزان کمتری - «تجارب فکری» محسوب می‌شوند.

داستان‌های ولتر عبارتند از: داستان بلند
کاندید و داستان‌های کوتاه‌تری چون
میکرومیگا، زادیگ، نبوغ و گاو سفید.

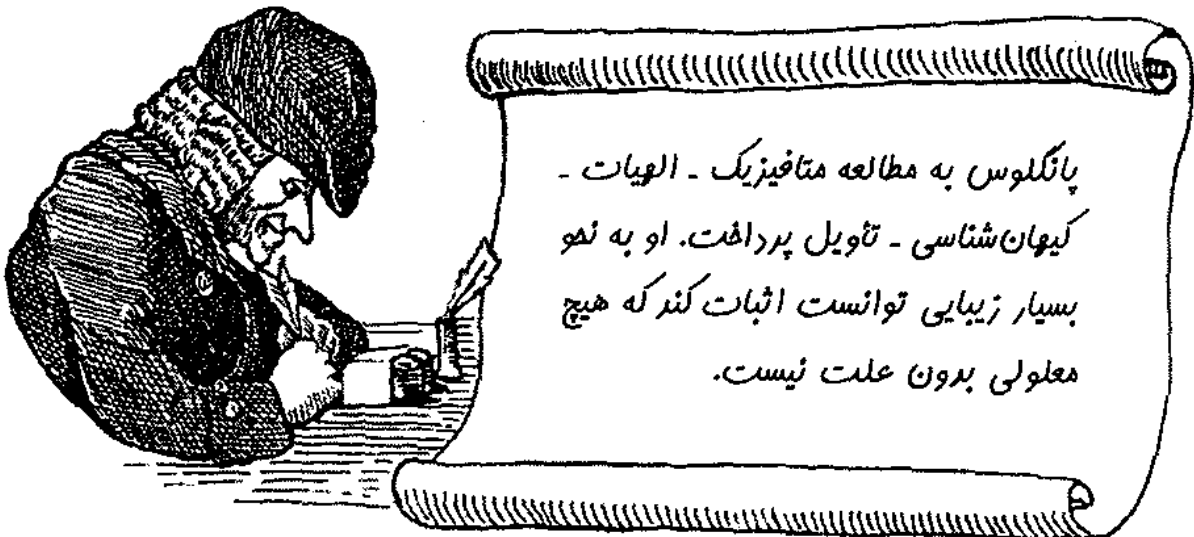


مارکی دوکندورسه از اولین کسانی بود
که دست به نگارش زندگینامهٔ ولتر زد.
او دریافته بود که در رمان کاندید و دیگر
رمان‌های فلسفی نظیر آن، نبوغ
هنرمندانه‌ای به کار رفته است.

«بداقبالی این ژانر (گونه) داستانی در ساده‌نمایی آن بود. با این حال به نبوغی کم‌نظیر
حاجت است تا کسی بداند چگونه به وسیله بازی با طنز و تخیل و یا حتی همان
حوادث داستانی، می‌توان نتایج ژرف فلسفی را بیان کرد بدون اینکه داستان
غیرطبیعی جلوه کند و یا چطور می‌توان به شرح تلخی‌ها پرداخت بی آنکه
واقع‌نمایی داستان زایل شود. صاحب چنین نبوغی باید یک فیلسوف واقعی باشد و
نه یک فیلسوف‌نما».

کاندید

ولتر در رمان کاندید یا خوشبینی (۱۷۵۹) نه فقط خوش‌بینی بلکه همه دستگاه‌های مابعدالطبیعی را از مابعدالطبیعه لاینیتزی گرفته تا نظام کلیسایی و استعماری و حتی نظام منطقی را نیز به تمسخر گرفت. قهرمان داستان آدم خوش‌بینی است که پرده از دورویی‌ها، دیوانگی‌ها و نقطه نظرات نهادهای آن روزگار برمی‌دارد. خوشبین داستان را دکتر پانگلس همراهی می‌کند که طوطی‌وار، تقلیدی غیرمنطقی از نظام لاینیتزی را تکرار می‌کند. او به این مطلب ایمان راسخ دارد که عقل و منطق را چنان توانایی و قدرتی است که می‌تواند بدون در نظر گرفتن واقعیت‌ها، به نحوی مابعدالطبیعی و شگفت‌انگیز، مصائب و هرج و مرج‌های هستی را توجیه نماید. داستان آن هنگام خاتمه می‌یابد که کاندید درمی‌یابد بهتر آنست که به جای تأملات و تفکرات واهی به کار علمی بپردازد زیرا پربارتر است.



رمان‌های روشنگری

دانیل دفو (۱۷۳۱-۱۶۶۰) یکی از نخستین نویسندگانی بود که فقط از طریق نویسندگی روزگار می‌گذرانید. بیش از پانصد اثر منتشرشده‌اش مشتمل‌اند بر مقالاتی در زمینه سیاست و دین. در سال ۱۷۰۴ پس از آنکه دفو به عنوان یک کارمند دولت به کار مشغول شد، روزنامه خود به نام ریویو (Review) را تأسیس کرد. روزنامه‌نگاری در آن زمان، منشاء پیدایش آثار مهمی چون *خاطرات سال طاعون* (۱۷۲۳) بود. دفو در سن ۶۰ سالگی اولین داستانش یعنی *رابینسن کروزوئه* (۱۷۲۳) را به رشته‌تحریر درآورد. داستان‌های زیادی از داستان *دفو الگو* گرفتند از جمله: *بدبختی‌ها* و *خوشبختی‌های مول‌فلندرز مشهور* (۱۷۲۲)، *رکسانا محبوبة خوش اقبال* (۱۷۲۴). *جاناتان سويفت* (۱۷۴۵-۱۶۶۷) در سال ۱۷۰۷ از جانب کلیسای لیرلند به لندن فرستاده شد. او مقالات بسیاری به رشته‌تحریر درآورد. سويفت با طنزپردازان دیگری مانند *جان آریانت* (۱۷۳۵-۱۷۶۶) خالق شخصیت داستانی «جان بول» - ، *الکساندر پوپ* شاعر (۱۷۴۰-۱۶۸۸) و *جان گی* نمایشنامه‌نویس (۱۷۳۲-۱۶۸۵) کانون نویسندگان را بنیاد نهاد. در سال ۱۷۲۶ سويفت بزرگترین اثر طنز خود، *سفرهای گالیله* را منتشر کرد. داستان‌های *ساموئل ریچاردسون* (۱۷۶۱-۱۶۸۹) با این هدف نوشته می‌شدند تا به تحکیم اخلاق در شکل جدید که او «نوشتن برای زمان حال» می‌نامید، همت گمارند. *پاملا* یا *پاداش فضیلت* (۱۷۴۰) و *کلاریسا* یا *سرگذشت بانویی جوان* (۸-۱۷۴۷) نامه‌هایی تخیلی هستند که آنها را اشخاص درگیر با ماجرا، بلافاصله پس از وقوع هر حادثه می‌نویسند. این فن داستان‌نویسی یعنی رمان در قالب نامه را *هنری فیلدینگ* (۵۴-۱۷۰۷) در شاملای خود *هجو* کرد. نمایشنامه‌های طنز *فیلدینگ* موجب شد تا قانون محدودیت فروش مشروبات الکلی (۱۷۳۷) و *سانسور* نمایش به جریان بیافتد. او مقدمه‌ای به داستان *جوزف آندرو* (۱۷۴۳) نوشت و در آن آشکارا تعجب خود را از عنوانی که به رمانش می‌دادند یعنی «شعر حماسی طنز منشور» اعلام کرد. از دیگر رمان‌های مهم او می‌توان *جاناتان ویلد* (۱۷۴۳) و *تام جونز* (۱۷۴۹) را نام برد. *تاپپاس سمالت* (۷۱-۱۷۲۱)، رمان‌نویسی اسکاتلندی از آثار *فلدینگ الگو* گرفت؛ رمان‌های او عبارتند از: *رودریک راندوم* (۱۷۴۸)، *بازگرفتار* (۱۷۵۱)، *ماجراهای آقای لانسه لوت گریوز* (۱۷۶۲)، *سفر تحقیقاتی همفبری کلینکر* (۱۷۷۱). در سال ۱۷۴۹ *جان کلیند* (۸۹-۱۷۰۹) داستان *خاطرات یک زن بدکاره* که معمولاً با عنوان «*فنی هیل*» شناخته



می‌شود را به شکل رمان عرضه کرد که در نوع خود به یک هرزه‌نگاری کلاسیک تبدیل شد. ساموئل جانسون (۱۷۸۴-۱۷۰۹) که برای معالجه مادر بیمارش به پول نیاز داشت، مجبور شد ظرف فقط دو هفته، سرگذشت راسه لاس، شاهزاده و آبیسینیا (۱۷۵۹) را بنویسد. این رمان داستانی است اخلاقی و شبیه به کاندید ولتر که در همان سال نگارش به چاپ رسید. لورنس سترن (۱۷۶۸-۱۷۱۳) روحانی انگلیسی، خارق‌العاده‌ترین داستان عصر روشنگری را خلق کرد: زندگانی و آرای تریسترم شندی (در ۹ جلد ۶۷-۱۷۵۹). اثر مهم دیگر او یک سفر رویایی (۱۷۶۸) بود. این رمان نماینده ادبیات نازک طبعانه بود که در نیمه دوم قرن هیجدهم فراگیر شد.

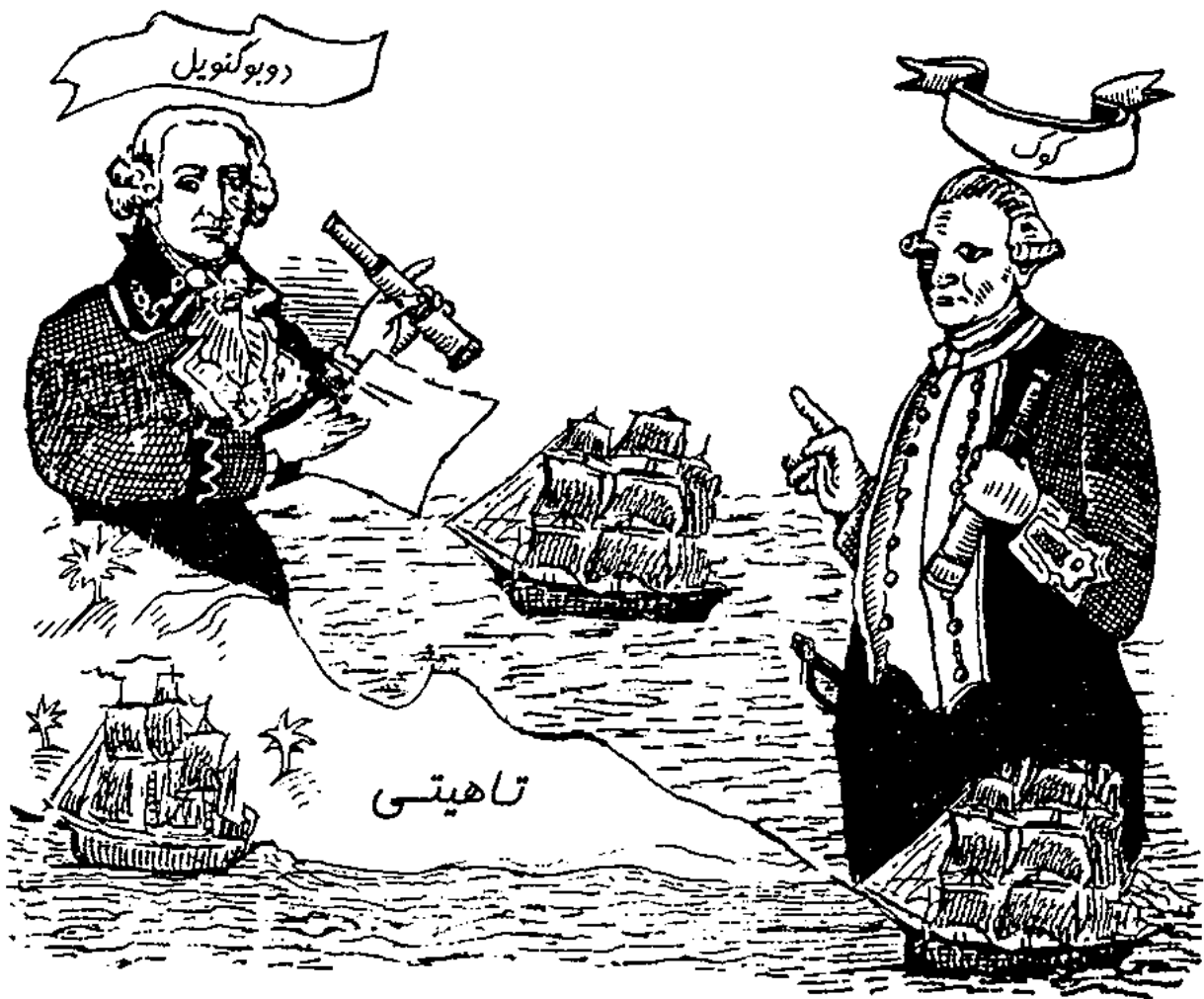
آبه پروو (۱۷۶۳-۱۶۹۸) روزنامه‌نگاری پرشور و مترجمی پرکار بود و در محافل فیلسوفان، زیاد آمد و شد می‌کرد. رمان مشهور او مونالسکا (۱۷۳۱)، حقیقتاً اثری ترازیک و اصیل است. پیر کارله دومریوو (۱۷۶۳-۱۶۸۸) نمایشنامه‌نویس برجسته فرانسوی، آثاری چون زندگانی ماریان (۲-۱۷۳۱) و دهقان خوشبخت (۵-۱۷۳۴) را پدید آورد. اینها رمان‌هایی خوب اما در عین حال ناتمام بودند که عرصه فرهنگی قرن هیجدهم فرانسه را به تسخیر خود درآوردند. نامه‌های ایرانی مونتسکیو (۱۷۲۱) پس از کاندید ولتر (۱۷۵۹) پرفروش‌ترین رمان قرن بود. مونتسکیو برای پیش‌گیری از سانسور اثرش، آنرا همزمان در پاریس، ژنو، مستردام، لندن و بروکسل منتشر کرد. ترجمه انگلیسی آن پس از شش هفته منتشر شد. مهم‌ترین داستان‌های دیدرو عبارتند از: راهبه (۱۷۶۰)، خواهرزاده رومئو (۱۷۶۳) و شاهکارش ژاک قَدری و استادش (در ۱۵ بخش، ۸۰-۱۷۷۸). دیدرو اغلب حوادث و اشخاصی حقیقی را در خلال گفتگوهای تخیلی فلسفی می‌گنجانید. مثلاً در ژمان رؤیای دالامبر (۱۷۶۹). در اواخر قرن هیجدهم؛ رمان هلوئیز جدید یا ژولی (۱۷۶۱) اثر روسو، پرفروش‌ترین رمان در فرانسه بود. هلوئیز جدید رمانی در قالب نامه بود که عشقی عقیم مانده را به تصویر می‌کشید و رویاپردی را - که مَدروز بود - و هیجانانگیز «عاطفی» را برمی‌انگیخت. کتاب بزه‌کاری‌های خطرناک اثر پی‌یر-آمبرواز-فرانسوا کودیرو دو لکلو (۱۸۰۳-۱۷۴۱) داستان دو اغواگر ستمکار را حکایت می‌کند که در قالب نامه‌هایی هوشمندانه و مملو از طنز و استهزاء بازگو می‌شود. ژوستین جدید، نوشته مارکی دوساد (۱۸۱۴-۱۷۴۰) روایتی جدید از داستان گروستین یا مصیبت‌های فضیلت (۱۷۷۹) است. این کتاب شرح مفصلی است از دگرآزاری جنسی. هدف از انتخاب این عنوان برای کتاب، یادآوری کتاب روسو بوده است.



مقوله انسان بدوی نجیب

قرن هیجدهم، در گردشگری، تجارت و سیاست دریایی دوره مهمی بود و به تحقق شکلی از «انسان‌شناسی تطبیقی» کمک کرد.

در سال ۱۷۶۹ جهانگرد فرانسوی لویی آنتوان دو بوگنویل (۱۷۹۹-۱۸۱۱) به تاهیتی رسید. در سال ۱۷۶۹ کاپتان کوک در جزیره تاهیتی برای رصد کردن سیاره زهره، چهار ماه اقامت کرد. بوگنویل که از پیروان ژان ژاک روسو بود همه مشخصات انسان بدوی نجیب را در اهالی تاهیتی یافت. و کاپتان کوک یک یورکشایری اصیل و سخت‌گیر بود.



دیدرو در کتاب مؤخره‌ای بر سفر دریایی بوگنویل از دورنمای مفهوم «چشم پاکی» اهالی تاهیتی استفاده کرد تا بر غیرطبیعی بودن رسوم و آداب که «متعارف» شمرده می‌شوند تکیه کند. به زودی روشن‌بین‌ترین بذله‌گویان در پاریس و لندن چنین می‌پرسیدند آیا واژه «تمدن» برای جزیره‌نشینان به دور از فساد و ابتذال دریا‌های جنوب مناسب‌تر از جامعه فاسد اروپای قرن هیجدهم نیست؟

مفهوم «انسان بدوی نجیب (یا انسان ابتدایی) در ادبیات قرن هجدهم ریشه دوانید. به ندرت اتفاق می افتاد که یک نویسنده اعم از اینکه نویسنده آثار جدی باشد یا طنز - در توصیفی از «بدوی» خودش برای خواننده کوتاهی کند. اما ولتر بود که این مفهوم را در کاندید جاودانه ساخت. لوفون این مفهوم را با توجه به شناختی که از ابوالبشر داشت تحلیل کرد و روسو نیز در دوران تنهایی و گوشه گیری خود، با تظاهر به بدوی بودن نقش خود را در این راستا ایفا نمود.



حدود سال ۱۷۷۰ کمتر اهل فلسفه‌ای را می شد یافت که با شاهد مثال آوردن از چینی‌ها و یا سرخپوست‌ها، خواهان تجدیدنظر در قوانین کشورش نباشد. ببینیم مونتسکیو چگونه به این موضوع پرداخت.

نامه‌های ایرانی

مونتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵) که نام کامل او شارل - لویی دو شکندا، باژن دو لاپرد دو مونتسکیو بود، در خانواده‌ای از نجبای صاحب نشان متولد شد. او وارث ریاست پارلمان شهر بُردو بود. مونتسکیو در سال ۱۷۲۱ کتاب نامه‌های ایرانی را (بدون درج نام نویسنده، در هلند) چاپ کرد. این رمان از مؤثرترین آثار علیه دستگاه حاکم قرن هیجدهم شد.

کتاب نامه‌های ایرانی مشتمل بر مجموعه نامه‌هایی است که دو ایرانی به نام‌های ازبک و ریکا، در طول اقامتشان در پاریس و مسافرت‌هایشان در اروپا به اصحاب خود در کشورشان می‌نوشتند. این دو ایرانی روایت خود را در این سفر بزرگ در نامه‌هایشان ارائه می‌کردند.





در سال ۱۷۵۴ مونتسکیو «تأملاتی در باب نامه‌های ایرانی» را منتشر کرد و توضیح داد که:

«... در رمان‌های معمولی گریز از موضوع اصلی فقط هنگامی میسر است که آنها خود، داستان جدیدی تشکیل دهند... اما در کاربرد شکل نامه نه انتخاب شخصیت‌ها و نه موضوعات مورد بحث نباید با هیچیک از اهداف یا طرح‌های از پیش تعیین شده جور در بیاید. نویسنده از این مزیت برخوردار است که می‌تواند فلسفه، سیاست و خطابه اخلاقی را در یک رمان بگنجانند و قادر است این همه را با یک رشته مخفی که غیرقابل رؤیت باقی می‌ماند، به یکدیگر مرتبط کند.»

جذاب‌ترین مسأله در نامه‌های ایرانی این است که عموم خوانندگان بی آنکه پیش‌بینی کرده باشند، ناگهان آن را نوعی رمان می‌یابند.

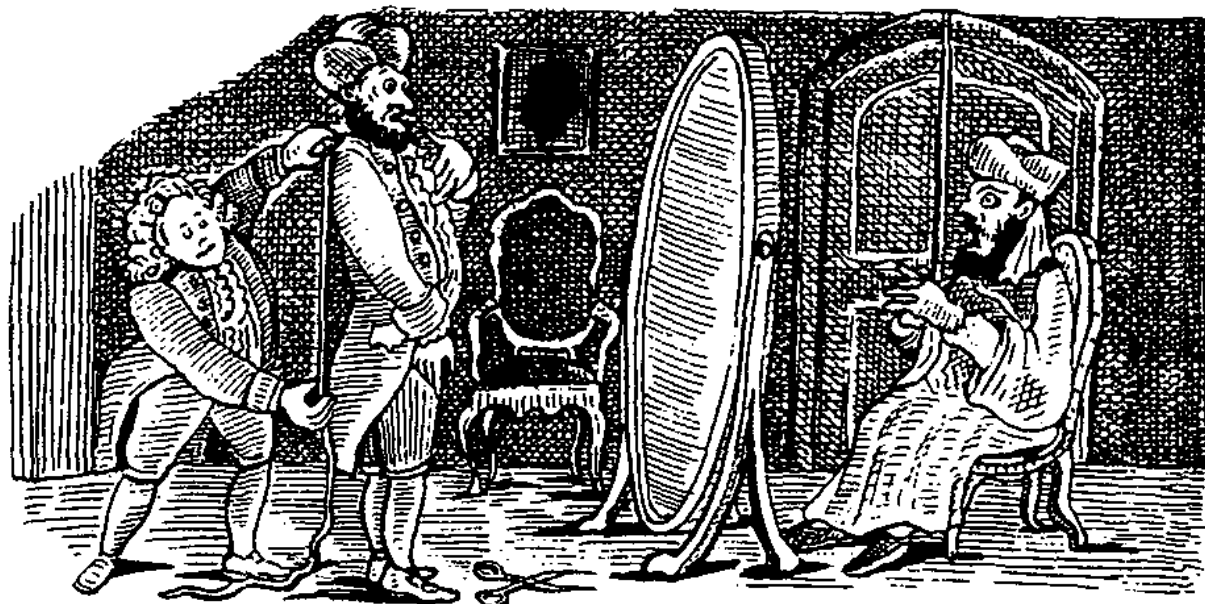
در پاریس کافه فیلی رایج است، کافه‌ها در پاریس عبارت از عمارت‌هایی هستند که در آن به روی عموم باز است. در برفی از آنها مردم یکدیگر را در جریان اخبار می‌گذارند و در برفی دیگر شطرنج بازی می‌کنند.



بسیاری از این نامه‌ها، مردم و نهادهای پاریس را توصیف می‌کند. آداب متداول پاریس در نظر این شاهدان ایرانی بسیار غریب می‌نماید. آنان ساده‌ لوحانه اما خالی از تعصب در تلاشند تا آنچه بومی و سنتی است را از آنچه متداول یا معمول است تمیز دهند. مثلاً در نامه سی‌ام ریکا به این مطالبی هست دربارهٔ اینکه پاریسی‌ها نسبت به البسه و رفتار آنها عکس‌العمل نشان می‌دهند و آنها را سنتی و قدیمی می‌انگارند. «وقتی به پاریس رسیدم، پاریسی‌ها مرا مانند کسی می‌نگریستند که گویی فرستاده‌ای از بهشت است. پیرو جوان، زن و بچه همه خواهان دیدار من بودند. خلاصه آنقدر که به دیدن من می‌آمدند هرگز به دیدار هیچ‌کس دیگری نمی‌رفتند.»



به همین دلیل تصمیم گرفتم رسوم ایرانی را کنار بگذارم و مانند اروپاییان لباس بپوشم. این آزمایش ارزش واقعی مرا به من فهماند و فارغ از همه آرایش‌های بیرونی ارزش خود را دقیق‌تر دریافتم. می‌خواستم از خیاطم عارض شوم، چرا که باعث شده بود احترام و توجه عمومی را از دست بدهم؛ زیرا ناگهان به حالتی تنزل کرده بودم که گویی اصلاً وجود ندارم.



مونتسکیو توانست ارکان حکومت، مثلاً رؤسای کلیسا را به باد تمسخر بگیرد.

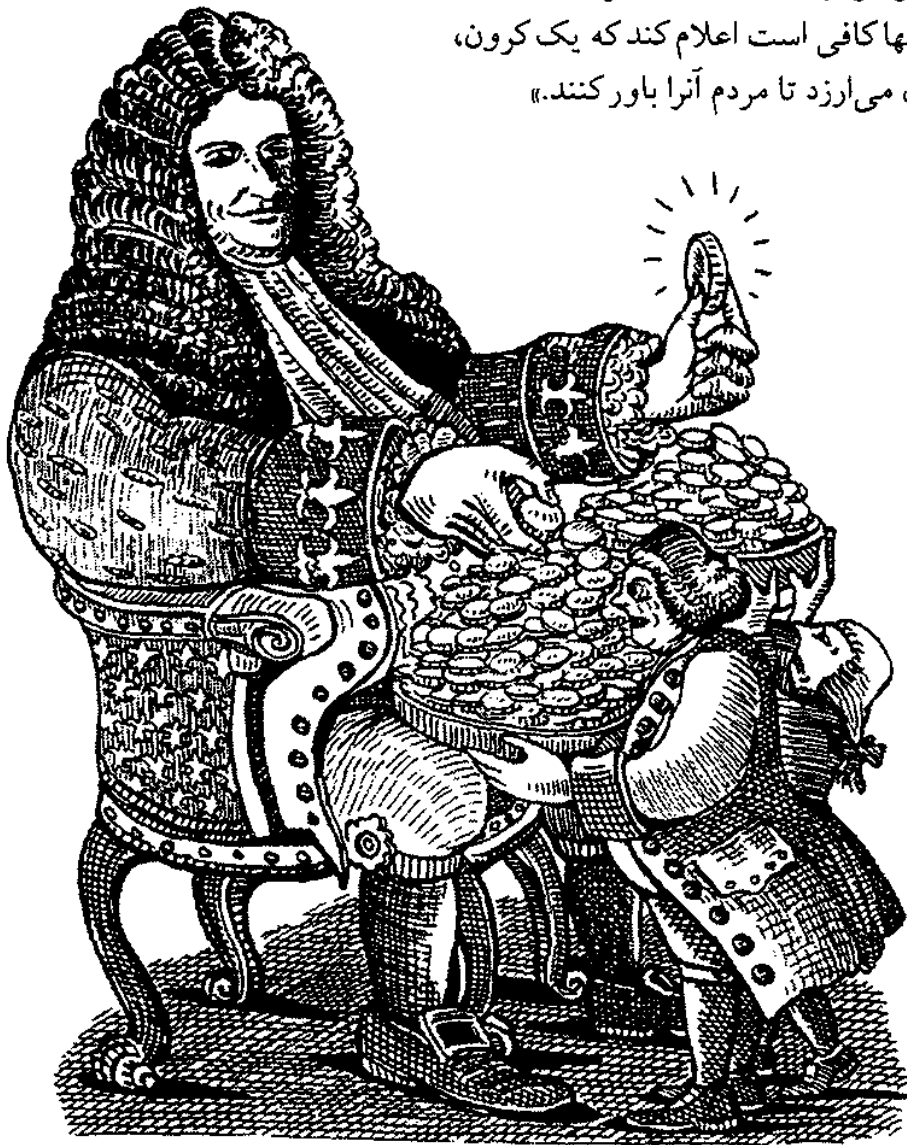


پاپ رئیس مسیحیان است، او
معبودی باستانی است. مردم
او را برحسب عادت می‌پرستند.
در گذشته او حتی برای
شاهزادگان نیز رعب‌آور بود چه،
می‌توانست آنان را از اریکه
قدرت به زیر بکشد همان‌گونه
که سلاطین ما، پادشاهان
ارمنستان و گرجستان را سرتنگون
می‌کردند. اما اکنون دیگر هیچ
کس از او نمی‌ترسد... اعتقادات
مذهبی در مجمع اسقف‌ها تدوین
می‌شود. وقتی خود را به منصب
ظهور می‌رسانند، عملاً
تنها کارکردشان معاف
کردن مردم از فرمانبرداری
قوانین مسیحیت است.
نامه ۲۹ ریکا به این از اسمیرنه

شیره ۴ در اسپانیا و پرتغال راهبان قاصی
هستند که حتی در قوم یک لطیفه هم مشکل
دارند و آدم‌ها را چون برگ خشک می‌سوزانند.

پاسخ مونتسکیو به اعتراضات مقامات مذهبی کلیسا در مورد هتک حرمت‌هایی که
به ایشان شده بود، این بود: ایرانی‌ها با این حرف‌ها فقط جهل خود را به نمایش
گذاشته‌اند.

«علاوه بر این، شاه، ساحر بزرگی است. اقتدار و مشروعیت او حتی بر اذهان رعایایش نیز حکومت می‌کند و عامه را مجبور می‌کند که مطابق خواست او بیاندیشند. اگر در خزانه دولت فقط یک میلیون کرون موجود باشد و او دو میلیون نیاز داشته باشد، تنها کافی است اعلام کند که یک کرون، دو کرون می‌ارزد تا مردم آنرا باور کنند.»



در نامه بیست و چهارم، ریکا از اسمیرنا برای این می‌نویسد:
اگر بدون هیچ پولی درگیر جنگ سختی شود. تنها کاری که باید بکند این است که در اذهان القاء کند یک تکه کاغذ کار پول را انجام خواهد داد تا مردم نیز آنرا بپذیرند.



آنچه به ویژه توجه خوانندگان را جلب می‌کرد ترکیبی از مسائل خصوصی و نامتعارف درباره زندگی زنانی بود که این مسافر ایرانی آنان را تنها گذارده بود. در یکی از نامه‌های آغازین آمده است که خواجه‌باشی حرامسرای ازبک از مشکلات خود می‌نالند و یکی از همسران او از دلتنگی‌هایش می‌نویسد.



یاد دوران خرمی که تو نزدیک من بودی به خیر... چقدر یک زن ضعیف است وقتی با داشتن چنین تعلق خاطر شدیدی از تنها مردی که می‌تواند او را خوشبخت کند، دور است. دیگر باید در تنهایی، در شور و التهاب دیوانه‌واری که بدون پاسخ می‌ماند روزگار بگذراند.

نامه‌های ایرانی رمانی است که از اشتیاق‌هایی که راهی برای بروز نمی‌یابند، حکایت می‌کند. این فیلسوفان ایرانی در طول سفرشان، محرمات و آداب و رسوم غربی را با آداب و رسوم ایرانی مقایسه می‌کنند. متأسفانه هر چه سفرشان بیشتر به طول می‌انجامد اوضاع در کشور خودشان بیشتر به ناآرامی می‌گراید.

مونتسکیو به وضوح برخی از آداب و رسوم حاکم بر شرق را نیز به باد انتقاد می‌گیرد. او حرمسرا را شکلی از خودکامگی و به معنای دقیق کلمه غیرطبیعی می‌داند و بر این نظر است که این آداب شرق را به فساد می‌کشاند. خواجگان محرومیت‌های‌شان را با گرایش به زورگویی و استبداد جبران می‌کنند. رکسانا، محبوب‌ترین و بهترین همسر ازیک، پس از نومیدی از بازگشت همسرش به راهی دیگر می‌رود و اقدام به خودکشی می‌کند.





رمان مونتسکیو چون نقل و نبات فروش می‌رفت. در یک سال ده‌بار چاپ شد. مونتسکیو در سال ۱۷۱۷ ازدواج کرد و در زندگی شخصی و اجتماعی مردی موفق بود.



من نیز به پیروی از ازبک و ریکا، به تمام اروپا از جمله انگلستان سفر می‌کنم.



در سال ۱۷۲۶ مونتسکیو موقعیت پارلمانی خود را فروخت و مصمم شد که خود را وقف خلق آثار جدی‌تری کند. در سال ۱۷۴۸ در حالی که از ضعف بینایی و تهی‌دستی رنج می‌برد، یکی از مؤثرترین آثار سیاسی قرن هجدهم یعنی روح القوانین را منتشر کرد. به این نوشته باز خواهیم گشت.

ولتر به انگلستان می‌گریزد

فرانسوا ماری آروئه (۱۶۹۴-۱۷۷۸) که بعدها ولتر نامیده شد؛ در پاریس در خانواده‌ی بی‌اسم و رسمی زاده شد و در مدرسه‌ی ژوئیت‌ها تحصیل کرد. او در آغاز کار، در روایت جدیدی که از تراژدی اودیپ و حماسه‌ی «هنری» ارائه داد و در آن، افسانه‌های هنری چهارم، پادشاه متساهل فرانسه را حکایت کرد، خوش درخشید. این رمان‌ها باعث شد تا ولتر از لوئی پانزدهم و نیز ملکه و دوک اورلئان مستمری دریافت کند. اما اشعار طنز و هجویه‌های گوناگون، ولتر را بدنام کرد. او تقریباً یکسال را در زندان باستیل - ۱۷۱۷ - گذراند.

ولتر آن قدر جسور بود که اشراف‌زاده‌ای را به نام شوالیه دو ژهان، به دوئل دعوت کرد.



شاهزاده شوالیه چون
رویاری با من را
کسرشان می‌انگاشت،
نوکرانش را خرسار تا
مرا کتک‌بزنند و خریدارهای
دارفواهانه‌ام نیز به چایی
نرسید. دوستان اشرافی
شوالیه نیز علیه من با او
اعلام همبستگی کردند.

آنگاه ولتر دریافت که باید به انگلستان بگریزد. در ماه مه ۱۷۲۶ به خاک انگلیس پا گذاشت تا دو سال و نیم تبعید خود خواسته‌ای را آغاز کند.

نامه‌هایی دربارهٔ انگلستان

نامه‌های ایرانی فقط شوخی کنایه‌داری بود که به نهادها و محافل جامعه پاریس می‌تاخت. بسیاری از خوانندگان اشرافی نامه‌های ایرانی، آن را «لطیفه‌ای درون گروهی» تلقی می‌کردند: در هر حال مونتسکیو خودی بود. در عوض ولتر آدمی بی‌اسم و رسم بود که مشاهدات خود را از نگاه یک مسافر و تبعیدی می‌نگاشت. ولتر نامه‌هایی دربارهٔ ملت انگلستان را اول بار در سال ۱۷۳۳ در انگلستان منتشر کرد که در سال‌های بعد با عنوان «نامه‌های فلسفی» در فرانسه به چاپ رسید.

من با استفاده از الگوی انگلیس به نظام فرانسوی و نقاط ضعف و بی‌عدالتی‌های فرانسوی تاختم. تسامح دینی، آزادی‌خواهی در سیاست و تجارت و اقتدار علم و فلسفه در انگلستان، مرا به ویژه شیفته خود کرده بود.



نامه‌های ولتر را «اولین بمبی که به سوی رژیم قدیم پرتاب شد» دانسته‌اند. این نامه‌ها چند بار مخفیانه در فرانسه منتشر شد که متعاقباً فرمان بازداشت ولتر صادر و این کتاب رسماً سوزانده و فروش آن مطلقاً ممنوع شد.

دین انگلیسی‌ها از نظر ولتر

کتاب ولتر دربارهٔ انگلیسی‌ها با چهار نامه با عنوان «دربارهٔ کواکرها»، آغاز می‌شود. او شیفتهٔ طرز فکر ساده و خالی از تعصب آنها و الگوهای عملی‌شان در زمینه ارزش‌های اخلاقی و معنوی بود. اگرچه ولتر به نحو محبت‌آمیزی کواکرها را مضحک توصیف می‌کند اما این حقیقت که ایمان آنها در تسخیر کشیشان و کلیسا نبود، او را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌داد.



پس شما اصلاً کشیش
و کلیسا ندارید؟

نه دوست من،
ما همه کشیشیم. فرا بایز نمی‌دانند
که فقط عده‌ای آنهم فقط یکشنبه‌ها با
روح القدس ارتباط داشته باشند و دیگر
مؤمنان از این نعمت محروم بمانند.

در کتاب نامه‌ها، ولتر به هر یک از آن‌گلیکن‌ها، پرسبیترها و دیگر گروه‌های مذهبی کوچک‌تر نامه‌ای اختصاص می‌دهد. ولتر تا پایان حیاتش دشمن سرسختِ تعصب کلیسای کاتولیک باقی ماند. اما این بدان معنا نبود که او نسبت به مذهب بی تفاوت باشد؛ برعکس او در سراسر حیاتش نگرانِ مذهب بود.



آزادی وجدان و روح بازرگانی

اقامت ولتر در انگلستان برای مدت کوتاهی دچار وقفه شد زیرا او مجبور بود برای رسیدگی به کارهایش به فرانسه بازگردد. ولتر که سوداگری هوشمند بود، همواره از طریق تجارت و کسب و کار آنقدر پول به دست می‌آورد که می‌توانست به عنوان یک روشنفکر و آزاد اندیش استقلال مالی خود را تأمین کند و از یک زندگی مرفه برخوردار باشد. «تجارت، انگلیسی‌ها را ثروتمند کرده و آنان را مردمانی آزاد بار آورده بود. این آزادی، رشد بازرگانی و تجارت را موجب شده بود و شکوه و عظمت انگلستان مرهون همین رشد تجاری است.»

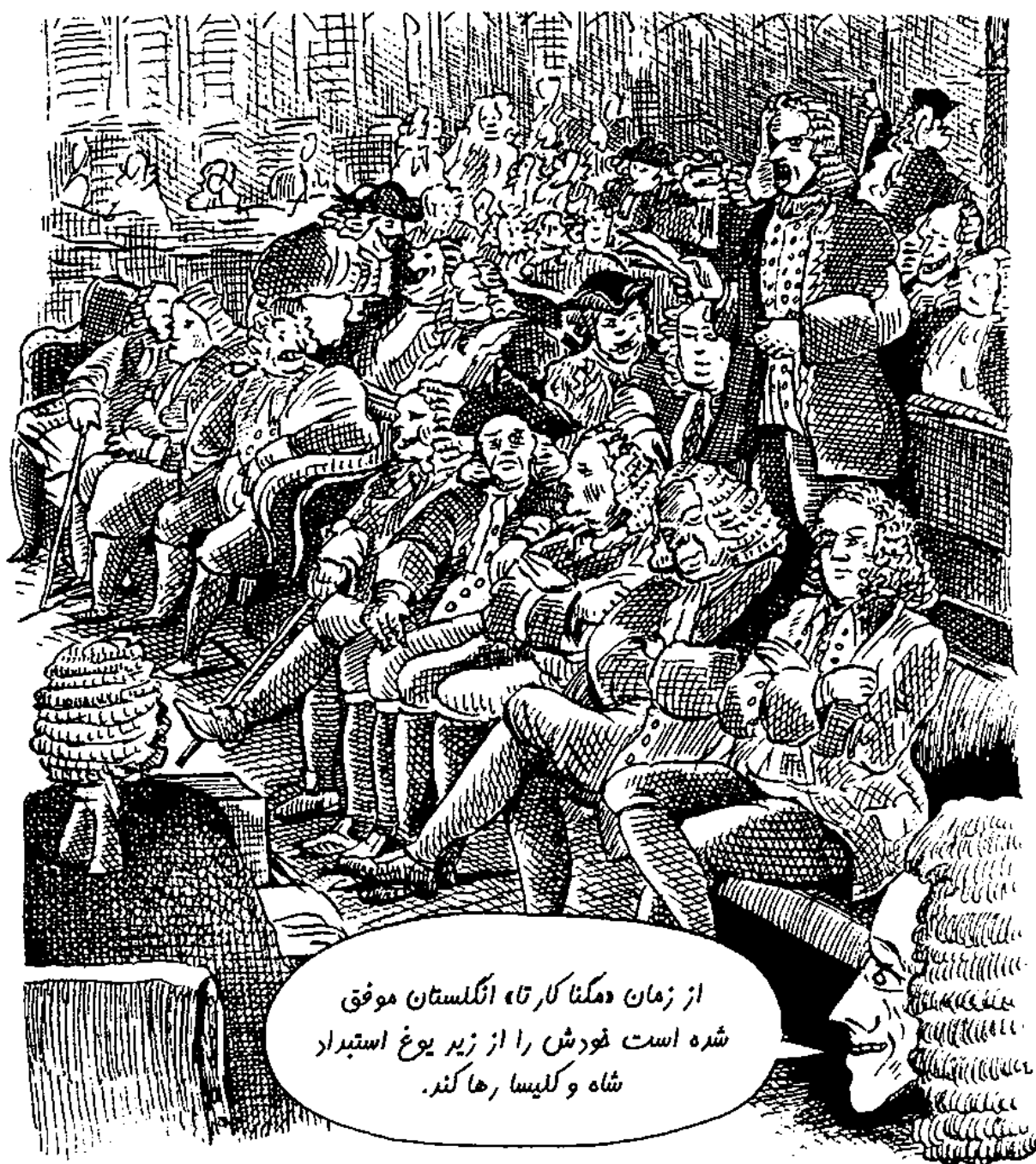
به بازار بورس سهام لندن برو: آنجا از بسیاری از کاخ‌های سلطنتی باشکوه‌تر است. از هر ملتی نمونه‌ای خواهی یافت که برای بهبود رفاه نوع بشر به آنجا آمده است. یهودیان، مسلمانان و مسیحیان با یکدیگر معامله می‌کنند گویی همه از یک دینند؛ در این جمع فقط کسانی کافر به شمار می‌روند که ورشکست شده باشند...



درباره پارلمان

«ملت انگلستان تنها ملت روی زمین است که موفق شده با مقاومت و ایستادگی قدرت شاهان را مهار کند. آنان پس از تلاش و مداومت سرانجام توانستند حکومتی عقل محور بنا کنند با شیوه‌ای که در آن پادشاه در انجام هرگونه عمل خیرخواهانه‌ای آزاد است ولی در انجام اعمال نادرست دستانش بسته است. نظامی که در آن اشراف‌زادگان شانسی برابر با دیگران دارند، رعایا زیردست آنان نیستند و مردم بدون آشوب و بلوا در حکومت مشارکت می‌کنند.

ولتر دلچک بازی‌های مجلس عوام را مسخره می‌کند و بر دیگر نقاط ضعف انگلستان در حوزه سیاست نیز انگشت می‌گذارد. با این همه صراحتاً ساختار سیاسی انگلستان را که نظام پادشاهی را طبق قانون اساسی محدود کرده است، تحسین می‌کند.



رفته رفته قانون انگلستان به گونه‌ای رشد کرد که مساوات در آن حاکم شد و نظام مالیاتی‌ای برقرار گردید که هیچ‌کس از آن معاف نبود. (در دهه‌های بعد، معافیت اشراف و روحانیون سطح بالا از پرداخت مالیات، رسوایی‌ای بود که آتش انقلاب فرانسه را برافروخت.)



اینجا کسی به این دلیل که اشراف‌زاده و یا کشیش است، ابداً از پرداخت مالیات‌های معین معاف نیست... اینجا شما از تفاوت طبقاتی هیچ نخواهید شنید.

«چند وقت پیش آقای شیپینگ سخنرانی‌اش در مجلس عوام را با این کلمات آغاز کرد: «شکوه و عظمت مردم انگلیس جریحه‌دار می‌شود و قس علیهذا...». عجیب و غریب بودن عبارات شیپینگ موجب خنده بلند حاضرین شد اما بدون هیچ ناراحتی، همان جمله را با طینینی محکم تکرار کرد و دیگر هیچ‌کس نخندید.

اسلاف مقدس روشنگری

اسلاف مقدس روشنگری سه انگلیسی بودند: بیکن، لاک و نیوتن؛ جدی‌ترین و فنی‌ترین نامه‌های ولتر به این سه شخصیت اختصاص داده شده و دالامبر و دیدرو نیز دایرةالمعارف را به این سه اهداء کرده بودند.



در سال ۱۷۸۹ توماس جفرسن (۱۷۴۳-۱۸۲۶) نویسنده اصلی اعلامیه استقلال، نقاشی‌ای مرکب از تمثال همین سه انگلیسی را برای کتابخانه‌اش سفارش داد.

آنها شالوده علم اخلاق و فیزیک مدرنیته را پی ریختند... آنها بدون استثناء بزرگ‌ترین مردانی هستند که تاکنون زیسته‌اند.



مونتسکیو و ولتر شاگردان و پیروان فیلسوفان و مردان بزرگ انگلستان بودند. بدون متفکران انگلیسی، عقل و فلسفه در فرانسه در مراحل ابتدایی باقی می‌ماند.

پدر فلسفه تجربی

فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) دولتمرد و فیلسوف انگلیسی، «پدر فلسفه تجربی» نام گرفته است و در سنت تجربی، سلف بزرگ جان لاک محسوب می‌شود.



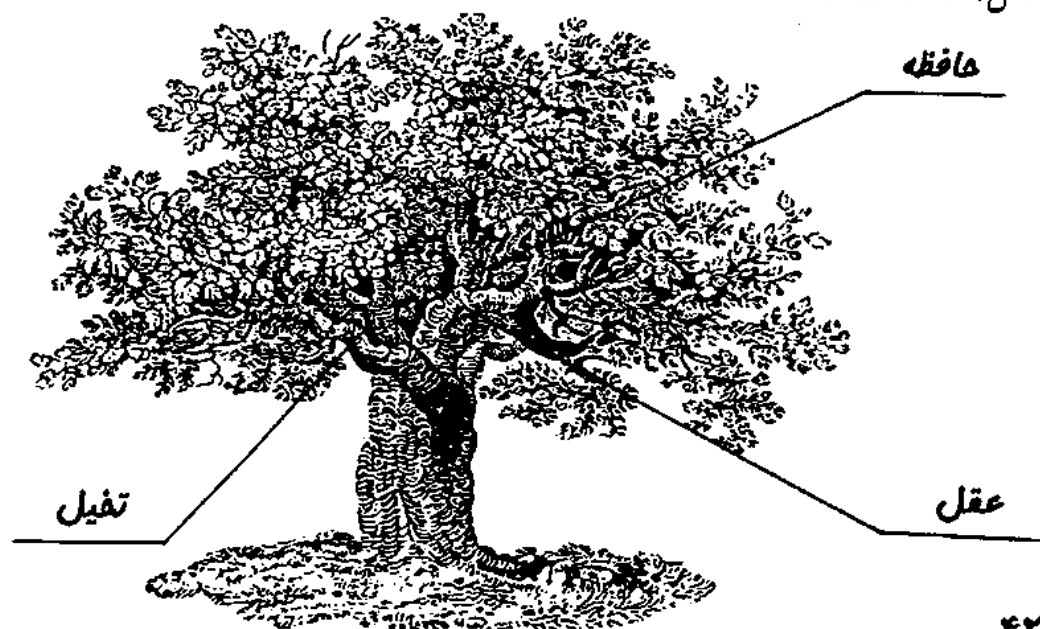
در حوزه معرفت من بانی اصلاحی بزرگ بودم
که بر مشاهده مستقیم استوار بود و جهان
بلاواسطه تجربه حسی را جانشین پرستش
کورکورانه اعتبارات و مقبولات کرد.

بیکن معرفت را به صورت یک درخت و تقسیم‌بندی‌های معرفت را به صورت شاخه‌های این درخت نشان داد. سه شاخه اصلی این «درخت معرفت» همان سه قوه اصلی ذهن هستند: حافظه، تخیل و عقل.

حافظه؛ منشأ معرفت تاریخی

تخیل؛ منشأ شعر

عقل؛ منشأ فلسفه



سیاستِ جان لاک

لاک در بیرون از حوزه فلسفه نیز مؤثر واقع شد. تألیفات او دربارهٔ سیاست، الهام‌بخش اصلاح‌طلبان عصر روشنگری چون دیدرو، جفرسون و دیگران شد. لاک از تبعید در هلند به همراه دست‌نویس کتاب‌های دو گفتار دربارهٔ حکومت و جستار دربارهٔ فهم آدمی به انگلستان بازگشت که هر دو در سال ۱۶۹۰ چاپ شد.



توافق مردم تنها اساس اقتدار حکومت است. حکومت وظیفه‌ای جز آنچه که در آغاز اساساً برای آن بنا شده است ندارد یعنی: حفظ زندگی، آزادی و مالکیت. از نظر لاک اگر پادشاه (یا «تنها وارث حکومت») از قدرتش به نحوی مستبدانه و بدون توافق مردم استفاده کند، «آنگاه مردم آزادند برای خود تصمیم بگیرند» از نظر او شورش برای مقابله با استبداد و خودکامگی حاکم، موجه شمرده می‌شود.

ایزاک نیوتن

سر ایزاک نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷) دستاوردهای علمی عظیمی را باعث شد. حساب دیفرانسیل و انتگرال دو ابزار توانمند در ریاضیات جدید محسوب می‌شوند که نیوتن و گرتفرید ویلهلم فن لایبنیتز (۱۶۴۶-۱۷۱۶) آن را بسط دادند. شاهکار نیوتن یعنی اصول ریاضی فلسفه طبیعی (یا *Principa Matemetica*، ۱۶۸۷) دانش جدیدی درباره دینامیک بود که نظریه حرکت سیارات کپلر را با نظریه حرکت اجسام زمینی گاليله سازگار می‌کرد.

من توصیف ریاضی درخشانی از نظم کیهانی و حرکت سیارات به دست دادم. من قانون جاذبه عمومی را ارائه کردم و ادعا کردم جهان، فضایی نامحدود است. در سال ۱۷۰۴ نیوتن در دومین کتاب بزرگش یعنی آپتیک، آرای خود را درباره ماهیت نور تدوین نمود. این کتاب به بسیاری از مسائل و تأملاتی که مبنای تحقیقات علمی سراسر قرن هجدهم بود، پایان داد.



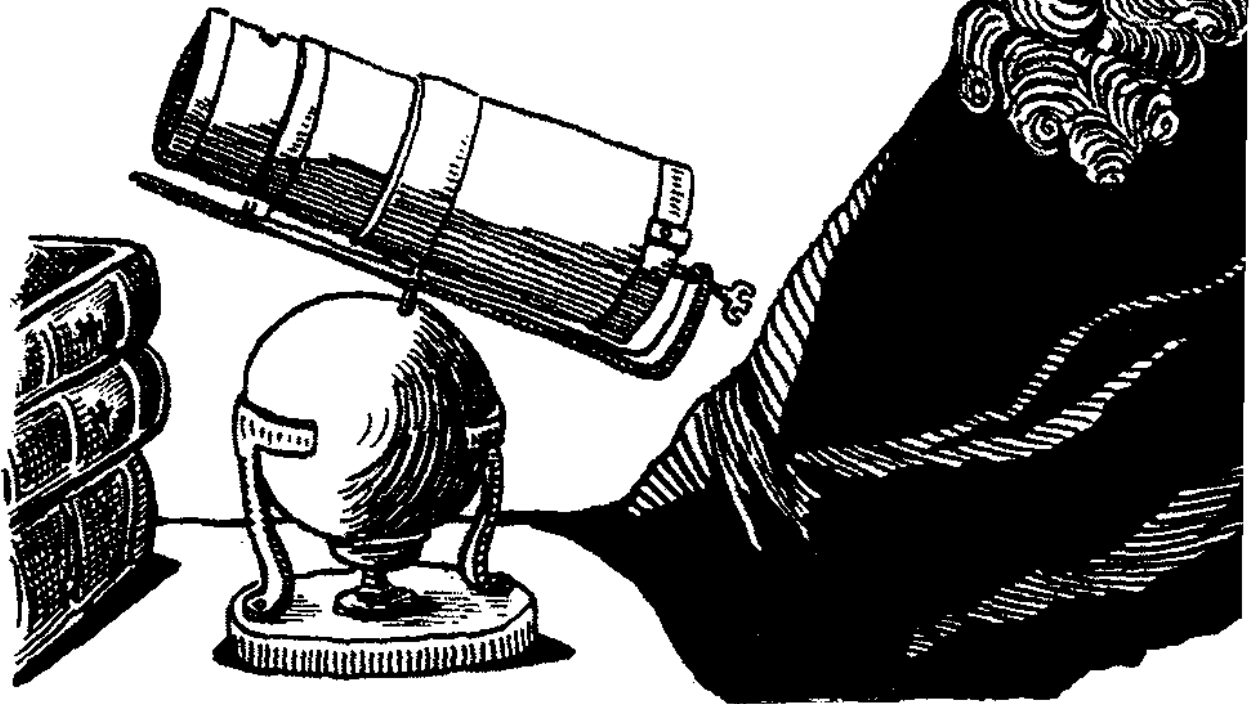
قدم اول در شناخت نیوتن

کار نیوتن بسیاری از نویسندگان مشهور و ساده‌نویس، از جمله ولتر را جذب کرد. این امر نه تنها در کتاب نامه‌های ۱۷۳۳ بلکه در عناصر فیزیک نیوتن (۱۷۳۸) نیز نمایان است.



دوست من، مارکیز امیلی
دو شاتله، آثار نیوتن را به
زبان فرانسه ترجمه کرد.

بسیاری از گزارش‌های عمومی از آثار نیوتن، جهانی را وصف می‌کرد که بیش از آنچه مورد نظر خود نیوتن بود مکانیکی به نظر می‌رسید. بنابر این گزارش‌ها، نیوتن جهان را مجموعه‌ای منظمی می‌داند که نظمش قائم به خویش است.



زیبایی فرمول‌های ریاضی نیوتن؛ قوانین حرکت او و... جهان را بسیط‌تر از آنچه واقعاً مراد نیوتن بود می‌نمایاند.

درواقع نیروی جاذبه یک نیروی مرموز بود.

آنتروپی از نظر نیوتن خصوصیت سیستم‌های بسته بود. (آنتروپی عبارتست از گرایش یک نظام بسته به زوال و یا از دست دادن تمام انرژی که به از دست رفتن سازمان آن نظام بینجامد.)

نیوتن خود احساس می‌کرد که ضرورت

وجود یک علت‌العلل را نشان داده است و

شدیداً درگیر کیمیاگری و دیگر

پژوهش‌هایی شده بود که امروز آنها را

«سحرآمیز» می‌دانند.

ظاهراً من فقط پسرکی بوده‌ام که در ساحل بازی

می‌کند و خود را با جست‌وجوی سنگی صیقل

یافته‌تر از سایر سنگ‌ها و صدفی زیباتر از سایر

صدف‌ها سرگرم می‌سازد. حال آنکه پیش روی

من اقیانوس بزرگ حقیقت کاملاً کشف نشده

آرمیده بود.

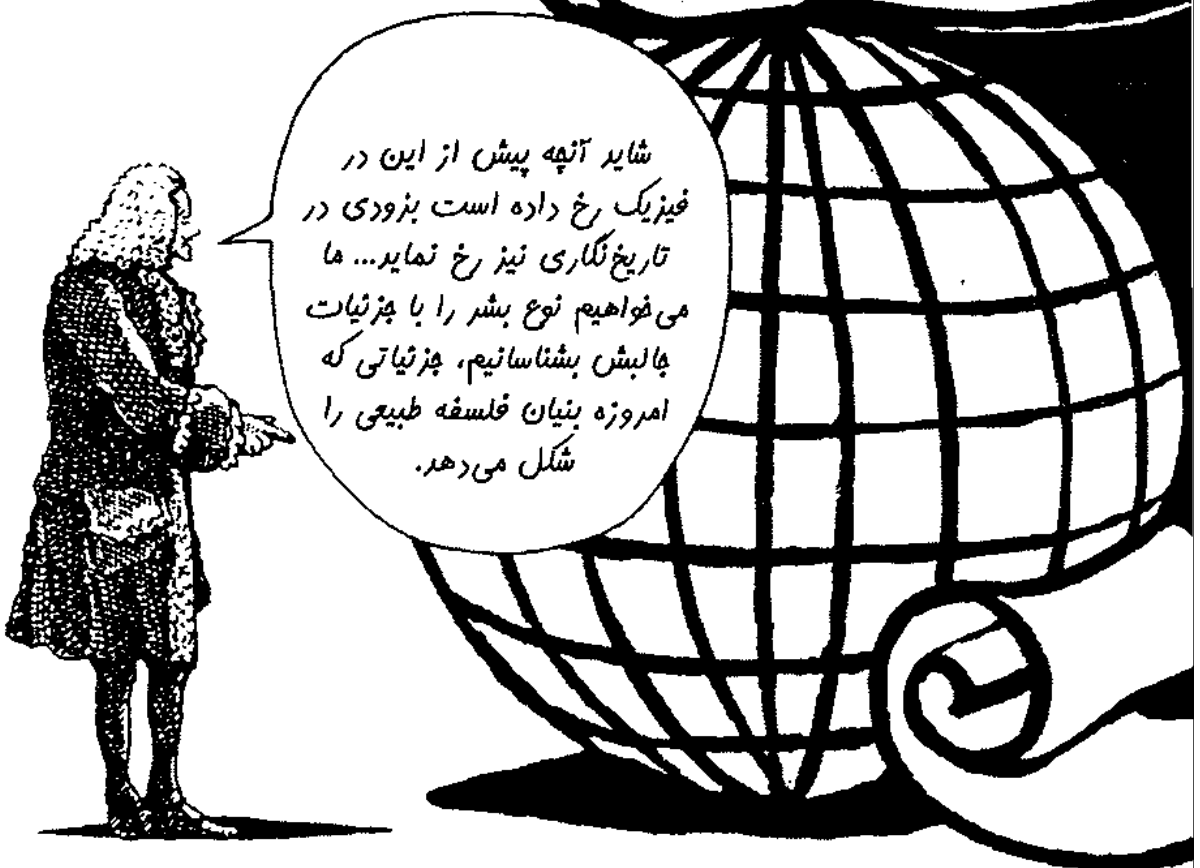


نیوتن: یک سرمشق

دستاوردهای نیوتن باعث پیشرفت تبیین‌های علم فیزیک و علوم طبیعی شد. در اکثر حوزه‌های معرفت، نویسندگان تلاش می‌کردند تا نیوتن را به عموم بشناسانند. نیوتن پارادایم یا سرمشق و الگوی یک دانشمند حقیقی تلقی می‌شد.

کمی پس از مرگ نیوتن، جی. تی. دساگولیه که به ترویج تفکر نیوتن شهره بود، در ضمن یک شعر، روشن‌ترین کاربرد ممکن روش نیوتنی را پیش‌بینی کرد. عنوان آن چنین بود: نظام نیوتنی جهان بهترین الگوی حکومت. ولتر امیدوار بود که روزی بتواند روش‌های علوم طبیعی را به مطالعات تاریخی منتقل کند.

تورکو

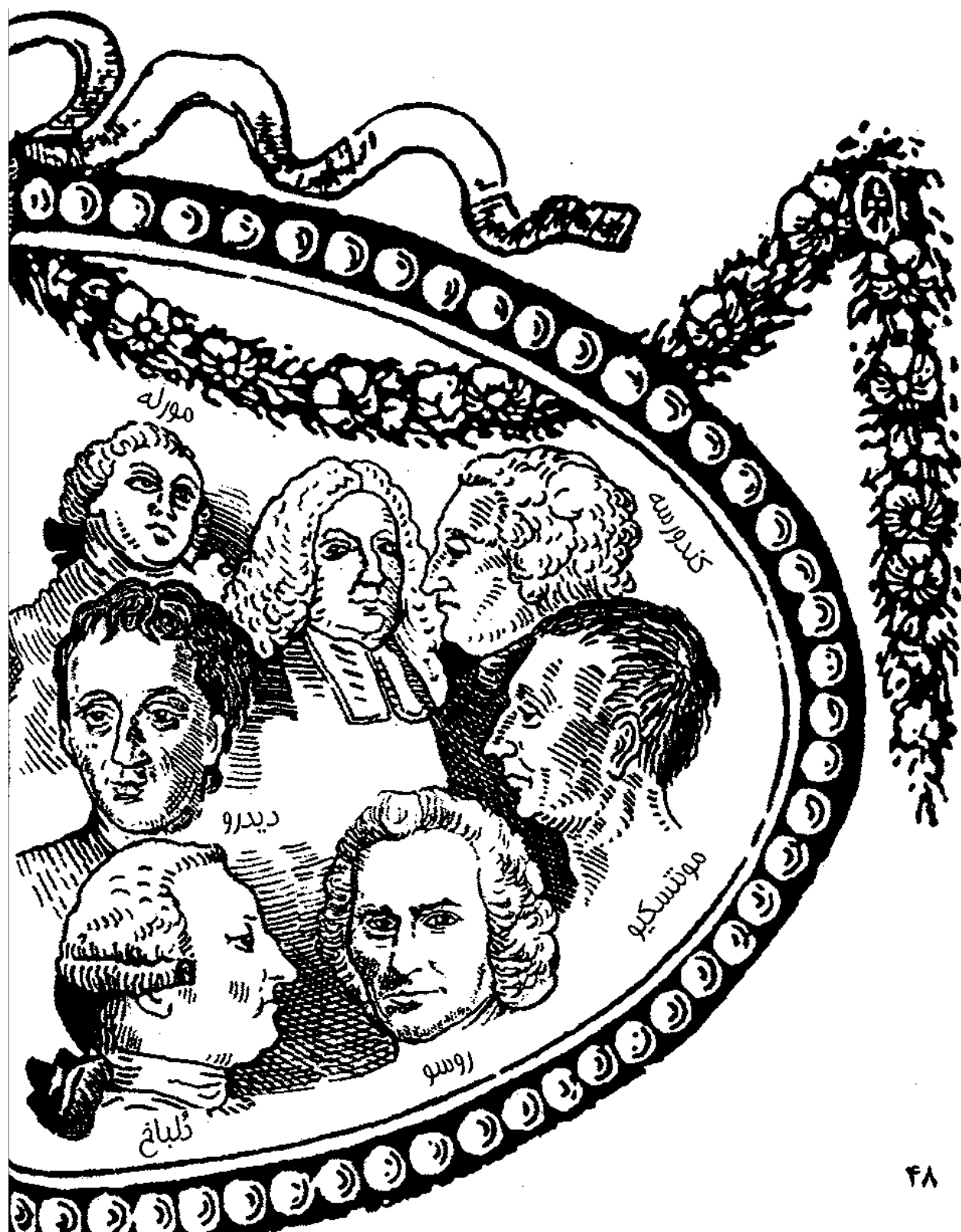


شاید آنچه پیش از این در
فیزیک رخ داده است بزودی در
تاریخ‌نگاری نیز رخ نماید... ما
می‌فواهیم نوع بشر را با چزنیات
پالیش بشناسانیم، چزنیاتی که
امروزه بنیان فلسفه طبیعی را
شکل می‌دهد.

فیلسوفان

مونتسکیو، ولتر، دیدرو، بوفون، کندياک، تورگو، کندورسه، دالامبر، مورله، دلباخ، هلوسیوس، گریم و رینال.

مردانی که «جمهوری ادب و فرهنگ» را بنا نهادند، با پیش روی داشتن الگوهای همچون مونتسکیو و ولتر، اکنون اعتماد به نفس و پیگیری فزاینده‌ای از خود نشان می‌دادند. محفل‌ها، کافه‌ها، مجلات و ناشران پاریسی همه و همه باعث شد تا نشانه‌های پدید آمدن نحله نوینی آشکار شود: نحله فیلسوفان.



فیلسوفان، روشن فکر و اهل قلم بودند؛ اما یقیناً فیلسوفان حرفه‌ای و صد البته کاخ
 عاج‌نشینان دانشگاهی نبودند. جو فکر، بحث و مجادله و کشمکش پاریسی، طبقه
 سرآمدان دورهٔ روشنگری را به ظهور رسانید. پاریس جایی بود که جناح سرسخت
 روشنگری بر تفکر، خلق آثار قلمی و مجادله و کشمکش میان خود و با جهان را
 وجههٔ همت خویش ساخته بود.



فیلسوفان؛ کشیشان، سربازان و مبلغانی بودند که روح تازه‌ای را که بر عقل دمیده بود یعنی تسامح و پیشرفت را تبلیغ می‌کردند. ولتر فریادهایی سرداد تا توانست آنها را دور هم گردآورد و متحد سازد.



اما سازمان‌دهنده حقیقی این حرکت روستازاده نابغه‌ای بود به نام دنی دیدرو (۱۷۸۴-۱۷۱۳). او موفق شد جریان‌های فکری رادیکال‌تر این دوره را گرد هم آورد. او توانست به واسطه دایرةالمعارف که شاخص‌ترین محصول دوره روشنگری محسوب می‌شود، این مهم را برآورده سازد.



دشمنان این جریان جدید رادیکال، با عصبانیت و بدگمانی بسیار عکس العمل نشان دادند. کشیش مولینیه می پرسد: «یک فیلسوف واقعاً کیست؟» و خود پاسخ می دهد:

غولی در جامعه که هیچ تعهدی نسبت به رفتار، اخلاق، نزاکت، حیات و دین احساس نمی کند. از آنها - فیلسوفان - هرکاری سر می زند.



اما دایرةالمعارف روشن کرد که یک فیلسوف کیست.



کسی که تعصب، سنت، مقبولیت همگانی و اقتدار - در یک کلمه همه آنچه که اذهان را به اسارت خود درآورده است - را پایمال می کند؛ جرأت می کند که خود بیندیشد، به عقب برگردد و شهامت اینکه در پی شفاف ترین اصول کلی باشد و چیزی جز آنچه عقل و تجربه بدان گواهی می دهند را نپذیرد.

زنان روشنگری

فیلسوفان جمعی برادرانه داشتند، متشکل از گروهی از افراد اهل معاشرت. در بریتانیا بانوان تقریباً حق ورود به کلوب‌ها و قهوه‌خانه‌ها را نداشتند. در فرانسه اصلی‌ترین جایی که فیلسوفان گردهم جمع می‌آمدند سالون‌ها بودند.



سالون‌ها نهادهایی اساسی بودند برای افراد میان‌سالی که زندگی خصوصی‌شان جوابگوی حوائج معاشرت و ذوق فکری آنها را نمی‌داد.

حیات فکری و اجتماعی فرانسه کاملاً مختص مردان نبود اما تفکر هنوز کاری مردانه محسوب می‌شد. دیدرو از نقش زنان به عنوان همدم و هم‌صحبت، در شکل‌گیری مجامع فکری این دوره قدردانی کرده بود.



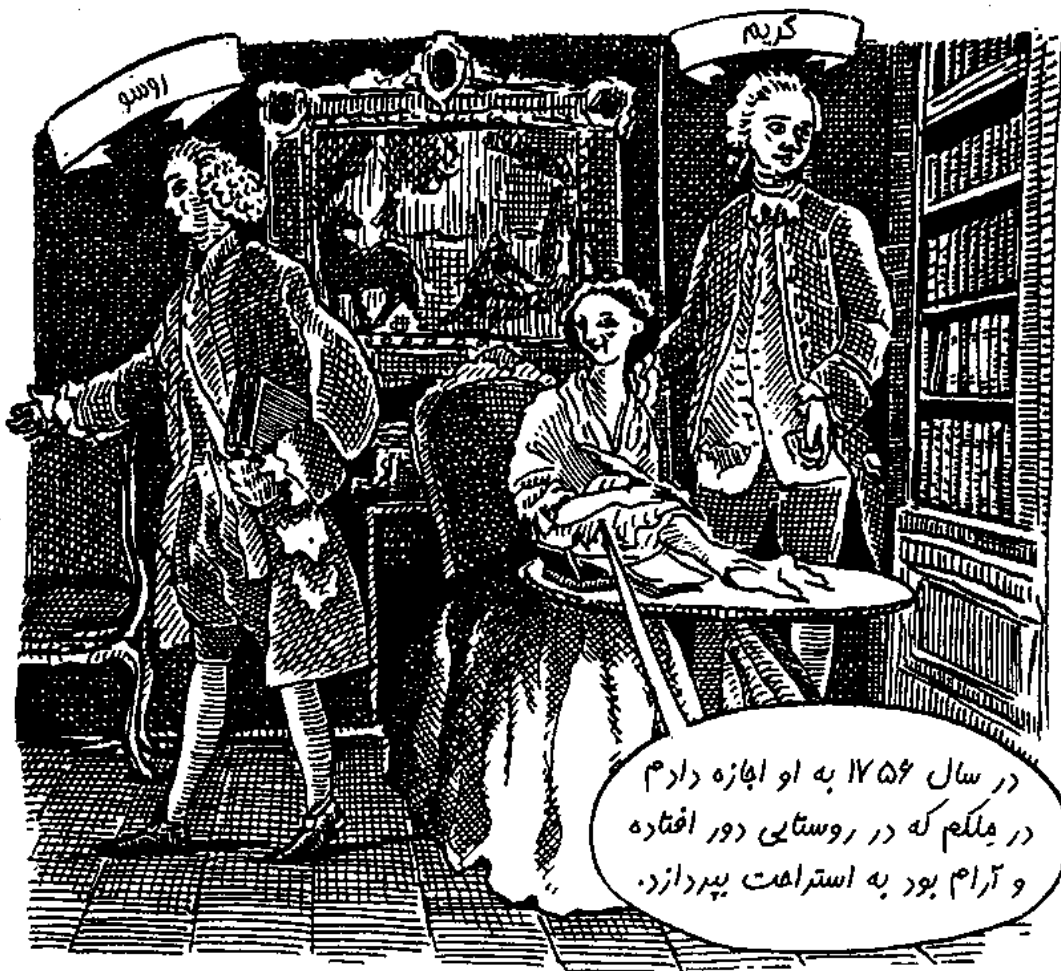
سالون‌ها در منازل بارون دلباخ و هلوسیوس فیلسوف برگزار می‌شد. بقیه سالون‌ها توسط زنان اداره می‌شد. از جمله مادام دو دفان، مادام ژفرین، دوشیزه دو لپیناس و مادام نیکر. آنان در اداره موفق یک سالون مهارت بسیار زیادی بدست آوردند و توجه نویسندگان و روشنفکران دمدمی مزاج را به خود جذب کردند. گروه کوچک اصحاب دائرة المعارف ابتدا در منزل مادام ژفرین گرد می‌آمدند.



دوستان زن روشنفکر

میزیانی این سالن‌ها یگانه وسیله‌ای نبود که یک زن می‌توانست از طریق آن فعالانه در جریانات و بحران‌های فکری روز شرکت کند. در میان دوستان متفکرین سرشناس زنان قابل‌ذکری یافت می‌شدند.

مادام دپینه (۱۷۸۳-۱۷۳۵) زنی ریزنقش، خوش‌چهره، ظریف با چشمانی براق بود. او موفق به جلب توجه ولتر و دیدرو شد و چندسالی نیز همدم فردریش ملکیور گریم (۱۸۰۷-۱۷۲۳) بود و علی‌رغم آگاهی از بداخلاقی و بدعنتی روسو مدتی نیز معاشر او بود.



در سال ۱۷۵۶ به او اجازه دادند
در ملکم که در روستایی دور افتاده
و آرام بود به استراحت بپردازد.

مادام دپینه در مجله گریم، نامه‌های ادبی، نویسنده پرکاری بود. او در بخش نقد کتاب و تئاتر، سیاست، اقتصاد، فلسفه همچنین در زمینه اشعار فکاهی، مطالب گوناگونی را به رشته تحریر درآورد. وقتی که گریم به مسافرت می‌رفت مادام دپینه و دیدرو متصدی مجله بودند. خاطرات مادام دومونبریان، اثر مادام دپینه کتابی روایی و در عین حال عالی بود. در این اثر او روایت موثقی از محاوره‌های معمول میهمانی‌ها ارائه داد که نمایانگر عقاید و گاه نقل قول‌هایی واقعی از فیلسوفان بود.

مارکیز ایمیلی دوشاتله (۱۷۴۹-۱۷۰۶) سال‌های متمادی ملازم و همراه ولتر بود. آشنایی آنها زمانی بود که ولتر سی‌ونه و او بیست‌وهفت‌ساله بود. از ازدواجش هشت سال می‌گذشت و سه فرزند داشت. او زنی بسیار فاضل و فرهیخته بود.



یکی از دانشمندان برجسته اروپا به نام
پیرموپر توئیس را استفراهم کردم تا به من چیز
بیاموزد.

در تمام مدتی که ما با هم دوستی
نزدیکی داشتیم دوشاتله به او
دلبستگی داشت.

مادام دوشاتله نه تنها آثار نیوتن را به فرانسه ترجمه نمود و همکار ولتر بود بلکه مستقلاً نیز مقالاتی دربارهٔ موضوعات علمی می‌نگاشت.

علی‌رغم ناهشودنی ولتر، فلسفه لایبنتز را مطالعه کردم و کتابی نوشتم که آرای او را دربارهٔ جوان براساس تفسیر کریستیان ولف که از پیروان لایبنتز بود، شرح و توضیح می‌داد.



از وقتی که مادام دو شاتله آن کتاب عالی را دربارهٔ فلسفه لایبنتز نگاشته است، دیگر همگان موثرهای لایبنتز را درک می‌کنند.

مایهٔ تأسف است که یک قائم فرانسوی مثل مادام دوشاتله از هوش و استعداد خود برای به هم روختن تارهای عنکبوتی که لایبنتز سافته است بهره گرفته و این کفریاتی که لایبنتز گفته است را جذاب جلوه داده.

در سن چهل و سه سالگی او با جوان ۲۷ ساله‌ای به نام مارکی دو سن لامبر ازدواج کرد و از او صاحب فرزند دیگری شد. علی‌رغم مراقبت‌هایی که ولتر از او کرد یکروز پس از تولد فرزند جدید، مادام دوشاتله درگذشت و ولتر را ماتمزده کرد؛ «من دوست بیست و پنج ساله‌ام را از دست دادم؛ مرد بزرگی که تنها عیبش زن بودنش بود.»

خوانندگان و سانسور

مخاطبان نحله فیلسوفان چه کسانی بودند؟ بدو می توان گفت که آنان برای هم قطاران فیلسوفشان که یک شبکه بین المللی می ساختند، دست به قلم می بردند. اما فیلسوفان در میدان مبارزه در تلاش بودند تا پرتو خود را بر روی عامه خوانندگان روزافزون بگسترانند.



خوانندگان ما خواهان آنند که از کوتاه ترین راه پیامونتر. عشر ما دوره مجموعه ها، گزیده ها، فرهنگ ها و کتاب های مخصوص نوآموزان است.

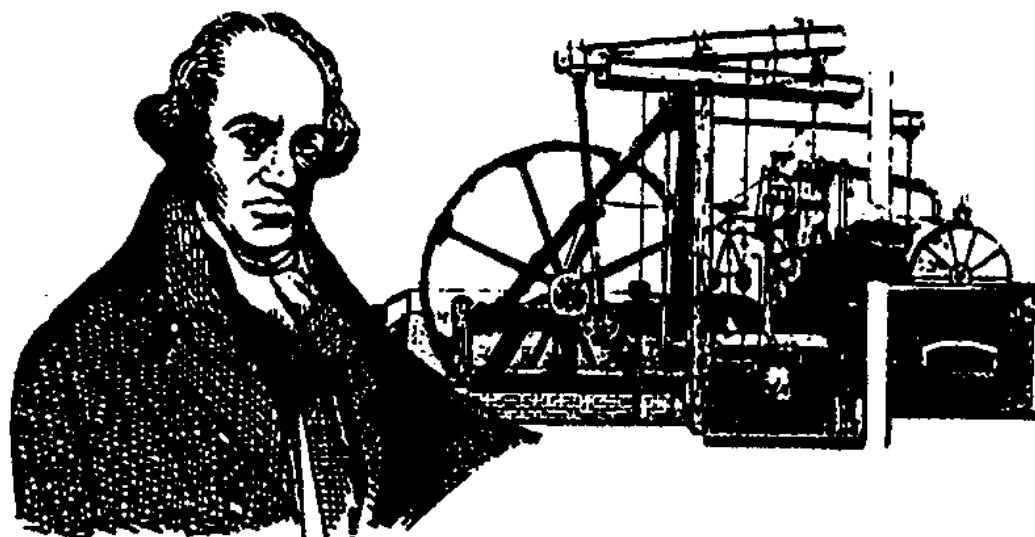
در عین حال یک صنعت بزرگی در رابطه با کتاب های ممنوعه وجود دارد که فوراً علاقمندان به هرزه نگاری، آشوب و رسوایی است. هر چه باشد دوره دروغین امروز، دوره زیر و رو شدن الگوهای افلاقی نیز هست.

اما در فرانسه مأموران حکومتی می توانستند کتب ممنوعه را بسوزانند و نویسندگان و ناشرانی که از این وضع دلگیر می شدند می بایست چون بردگان پاروزن مطیع و فرمانبردار باشند.

خارج از انگلستان و هلند، سانسور واقعی خطرناک در زندگی فکری سرتاسر اروپا بود. نشر (که معمولاً کتاب فروش ها متصدی آن بودند) منوط به اجازه قانونی از سوی دادگاه قضایی بود. از آنجا که رؤسای دادگاه فرانسه به زودی فهمیدند که سوزاندن کتاب فقط فروش آن را افزایش می دهد، بنابراین بهتر دیدند که با کمترین جار و جنجال ممکن، کتاب ها را توقیف و ناشران را به زندان بیندازد.

صنعت و علم

نوآوری‌های عملی در فن‌آوری‌های صنعتی را افرادی چون جیمز وات به‌وجود آوردند که با جریان روشنگری اسکاتلندی قرین بود. او ماشین بخار و واحد «اسب بخار» را ابداع نمود. عصر ماشین با استفاده از نیروی بخار، در منطقه ذغال‌سنگ خیز «دری‌شایر» آغاز شد و بریتانیا را به مرکز انقلاب صنعتی تبدیل کرد.



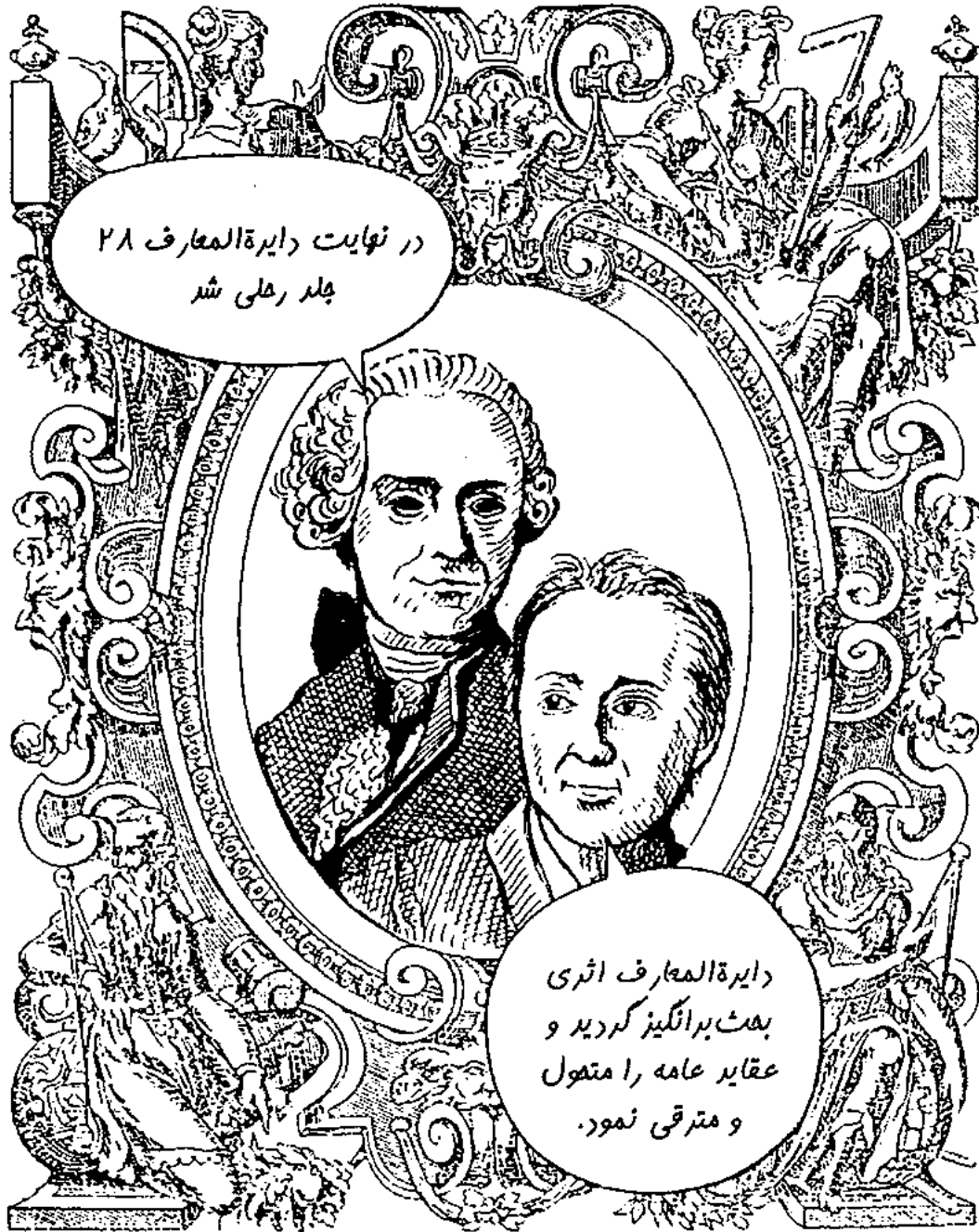
ماکارگاه جوانیم



خوانندگان فرهیخته اهمیت آزمایش علمی را دریافتند و افکار را به بوته آزمایش و تجربه سپردند. اما اطمینان مفرط به علم حتی خرمندترین دانشمندان را نیز به این تصور رهنمون شد که علم به زودی به قله قطعیت مطلق صعود خواهد کرد. به هر طریق قرن هیجدهم به طور نگران‌کننده‌ای ساده‌لوح و خوش‌باور بود؛ عصری مملو از خیالبافی‌ها، دانشمند نماها و طیبیب نمایانی چون فرانس مسمر (۱۷۳۴-۱۸۲۵) که مدعی بود بیماران را با نیروی «جاذبه حیوانی» معالجه خواهد کرد.

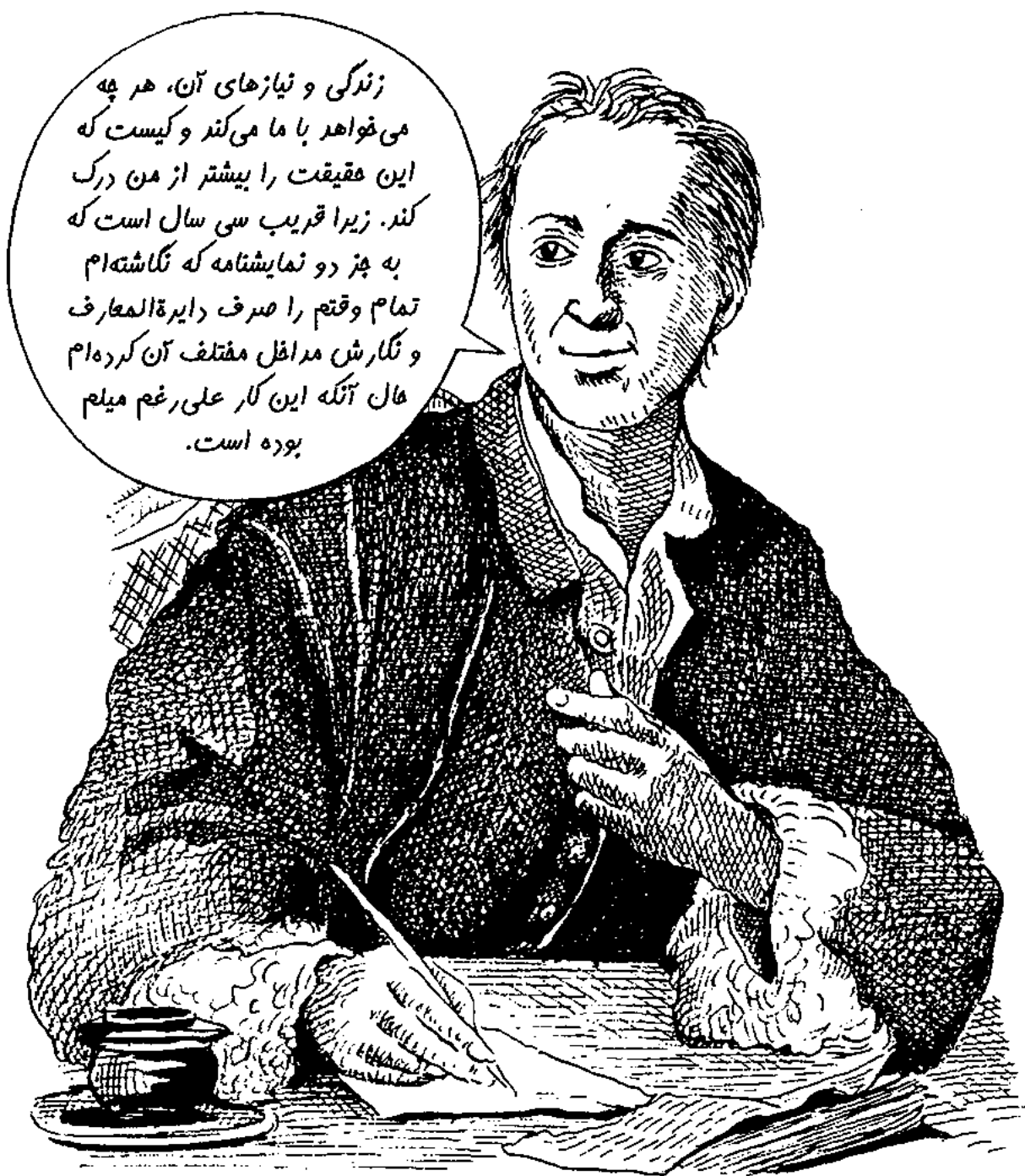
دایرة المعارف

شاخص ترین محصول و تأثیرگذارترین اثر ماندگار عصر روشنگری، «دایرة المعارف» بود. دایرة المعارف در اصل به عنوان ترجمه و تجدیدنظر بر کتاب دایرة المعارف چمبرز که برای نخستین بار در سال ۱۷۲۷ در ادینبرو منتشر شده بود، راه اندازی شد. پس از اینکه اولین ویراستار دایرة المعارف، آن را مایوسانه رها کرد، دیدرو و ژان لورون دالامبر (۱۷۱۷-۸۳) پیروزمندانه پروژه دایرة المعارف را راه اندازی کردند.



جلد اول دایرة المعارف به نام دایرة المعارف یا فرهنگ تحلیلی علوم، هنرها و صنایع در سال ۱۷۵۱ منتشر شد. اتمام دایرة المعارف بیش از بیست سال به طول انجامید. در پایان کار، دایرة المعارف حدوداً ۷۲,۰۰۰ مدخل و ۲۵,۰۰۰ تصویر داشت.

دالامبر در ریاضیات مشهور و به همین دلیل بسیار مورد احترام بود. اما این دیدرو بود که بیشتر کارها را انجام می‌داد. دیدرو جمعی را برای همکاری گرد هم آورد. او موفق شد گروهی مفید و کارآمد در اطراف خود جمع کند که بسیاری از آنها از نحلۀ فیلسوفان بودند: مونتسکیو، ولتر، شارل دوکلو، ساموئل نورمی، دلباخ، مورله، آندره تئوفیل دو بُردُ و ژاک دو وُکانسون.



زندگی و نیازهای آن، هر چه می‌خواهد با ما می‌کند و کیست که این حقیقت را بیشتر از من درک کند. زیرا قریب سی سال است که به جز دو نمایشنامه که نگاشته‌ام تمام وقتم را صرف دایرةالمعارف و نگارش مذاطل مختلف آن کرده‌ام حال آنکه این کار علی‌رغم میلم بوده است.

بعدها شوالیه دو ژکور (۱۷۹۹-۱۷۰۴) به آنان پیوست. او که مانند دیدرو مردی خستگی ناپذیر بود، گروه عظیمی از نویسندگان را که به تألیف و گردآوری مطالب در ازای مزد، اشتغال داشتند سرپرستی می‌کرد.

درخت معرفت

دالامبر در «گفتار مقدماتی» دایرةالمعارف مدعی شد که شرحی اجمالی از همه شاخه‌های معرفت به دست داده و رابطه آنها را با یکدیگر در شکل تبارشناسی‌ای شجره‌ای بیان کرده است. او آن را بر مبنای جداول بیکینی تنظیم و از دایرةالمعارف چیمبرز اقتباس کرده بود.



اما برای آنچه که عقل نمی‌توانست از راه حواس بدان دست یابد در مقاله دالامبر جای کمی وجود دارد. نظریه‌های سنتی کلیسا در حد شاخه‌های بسیار فرعی این درخت معرفت تنزل داده شده بودند.

مردان بزرگ تاریخ چه کسانی هستند؟

در پیروی از «صدراعظم بیکن» که دالامبر اقتدارش را می‌پذیرفت، تاریخ خلاصه‌ای را توصیف می‌کند که در آن، مردان بزرگ «شاهان و کشورگشایان» نبوده، بلکه دانشمندان و فیلسوفان می‌باشند.

دالامبر صورت کوتاهی از بزرگترین بزرگان به دست داده است که عبارتند از: بیکن، دکارت، نیوتن و لاک. علاوه بر این، فهرست کوتاهی هم از دیگر دانشمندان برجسته به دست می‌دهد که عبارتند از: گالیله، هاروی، هی‌گنز، پاسکال، فونتئل، بوفون، کوندیاک، ولتر، مونتسکیو و روسو.



«گفتار مقدماتی دایرةالمعارف سرشار از استعاره‌های حماسی است: شکستن زنجیرها، دریدن پرده‌ها، برخورد اندیشه‌ها، تسخیر قلعه‌ها و...؛ فیلسوفان بازیگران این نقش‌های حماسی هستند؛ شکنجه دیده‌اند، تحقیر شده‌اند و یکه و تنها به پیکار رفته‌اند؛ در کارزاری برای نسل‌های آینده؛ برای آنکه به آنان معرفت را هدیه کنند، معرفتی که معاصرین آنها نفی‌اش می‌کردند.»

رابرت دارنتون: فلاسفه درخت معرفت را می‌آرایند.

اهمیت صنایع و بازرگانی

یکی از حوزه‌هایی که دایرةالمعارف برایش زحمت بسیار کشید، در آخرین واژه عنوان کامل آن یادآوری شده است: صنایع. دایرةالمعارف نه فقط حق هنرها و علوم را کاملاً ادا کرد بلکه نسبت به صنایع و مهارت‌های تجار و نیز درباب استادان صنعتکار نیز توجه شایانی نشان داد.

پدر دیدرو استاد چاقوساز بود. به همین دلیل دیدرو را باید مشوق اصلی حضور یک چنین بخشی در دایرةالمعارف به حساب آورد. او به اطراف فرانسه سفر کرد تا با استادان صنعتکار مصاحبه کند و حرفه آنان و طرز کار آنها را بیاموزد.

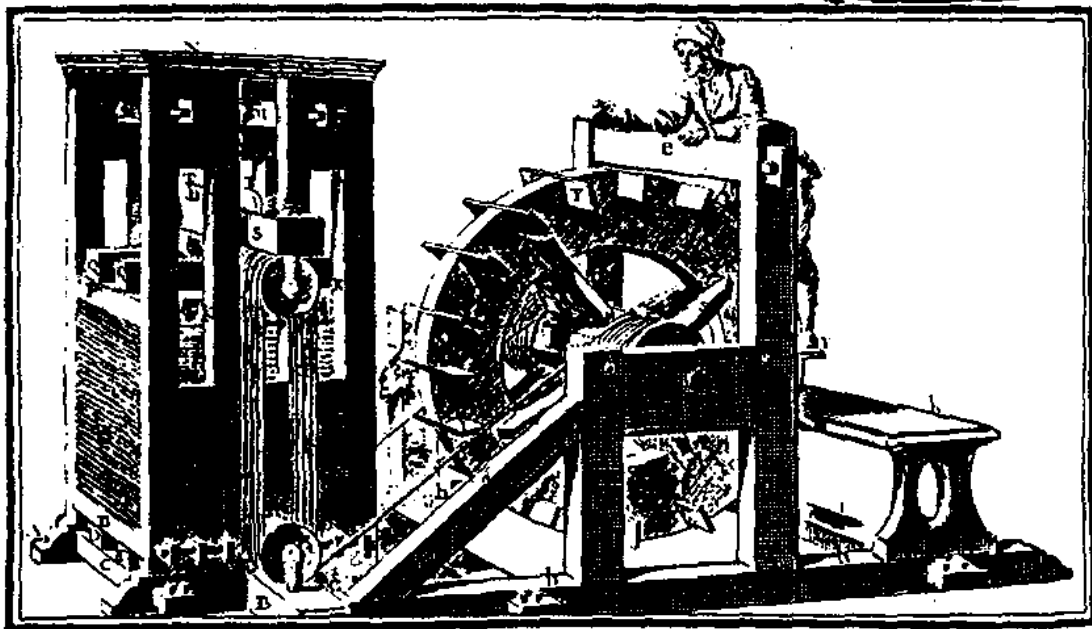
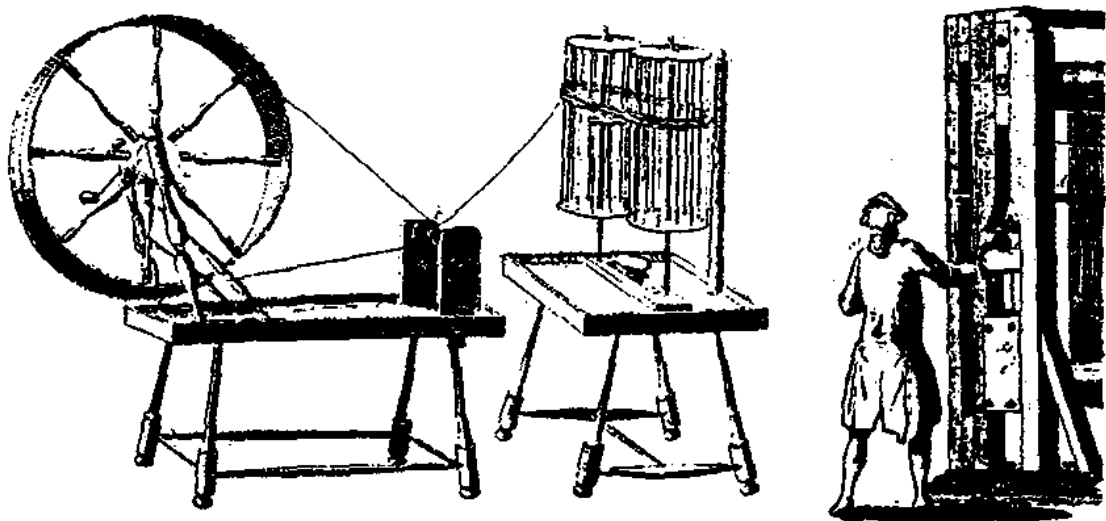


شوالیه دو ژکور اشرافی، در مقاله‌ای درباره‌ی نسب‌شناسی که برای طبقه اشراف بسیار حائز اهمیت بود، آورده است: «درباره‌ی هنر ساختن پیراهن، جوراب، کفش، نان و امثال آنها هیچ نوشته‌ای وجود ندارد. دایرةالمعارف اولین و یگانه اثری است که فایده‌ی این هنرها را به مردم نشان می‌دهد. این درحالی است که کتابت معلومات بیهوده و مضحک درباره‌ی نشان‌های خانوادگی، مجالی برای کتابت درباره‌ی حرف باقی نگذاشته است.»

متافیزیک و ماشین آلات

تمایز سنتی‌ای که میان علوم «انسانی» و علوم «فنی» وجود داشت؛ تأثیر ناگواری بر جای گذاشت؛ چه، مردمی که بسیار محترم و مفید بودند را تحقیر می‌کرد. دیدرو گفته بود: چقدر قضاوت ما عجیب است! ما محتاج آنیم که مردم به کاری مفید مشغول شوند و در عین حال افراد مفید را ناقابل و حقیر می‌شماریم.»

دیدرو کار یک ماشین پیچیده را با یک دستگاه متافیزیکی پیچیده مقایسه کرد و اذهان را متوجه روندی نمود که در آن، تجربه انسان و دانش او در ماشین‌آلاتی که در زندگی عملی دخیل اند جمع می‌شوند.



در کدام دستگاه طبیعی یا مابعدالطبیعی، هماهنگی بیشتری نسبت به هماهنگی‌ای که در ماشین‌های طلاکشی، جوراب‌بافی، قالب‌های یراق‌سازی و توربافی یا ماشین‌آلات پارچه‌بافی یا ابریشم‌کاری وجود دارد می‌بینیم؟

اوج موفقیت

مجلدات گران قیمت دایرةالمعارف برای جامعه فرهیخته بسیار جذاب بودند. ولتر داستانی نوشت تا تأثیر دایرةالمعارف را بر طبقه اشراف و حتی بر خود شاه نشان دهد.



«شبی لویی پانزدهم در تریائئن با بعضی از بهترین دوستانش مشغول خوردن شام بود صحبت به مسابقه تیراندازی و باروت کشیده شد.»
«جای نگرانی نبود؛ خیلی زود قضیه حل شد، با یک اشاره پیشخدمت ها به شتاب رفتند و دایرةالمعارف را آوردند...»

«باروت، سرخاب و ابریشم بافی همه آن چیزی بود که آنان می خواستند در آن محفل بدانند. خیلی زود، مجلدات دایرةالمعارف را برداشتند و در یک چشم به هم زدن آنچه را که می خواستند پیدا کردند. مردمی که در صدد بودند به قانون عارض شوند دقیقاً جایی یافتند تا بر آن تکیه بزنند. شاه همه آنچه را که قانون برای شاه در نظر گرفته است، دریافت. در این هنگامی که همگی مشغول تورق دایرةالمعارف بودند کنت با صدای بلندی که همه بتوانند بشنوند گفت:



«آقا شما در سلطنتان واقعاً خوش اقبال هستید که مردانی در اختیار دارید که در همه هنرها استادند و همچنین این توانایی را دارند که دانش شان را برای ابدیت به ارث بگذارند. همه چیز اینجاست از چگونگی ساخت یک سوزن گرفته تا ریخته گری و کار کردن با اسلحه های بزرگ و غیره. همه چیز از بی نهایت کوچک تا بی نهایت بزرگ.»

حمله به «فیلسوفان»

دایرةالمعارف همگان را خوش نیامد. به گروه فیلسوفانی که در دایرةالمعارف کار می‌کردند اعتراضات تندی شد. منتقداتی چون الی فردون، شارل پالیسو و یاکوب نیکلا مورو مقالات و طنزهای مختلفی در نقد دایرةالمعارف نگاشتند و یهودیان، اصحاب دایرةالمعارف را به سرقت ادبی متهم کردند. در سال ۱۷۵۲ پس از آنکه دو جلد اول دایرةالمعارف منتشر گردید پادشاه نیز جهت سرکوبی و نابودی فیلسوفان تحریک شد.



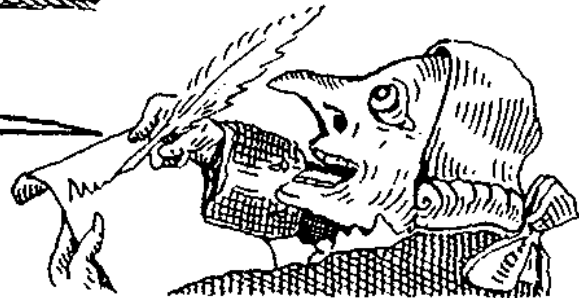
در سال ۱۷۵۲ فررون روزنامه‌نگار، درباره دیدرو، نزد آقای مالزرب - رئیس اداره سانسور - افشاگری‌هایی کرد.

سردسته یک گروه بزرگ اگرچه کثیری است که از طریق روابط نامشروع هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شود.



در سال ۱۷۶۰ شارل پالیسو، طنزی به نام فیلسوفان نگاشت و در آن روسو را بدوی میمون‌سان خواند و هلوسیوس، دیدرو و دوکلو را هجوی سخت و زنده گفت.

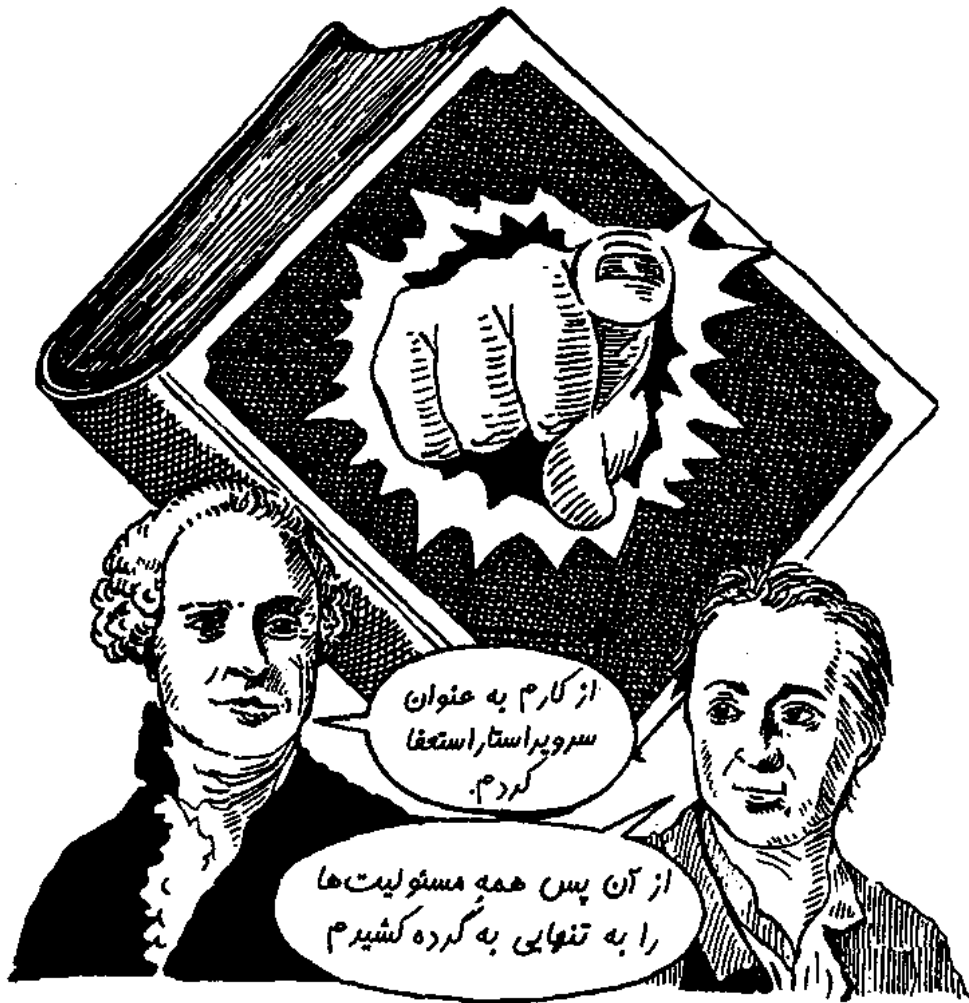
یک گروه بی‌وهران و بی‌شرف! ریاکارانی که از وجود بانوان بیکار و ساره‌لوح سوءاستفاده می‌کنند و طرح‌هایی قاهر خریب و گول زنگی طراحی می‌کنند.



بحران ۱۷۵۸

طبقه‌های مختلف فیلسوفان، وقتی حقیقتاً مورد تهدید و تخویف قرار گرفتند به بیشترین وجه برجسته گردیدند و مساله روز شدند.

در سال ۱۷۵۸ دالامبر مقاله‌ای درباره‌ی شهر ژنو در دایرةالمعارف نوشت. در مقاله مزبور گفته شد که خوب خواهد بود اگر مسئولان این دولت - شهر موانع و تحریم‌های مربوط به تئاتر را در محدوده‌ی شهر خود لغو کنند. او ظاهراً پا را فراتر گذاشت و در درست‌آیینی الهی‌دانان این شهر نیز تردید کرد؛ جنجالی در گرفت و پارلمان پاریس، دایرةالمعارف را توقیف کرد.



«طوفانی که در سال ۱۷۵۸ به واسطه‌ی مقاله‌ی هلوسوس درباره‌ی ذهن به وجود آمد و سپس توقیف دایرةالمعارف دیدرو در سال بعد یعنی در سال ۱۷۵۹، حتی از جنجالی‌ترین و پرهیاهوترین فریادهای ولتر برای وحدت فیلسوفان نیز بیشتر آنان را به یکدیگر نزدیک کرد و یکپارچه گردانید. منتقدینی که در تلاش بودند تا این حرکت را ویران کنند فقط باعث شدند تا آنان توان و نیرومندی بیشتری بیابند.

پینترگی

مالزرب یا موسیو گیوم

اصحاب دایرةالمعارف بسی خوش اقبال بودند زیرا در لحظه‌ای که کل فعالیت‌شان با خطر تعطیلی روبرو شد، پدر یکی از دوستانشان به نام مالزرب به مقام صدارت رسید. او پسرش را به ریاست اداره سانسور منصوب کرد. کرتین گیوم لاموانیون دومالزرب (۱۷۹۴-۱۷۳۱) دولتمرد آزاداندیشی بود که مدت‌ها در شغل ممتاز خویش باقی ماند. او همانقدر که روشن‌فکر بود از تهور و شجاعت نیز برخوردار بود.



در موقعیت‌های بسیاری مالزرب از پشت پرده از دیدرو و دالامبر پشتیبانی کرد. در سال ۱۷۵۲ به حکم سلطنتی، دو جلد اول دایرةالمعارف توقیف گردید و فرمان توقیف تمام دست‌نوشته‌های منتشر نشده آن صادر شد. در این هنگام مالزرب به دیدرو پیشنهاد کرد که دست‌نوشته‌ها را در امن‌ترین مکان یعنی منزل خود مالزرب پنهان کند.

موافق و مخالف شاه

در سال ۱۷۷۶ شاه قدرت قضایی را از پارلمان گرفت و در عوض «شورای عالی» را تأسیس نمود. در این هنگام وظیفه انتشار اعلامیه‌ای معترضانه که مخاطبین را به تشکیل یک «مجلس ملی» دعوت می‌کرد به دوش مالزرب افتاد. نقش اصولی و تعیین‌کننده موسیو گیوم در تشویق اصلاح‌طلبی باعث شد تا در سال‌های آخر رژیم سابق (نظام قدیم)، گیوم به محبوب‌ترین مرد فرانسه تبدیل شود.



در سال ۱۷۷۵ من
یکی از وزیران لویی
شانزدهم شدم.

اما حتی در مقام وزیر دربار، او با پوشیدن البسه یک شهروند معمولی، به نحوی حساب شده از آداب معاشرت کاخ و رسای سرپیچی نمود. میل و اشتیاق او به اقتصاد و اصلاح‌طلبی بیشتر از آن بود که بتواند با تفکر غالب دربار در آن دوران همخوانی داشته باشد. او مجبور به استعفا شد.

ماجرای موسیو گیوم

انفصال قابل پیش‌بینی مالزرب از خدمت (به جرم استقلال فکر و آزادی اندیشه) برای مالزرب موقعیتی را فراهم کرد تا به علاقه و استعداد حقیقی خود یعنی گیاه‌شناسی بپردازد.

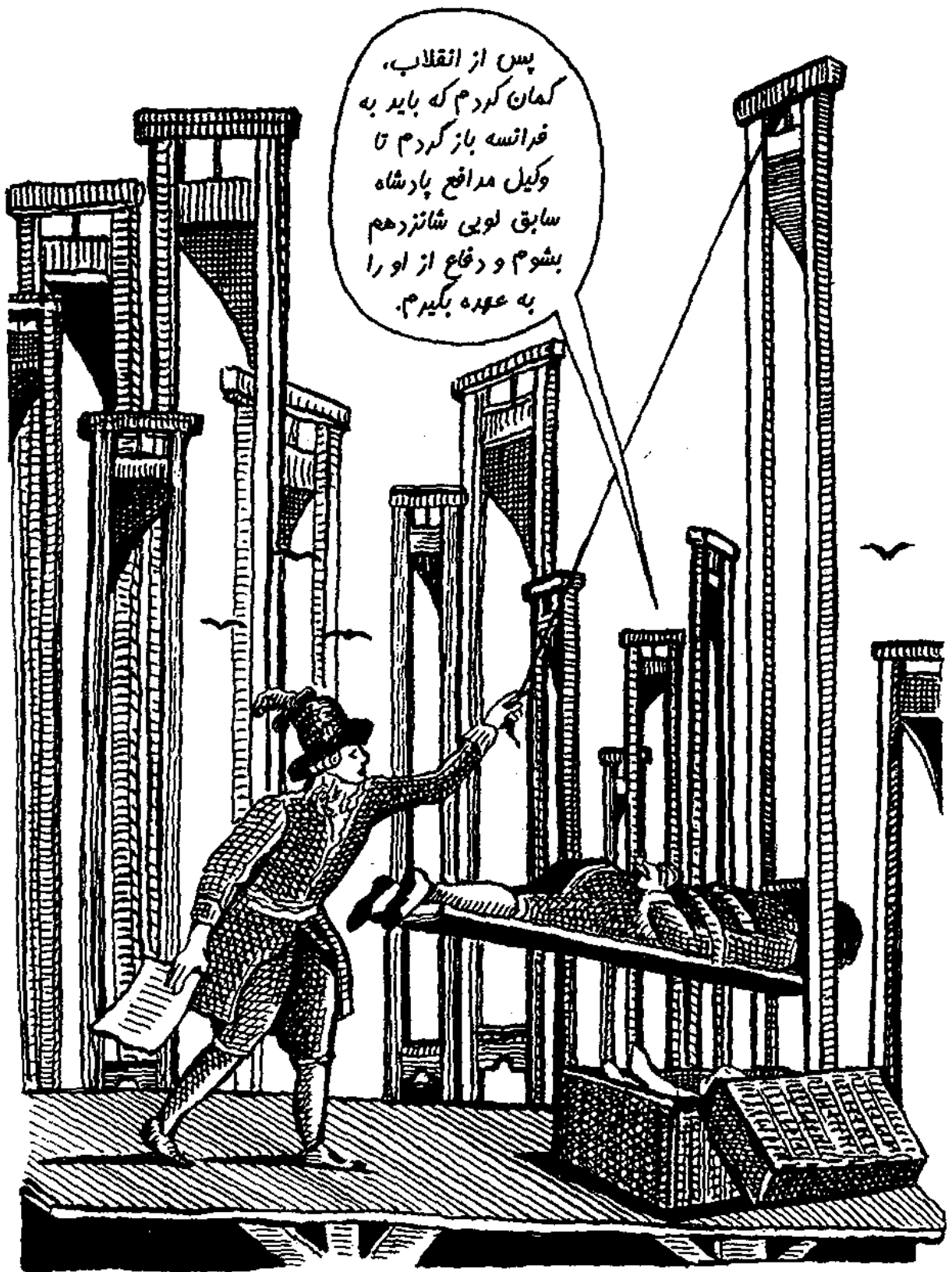


مالزرب در خلوت قصرش، بزرگترین باغ علمی فرانسه را ایجاد کرد و (نوشته‌های گیاه‌شناختی) را در چهل جلد تألیف نمود.



در سال ۱۷۷۱ او جسد همسرش را مرده زیر درختان نزدیک خانه‌اش یافت که خود را با تفنگ سرپر، کشته بود.

مالزرب همسو با اصول سیاسی روشنگری بر این عقیده بود که همه انسان‌ها حتی شاه باید مطیع قانون باشد و نیز بتواند از مزایای آن مستفید شود.



و نتیجه این بود که زندگانی مالزرب زیر گویوتین به پایان رسید.

دنی دیدرو

تمایلات کولی وار دنی دیدرو غالباً مورد قبول پدرش نبود اما تصویری که او از خودش به منزله یک روشنفکر و یک نویسنده داشت نهایتاً به واسطه احترامی که او برای ارزش‌های مورد قبول پدرش - یک استاد صنعتکار - داشت شکل گرفت. دیدرو حرفه نویسندگی را همچون یک صنعت که مستلزم کار سخت و انضباط خاصی بود، در نظر می‌گرفت.



دیدرو با دنیس، خواهر مستش، رفتاری عالی و نیکو داشت. در صورت دنیس نقصی وجود داشت که مجبور بود تا آخر عمر از یک بینی مصنوعی استفاده کند. خواهر دیگرش آنجلیکو نام داشت. او با رضایت و طیب خاطر یک راهبه اورسلینی شد. او بعدها دیوانه شد و در سن بیست و هشت سالگی درگذشت. برادرش دیدیه نیز در آغاز سرپرست راهبان و سپس یکی از کشیشان کلیسای جامع شد. آنچه که این عیسویان، کمال انجیلی می‌خوانند، چیزی جز هنری که به شدت طبیعت را خفه می‌کند، نیست. اگر مسیح به دیدیه دستور نمی‌داد که چنین اموری اهمیت و کوچکی را زیر پا بگذارد، می‌توانست دوست و برادر خوبی برای دیدرو باشد.

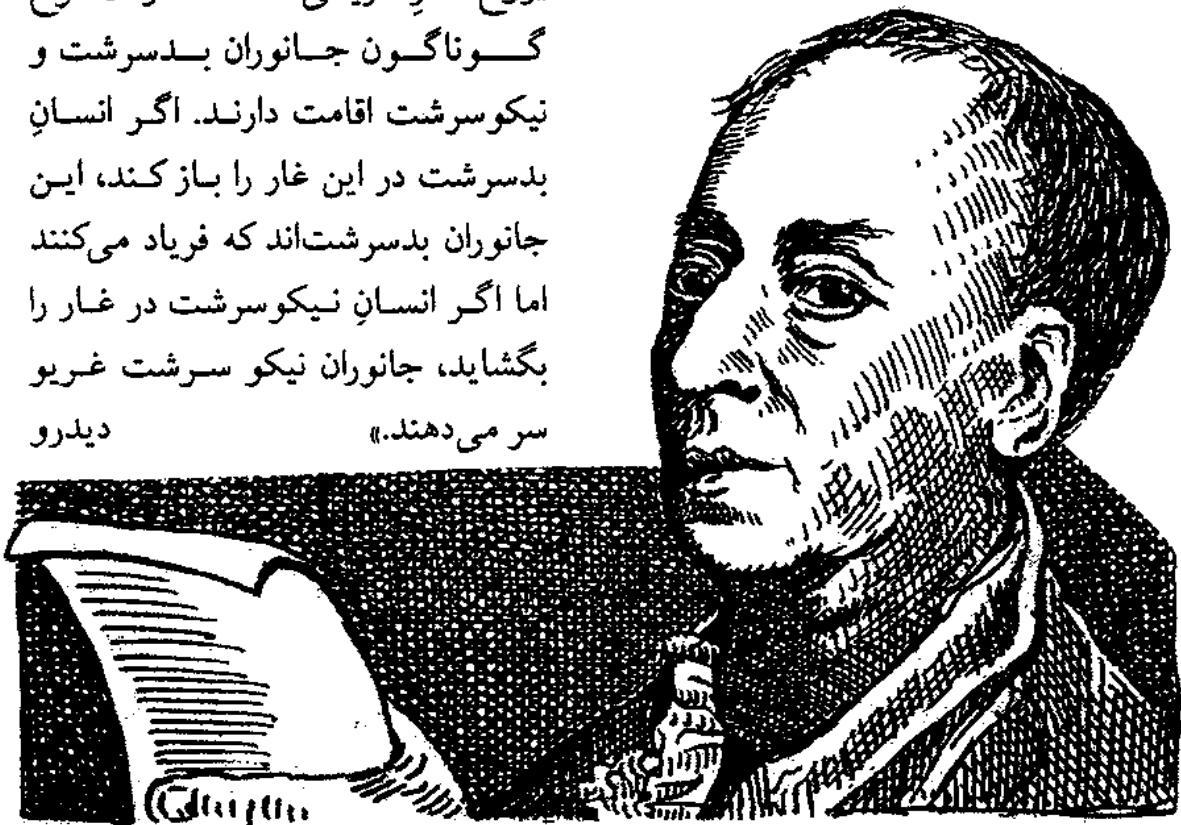
سرگذشت پنهان روح دیدرو

در سال ۱۷۴۲ دیدرو علی‌رغم خواست پدرش، مخفیانه با دختری فقیر اما زیبا به نام آنتوانت شامپیون ازدواج کرد. تنها یکی از فرزندان آنها به سن بلوغ رسید. دوستان دیدرو، آنتوانت را زنی بدقلق به شمار می‌آوردند اما دیدرو به او وفادار ماند.



دیدرو بیان صریح و بی‌پرده او را می‌پسندید و به آن احترام می‌گذاشت. ارتباط دیدرو و آنتوانت یک ربع قرن به طول انجامید تا اینکه سرانجام مرگ آنتوانت در سن ۶۸ سالگی آنها را از هم جدا کرد.

«روح، غار تاریکی است که در آن انواع گوناگون جانوران بدسرشت و نیکوسرشت اقامت دارند. اگر انسان بدسرشت در این غار را باز کند، این جانوران بدسرشت‌اند که فریاد می‌کنند اما اگر انسان نیکوسرشت در غار را بگشاید، جانوران نیکوسرشت غریب سر می‌دهند.» دیدرو



دیدرو و دوستان

«تا به حال کسی زاده نشده است که بتواند مثل من با سایرین ارتباط برقرار کند.» دیدرو آنچنان در کار پرشور و با حرارت بود که خود را فراموش می‌کرد. او مردی بسیار فاضل بود و اساساً به هر چیزی یا علاقه داشت و یا درباره آن صاحب نظر بود. شواهد نشان می‌دهد که دیدرو در سخن گفتن آتشین بوده و میلی سیری ناپذیر به دانستن داشته است. چنانچه امری حساسیت او را برمی‌انگیخت به اتاقش می‌رفت، کلاه گیس از سر می‌افکند و مدام کار می‌کرد.

من به خاطر خود و دوستانم است که می‌خوانم، فکر می‌کنم، می‌نویسم، تأمل می‌کنم، می‌شنوم، می‌بینم و احساس می‌کنم. در دعاهایم در غیاب آنها همه چیز را برای آنها می‌خواهم و بی‌وقفه در فکر سعادت و خوشبختی آنها هستم... من تمام حواس و قوایم را وقف آنها کرده‌ام. و شاید به همین دلیل است که همه چیز در ذهن و زبان من به کندی پیش می‌رود و می‌بالد. آن بدبخت‌های ناسپاس گاهی به خاطر این مسأله مرا سرزنش می‌کنند.



یک دایرةالمعارف چیست؟

دیدرو مقاله‌ای عالی تحت عنوان «دایرةالمعارف» نگاشت. در این مقاله او متذکر شد که این لغت از یونانی اخذ شده است و به معنای «ارتباط همه علوم با یکدیگر» است؛ این تکیه کلامی بود که دیدرو در بسیاری از نوشته‌هایش تکرار می‌کرد. «در حقیقت، هدف یک دایرةالمعارف عبارتست از مجموعه معارفی که روی کره زمین پراکنده شده است و ارائه‌ی طرح کلی مباحث و ساختارهای عمومی مربوط به آن به انسان‌هایی که در این کره‌ی خاکی با ما زیست می‌کنند و نیز انتقال این معارف به آیندگان؛ باشد که کارگذشتگان، آیندگان را مفید افتد.»



تدوین یک دایرةالمعارف تنها می‌تواند به یک عصر فلسفی تعلق داشته باشد... . درباره‌ی همه‌چیز بدون هیچ استثنائی و بدون لحاظ احساسات هیچ کس، باید مطالعه، تحقیق، بررسی و بحث شود... . ما باید موانعی را که عقل هرگز بنیان نگذاشته است از میان برداریم و آزادی را که ارزنده‌ترین چیزها برای هنرها و علوم است، بدانها بازگردانیم.

در سده‌های قبل علم و هنر تا آنجا که ممکن بود عقب نگه داشته شدند... و اکنون وظیفه آنست که این دستاوردها را در یک مجموعه واحد گردآوری و آنها را به آیندگان منتقل کنیم.

هنر در عصر روشنگری

تابلوهای اخلاقی ویلیام هوگارت (۱۷۶۴-۱۶۹۷) آنچنان غنی و پرمایه است که به داستان‌های بلند ریچاردسن و فیلدینگ پهلو می‌زند. توماس رولندسن (۱۷۵۶-۱۸۲۷) و جیمز گیلری (۱۷۵۷-۱۸۱۵) در عرصه هنرهای تجسمی به طنزپردازی پرداختند. توماس گینزبورو (۱۷۲۷-۱۷۸۸) و جاشوا رینولدز (۱۷۲۳-۱۷۹۲) برای مشتریان ثروتمند خود تصاویری را آفریدند و علایق این اشراف و ثروتمندان به عرصه زندگی عملی را نقاشی‌های اسپ جرج ستابز (۱۷۲۴-۱۸۰۶) و تابلوهای علمی و صنعتی جوزف رایت آو دزبی (۱۹۳۴-۱۹۹۷) به تصویر کشیدند.

مناظر بی‌همتای آنتونیو گانالتو (۱۶۶۸-۱۶۹۷) و جیامباتیستا تیه‌پولو (۱۶۹۶-۱۷۷۰) شکوه و عظمت عصر باروک و رنسانس را به نمایش گذاشت و تصاویر خرابه‌های گوتیک و زندان‌های تخیلی اثر جیووانی باتیستا پیرانزی (۱۷۲۰-۱۷۷۸) سوبه تاریک تخیل روشنگری را آشکار کرد.



برخی از نقاشان سبکِ روکوکو از قبیل آنتوان واتو (۱۷۲۱-۱۶۸۴) و فرانسوا بوشه (۱۷۷۰-۱۷۰۳) میهمانی‌ها و ریخت‌وپاش‌های باشکوه اشراف فرانسوی را به تصویر کشیدند. دیدرو از نقاشی‌های تازه‌ای که در سالون‌های پاریس به نمایش گذاشته شده بود گزارش می‌دهد. او در زمینه نقد هنر، احکام اخلاقی (او بوشه را غیراخلاقی می‌پنداشت) را با احکام زیبایی شناختی ترکیب کرد. او هنرمندانی چون ژان سیمئون شاردن (۱۷۷۹-۱۶۹۹)، ژان باتیست گروز (۱۸۰۵-۱۷۲۵) و ژان آنوره فراگنار (۱۸۰۴-۱۷۳۲) را ستود و به واسطه آثار آنها، به موازات تفکراتش درباره شکل جدید نمایش، در پی بینش اخلاقی جدید و افراد و وقایع منحصر به فرد بود. لفظ استتیک (زیبایی‌شناسی) را اولین بار یک نویسنده آلمانی به نام آ. گ. بومگارتن (۱۷۶۲-۱۷۱۳) که از شاگردان کریستیان ولف فیلسوف (۱۷۵۴-۱۶۷۹) بود، وضع نمود. کتاب بومگارتن به نام استتیک (زیبایی‌شناسی) در سال ۱۷۵۰ منتشر شد. یوهان یواکیم وینکلمن (۱۷۶۸-۱۷۱۷) مطالعه در باب تاریخ هنر و باستان‌شناسی کلاسیک را بنیان نهاد. او در حدود سال ۱۷۵۰ به همراه یک نقاش آلمانی به نام آنتون رافائل مینگز (۱۷۷۹-۱۷۲۸)، تحولی به وجود آورد و سبک نئو-کلاسیسیزم را در رم به راه انداخت.

نوشته‌های شافسبری (۱۷۱۳-۱۶۷۱) که از شاگردان جان لاک بود درباره مباحث مربوط به «ذوق» بسیار مؤثر افتاد. همچنین رساله ادموند پوک (۱۷۹۷-۱۷۲۹) به نام تحقیقی فلسفی درباره منشأ تصورات ما از زیبا و والا نیز در این بحث بسیار مؤثر و تعیین‌کننده بود. ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۳۴) تحلیلی از زیبا و والا را در کتاب نقد داوری (۱۷۹۰) مطرح کرد.



ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲)

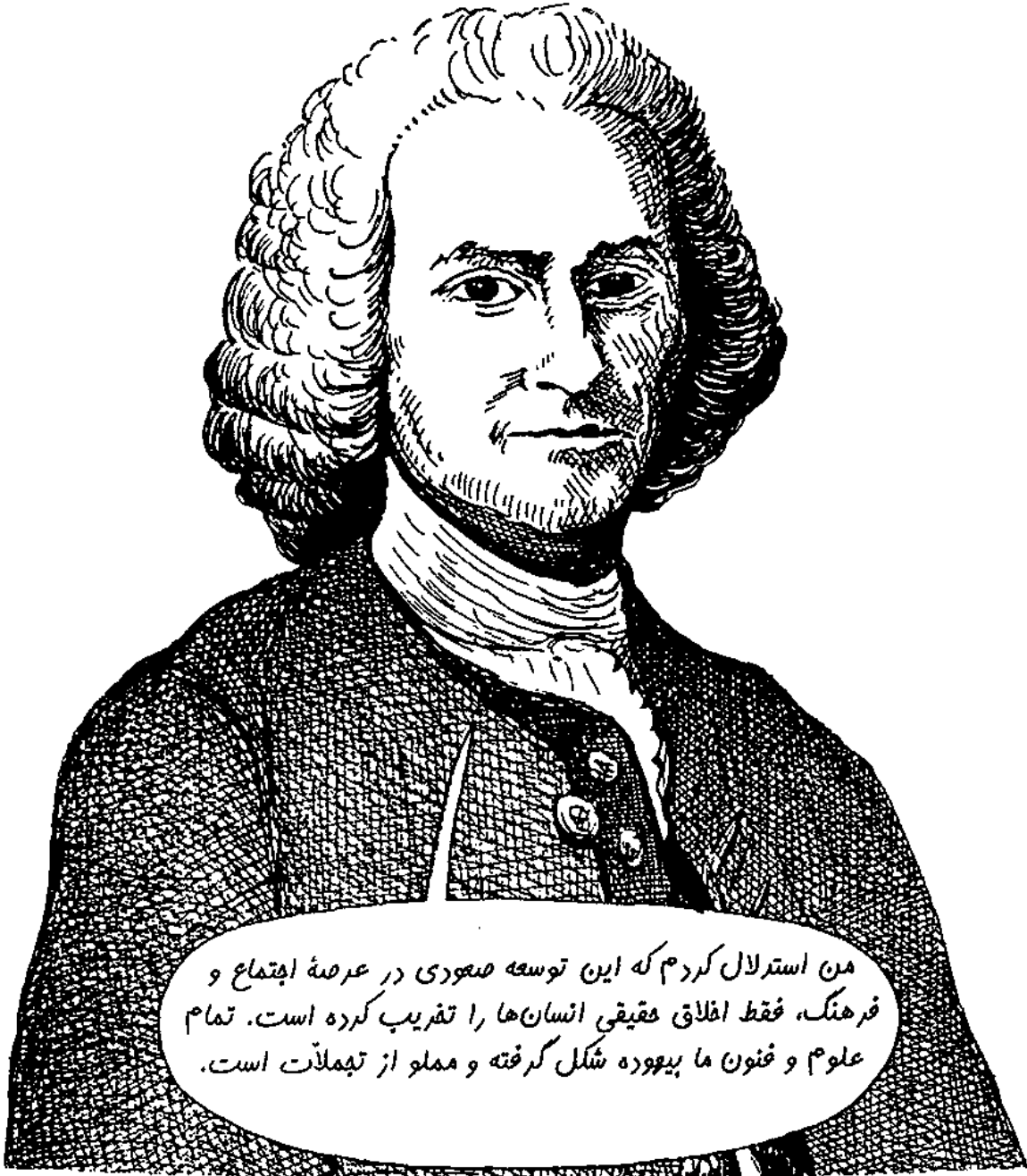
ژنو، دولت - شهر و جمهوری کالونینست کوچکی در سوئیس محسوب می شد که آن را دوک نشینان کاتولیک، امیرنشینان و پادشاهی های بزرگ و مهمی احاطه کرده بودند. روسو در چنین شهری زاده شد. مادرش پس از اینکه او را به دنیا آورد، درگذشت. روسو از هیچ تحصیلات رسمی ای برخوردار نبود. در پانزده سالگی او را به منزل یک بارونس کاتولیک به نام مادام وارتز فرستادند؛ مادام وارتز امیدوار بود مذهب او را تغییر دهد و تحصیلاتش را تکمیل کند.



روسو مقاله ای درباره «اقتصاد سیاسی» در دایرةالمعارف نگاشت و بیشتر موضوعات مربوط به موسیقی در دایرةالمعارف را نیز او به رشته تحریر درآورد؛ به حلقه های فکری فرهیخته پاریس راه یافت و فیلسوفان او را به عنوان عضوی از گروه خود پذیرفتند.

چالش روسو

روسو در سال ۱۷۴۹ اولین مقاله مهم‌اش را با نام گفتار دربارهٔ علوم و فنون به رشته تحریر درآورد. او با این اثر مهم‌ترین اصول روشنگری را به چالش طلبید. او در این اثر طرحی در انداخت که در تمام آثار بعدی‌اش آن را پی گرفت.



من استدلال کردم که این توسعه صعودی در عرصهٔ اجتماع و فرهنگ، فقط افلاق حقیقی انسان‌ها را تفریب کرده است. تمام علوم و فنون ما بیهوده شکل گرفته و مملو از تبملات است.

دومین اثر مهم روسو رساله‌ای بود تحت عنوان گفتار دربارهٔ منشاء نابرابری (۱۷۵۵) او در این اثر تصویری از تاریخ انسان ترسیم نمود که پیشرفت، فساد و انحطاط آدمیان را نشان می‌داد. اما این پیشرفت که امروزه شاهد آنیم توسعه، رفاه و دانشی که قابل اعتماد باشد نیست بلکه نابرابری است. از نظر او منشأ نابرابری مالکیت خصوصی است. مقاله او مایه رشک و حسادت بسیاری گردید.

گفتار درباره منشأ نابرابری

«در نتیجه، نابرابری طبیعی که همواره به واسطه تلفیق با چیزهای دیگر بروز می‌کند و نابرابری میان افراد که به واسطه شرایط متفاوتشان توسعه می‌یابد، تأثیراتی قابل لمس‌تر و پایدارتر پیدا می‌کند و به همان نسبت نیز بر سرنوشت افراد بیشتری تأثیر می‌گذارد. امروزه انسان‌ها علاقه‌مند شده‌اند تا خود را آن‌چنان که واقعاً نیستند بنمایند. بودن و نمودن دو امر اساساً متفاوتند؛ و این دوگانگی تجمل و قبحانه را گسترش داده و نیز ریاکاری خائنانه‌ای را موجب گشته است؛ و این دو، مفاسد بسیاری را باعث می‌شوند و بدین‌قرار تباهی زیادی در طبقه اشراف راه یافته است. از طرف دیگر آزادی و استقلالی که در گذشته آدمیان داشتند، امروز در نتیجه خواسته‌های جدید از بین‌رفته و آنها را بنده و مطاع طبیعت و خصوصاً بنده غیرکرده است و همه حتی آنان که خود را ارباب دیگران می‌دانند به نوعی برده دیگری شده‌اند. ثروتمندان محتاج خدمت دیگران و فقراء محتاج حمایت آنان و حتی طبقه متوسط جامعه نیز بی‌نیاز از دیگران نیست... به طور خلاصه، در یک طرف، رقابت و هم‌چشمی و در طرف دیگر برخورد و تضاد علایق و سلیقه‌ها و همراه با این‌ها، میل پنهانی به انتفاع از کار دیگران؛ اینها آفاتی است که در نتیجه مالکیت سربرآورده و ملازم اجتناب‌ناپذیر رشد نابرابری در جامعه شده است.

تا پیش از ابداع نشان‌هایی که ثروتمندان را مشخص می‌کرد، زمین و دام - یعنی تنها دارایی واقعی‌ای که یک شخص می‌توانست داشته باشد - تقریباً تنها ثروت محسوب می‌شد... ثروتمندان به نوبه خود به محض اینکه لذت تحکم بر دیگران را چشیدند، دیگران را پست و حقیر شمردند... آنها (ثروتمندان) دانستند که به مقام‌های متزلزل، ناپایدار و غلطی متکی هستند، به طوری که اگر دیگران این مقام‌ها را همان‌گونه که آنها با زور بدست آوردند، بازور از ایشان بگیرند، هیچ دلیلی برای شکوه و شکایت نخواهند داشت.»



ولتر علیه روسو

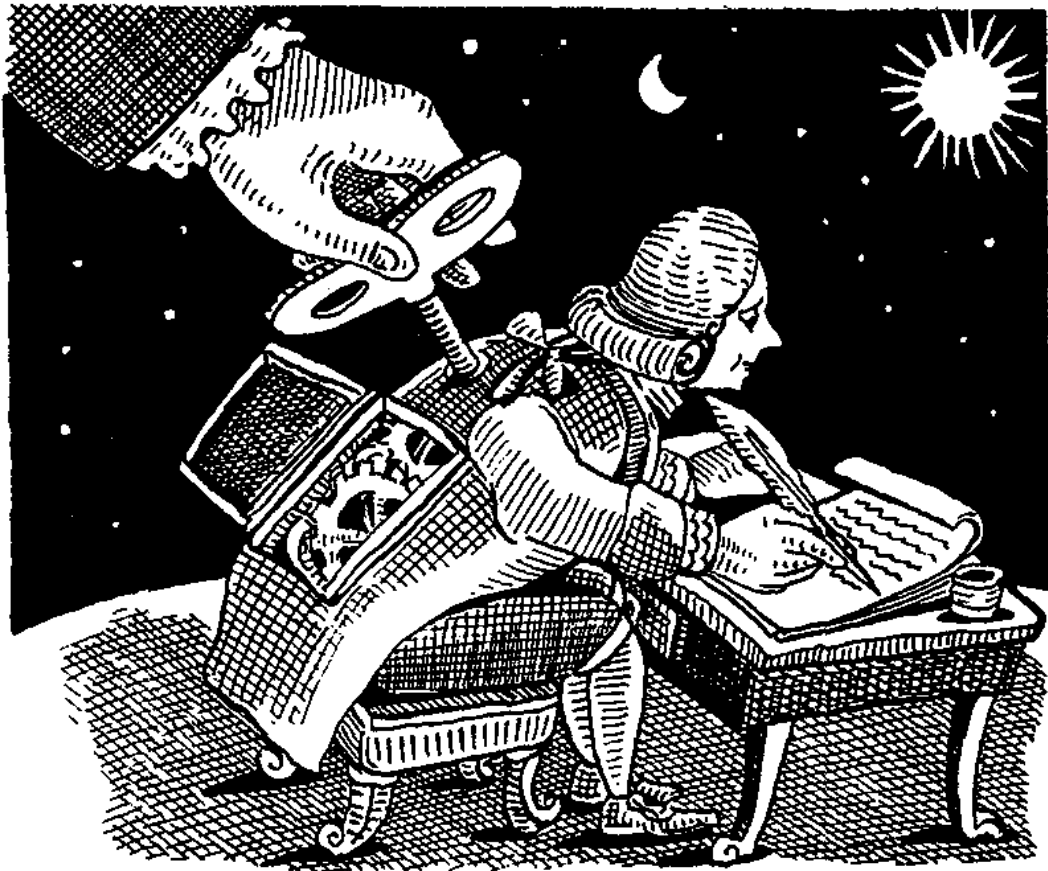
روسو نسخه‌ای از رساله مذکور را برای ولتر فرستاد. ولتر در نامه‌ای دریافت آن را اعلام کرده.



بنابر نظر روسو، تاریخ نشان داده‌است که پیشرفت، فساد آدمیان را افزایش داده. با اینحال او معتقد بود که اکنون زمانی فرارسیده است که علت این فساد یعنی فرهنگ، خودش مجبور است از این حرکت فقه‌رایی جلوگیری کند...، این حالت حالت کسی است که نمی‌خواهد چاقو را از بدن فرد چاقو خورده خارج کند مبادا با بیرون کشیدن آن؛ قربانی هلاک شود.

طبیعت و تاریخ طبیعی

در نیمه اول قرن هجدهم، اندیشمندان همه جا درگیر محاسبات نیوتنی بودند و تلاش می‌کردند تا نتایج آن را هضم کنند. غور و تأمل در ماهیت انسان به نظریه «انسان ماشینی» انجامید که تقریباً انسان را جانوری ماشینی فرض می‌کرد. دیدرو، پزشکی را خوب می‌فهمید و تمام پیشرفت‌های جدیدی که در علوم زیستی حادث شده بود، او را شیفته خود می‌کرد. او متمایل شده بود تا درباره نتایج این پیشرفت‌ها در خصوص شناخت نوع بشر غور و تأمل کند. همه چیزهایی که در جهان هستند با هم مرتبط‌اند؛ این مفهوم توجه دیدرو را به خود جلب کرده و او را متوجه انبوهی از فرضیات و تأملات شگفت‌انگیز - و آینده‌نگر - کرده بود.



پرسش من از دانشمند علوم طبیعی این است که آیا جهان یا به عبارت دیگر مجموعه همه ذرات معقول و محسوس، کل واحدی را تشکیل می‌دهند یا نه؟ اگر دانشمند پاسخ دهد که خیر آنها کل واحدی را ایجاد نمی‌کنند او با یک کلمه ساده و با داخل کردن بی‌نظمی در جهان، وجود خدا را از بنیان برخواهد کند و فلسفه را با شکستن زنجیره‌ای که تمام موجودات را به هم متصل می‌کند از بنیان واژگون خواهد ساخت.

دیدرو، تفکراتی درباره تفسیر طبیعت

طبیعت به مثابه یک نظام هماهنگ: لینائوس

کارل لینائوس (۱۷۰۷-۷۸) پزشک و طبیعت‌شناس سویسی، موجودات را به زنده و غیرزنده تقسیم کرد و با این کار سنگ بنای «علوم زیستی» ای چون گیاه‌شناسی و جانورشناسی را گذاشت و آنها را به عنوان شاخه‌های مستقل تحقیق علمی به عرصه پژوهش وارد کرد.



بنابر خصوصیات باز تولید موجودات زنده،
آنها را به گونه‌های متفاوت رده‌بندی کردیم
و یک نظام طبقه‌بندی بنیان نهادیم.

لینائوس یک سیستم دوجزبی که تمام موجودات زنده را طبقه‌بندی می‌کند و بر هر یک نامی علمی می‌نهد، دسته‌بندی کرد. (این دو جزء عبارتند از شناسه گونه‌ای یا نام خانوادگی و نام رده یا نام شخصی) او طبیعت را یک کل هماهنگ می‌دانست: نظام متوازی که آفریده خداست. شاگردان او همراه با کشتی‌های تجاری و یا همراه با کاشفانی چون کاپیتان کوک به اطراف و اکناف عالم سفر می‌کردند.

طبیعت به مثابه تاریخ: بوفون

جرج - لویی لکلر کنت دو بوفون (۱۷۸۸-۱۷۰۷) عقاید لینائوس را به چالش طلبید. او از سال ۱۷۴۹ تألیف کتاب تاریخ طبیعی را آغاز کرد که در طول حیاتش سی و شش جلد از آن منتشر شد؛ هشت جلد دیگر آن پس از مرگش (۱۸۰۴-۱۷۸۸) به چاپ رسید. این اثر به همه موجودات از انسان گرفته تا پرندگان، سخت‌تنان، ماهیان و حتی مواد کانی می‌پرداخت و با شفاف‌ترین و زیباترین نثر به رشته تحریر درآمده بود.



او با استفاده از آنچه که فسیل‌ها و سنگواره‌ها بدان گواهی می‌دادند و نیز با استفاده از آزمایشات فیزیکی، استدلال می‌کرد که جهان بسیار پیرتر از آن چیزی است که الهیون ادعا می‌کنند.

عنوان کتاب او - تاریخ طبیعی - اذهان را متوجه نظریه‌اش کرد؛ او معتقد بود که جهان در وضعیت کنونی‌اش آنچنان نیست که خداوند در آغاز آن را آفریده بود. دانشکده الهیات دانشگاه سوربن اثر او را محکوم کرد.

جنجال ماتریالیسم

برخی از فیلسوفان که بیشترشان جزو اصحاب دایرةالمعارف بودند، جهان را ماده‌انگارانه، جبرانگارانه و الحادی توصیف می‌کردند.



به عقیده ماتریالیست‌ها ماده متحرک
قادر است همه پدیده‌ها را تبیین کند.

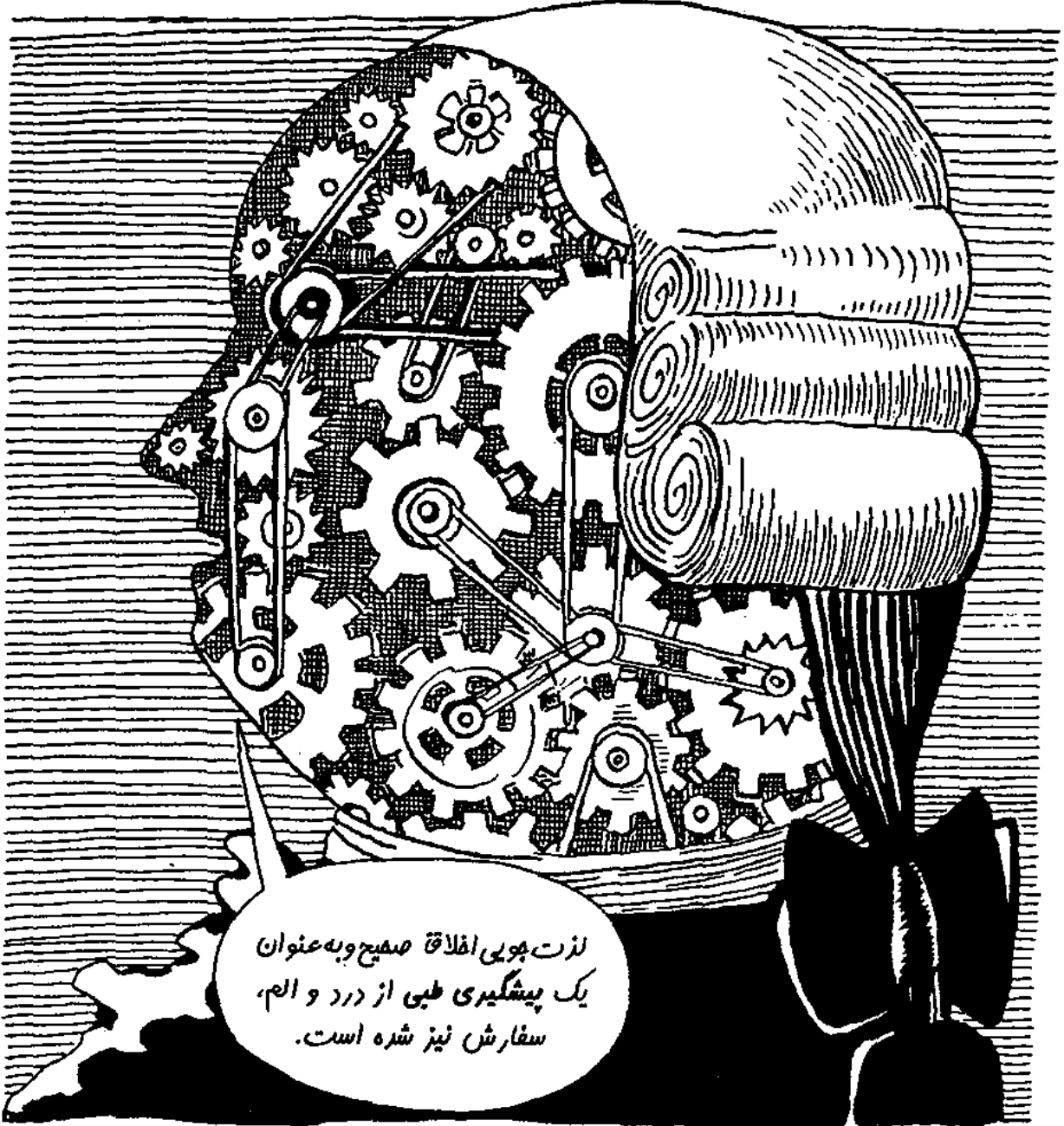
توفیقی که فیزیک نیوتنی حاصل کرد،
باعث شد ما این نظریه را به عنوان
فرضیه‌ای جامع و فراگیر در سطح جهان
توسعه بشیم.

این مسأله مطابق با فومی
است که از اندیشه جان
لاک متأثر است. چرا که
اندیشه او اندیشه رایج
زمانه ماست.

از نظر آنان منشأ همه شناخت آدمی عبارت بود از احساسات و تأثراتی که از عالم بیرون دریافت می‌شود. این تأثرات هستند که این پیشرفت منحصر به فرد رو به افزایش را باعث شده‌اند. به عقیده آنها مفاهیمی که الهی‌دانان سنتی مطرح می‌کردند، مثلاً «روح»، «فرضیاتی غیرضروری بودند».

لامتری و هلوسیوس

ژولین آفروا دو لامتری (۱۷۵۱-۱۷۰۹) افراطی‌ترین و مورد اتهام‌ترین ماتریالیست دوره روشننگری بود که در کتاب خود به نام انسان ماشینی (۱۷۴۷) مدعی شد می‌توان تمام قوای انسان اعم از قوای فکری، معنوی و مادی را با تکوین و تشکیل ماده تبیین کرد و بدین ترتیب دیگر از «روح» بی‌نیاز گشت.



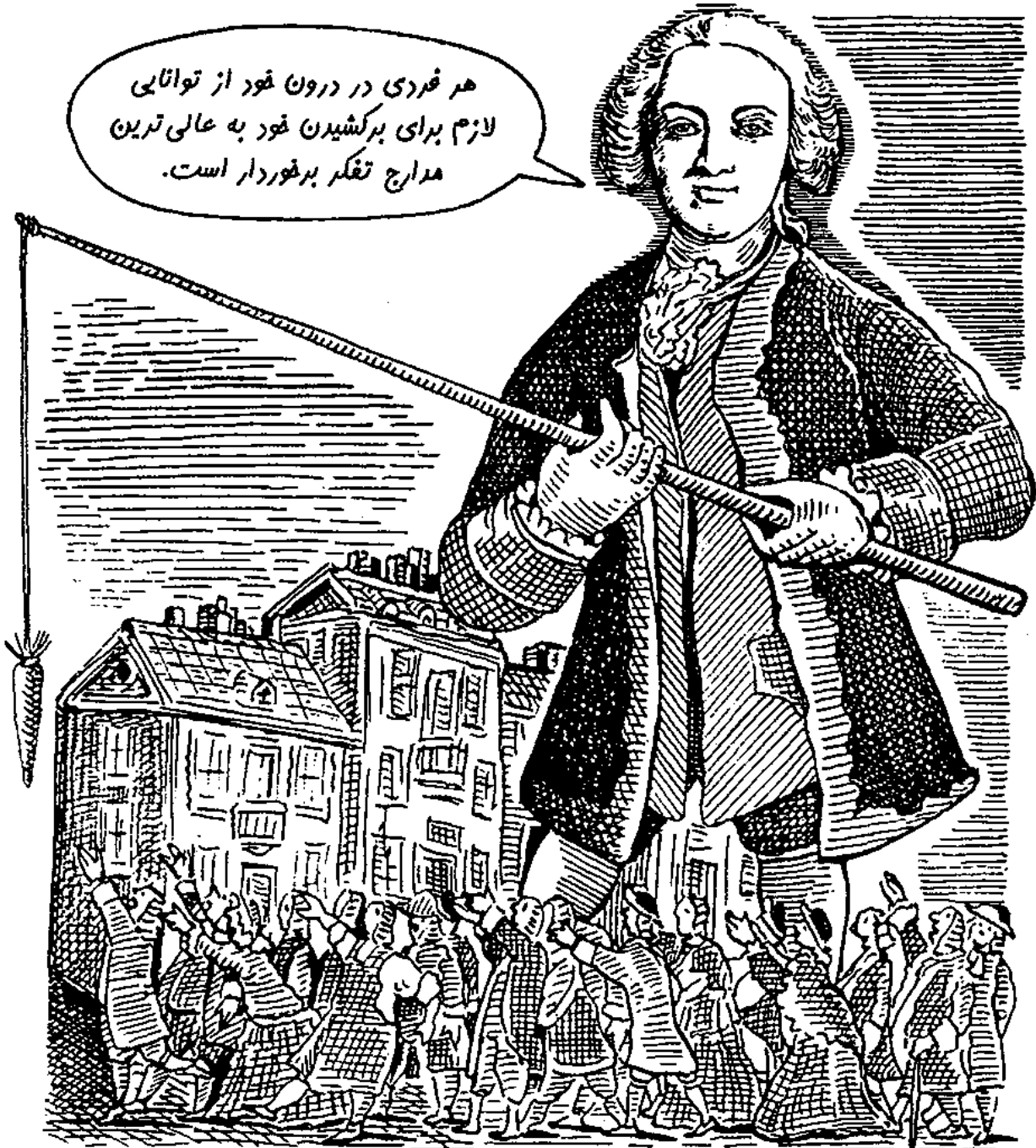
به نظر دیدرو و دلباخ مفتح‌ترین عقیده لامتری این بود که هیچ معیار مطلق اخلاقی‌ای وجود ندارد و فرد به‌طور کامل مقهور محرک‌های فیزیکی است. لامتری مجبور شد ابتدا به پاریس و بعد به هلند فرار کند و پس از اینکه فردریک کبیر او را دعوت کرد، در پروس رحل اقامت گزیند.

یکی از دوستان دیدرو، فیلسوفی آزاداندیش بود. به نام کلود - آدرین هلوسیوس (۱۷۱۵-۱۷۷۱) او در سال ۱۷۵۸ رساله‌ی درباره‌ی ذهن را منتشر کرد که با عکس‌العمل بسیار تندی روبرو شد. ماتریالیسم او به نحوی رفتارگرایانه بود و تعمیم تفکر لاک و کندیاک به شمار می‌رفت. ماتریالیسم او بیان می‌کرد که همه شناخت و رفتار انسان ثمره‌ی آموزشی است که تجارب حسی و اجتماعی آنها را ایجاد می‌کند. هلوسیوس از تأمل در باب عوامل فیزیولوژیکی سرباز می‌زد؛ اما چالش موجود میان باور به جبرگرایی را با تبیین یک نظام اخلاقی، به نمایش گذاشت.



ماتریالیسم و پیشرفت نوع بشر

هلوسیسوس معتقد بود که اساساً همه انسان‌ها در بدو تولد دارای قوایی برابر هستند. تفاوت آنها، یا نتیجهٔ اختلاف آنها در قدرت امیال و احساسات‌شان است، و یا حاصل نوع تعلیم و تربیت آنهاست، و یا اصلاً اتفاقی است.



کتاب در باب ذهن با پیشنهادی دربارهٔ پیشرفت نوع بشر به وسیلهٔ حکومت پایان می‌پذیرد. یک قانونگذار هوشمند می‌تواند با قرار دادن پاداش برای رفتار شهروندی مناسب، بر احساسات عامه تأثیر بگذارد و بدین قرار بر رخوت اذهان غالب آید. این بینش در ادبیات انقلاب فرانسه انعکاس یافت.

دُلباخ

بارون دُلباخ (۱۷۸۹-۱۷۲۳) دانشمند آلمانی ساکن پاریس بود. او بیش از ۴۰۰ مقاله درباره شیمی و کانی‌شناسی در دایرة‌المعارف نوشت. وی میهمان‌نوازی و لخرج بود. میهمانان او عبارت بودند از رادیکال‌های برجسته پاریس. دوستان غیرفرانسوی او در این میهمانی‌ها عبارت بودند از: لورنس سترن، هوراس والپول و آدام اسمیت از بریتانیا؛ چزاره بونسانا و مارکیز دی بکاریلی، اصلاح‌طلب‌های مشهور از میلان ایتالیا و بنیامین فرانکلین امریکایی. پس از آنکه دُلباخ به سفارت بریتانیا در پاریس پیوست، دیوید هیوم فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی اغلب در میهمانی‌های او شرکت می‌کرد.



کارخانه آزاداندیشان

پس از سفری به انگلستان در سال ۱۷۵۶ - جایی که دلباخ اوقاتش را به معاشرت با دیوید گریک هنرپیشه و جان ویلکس - دوست دوران دانش‌آموزی‌اش و رادیکالی آزاداندیش - سپری کرد، به این نتیجه رسید که وقت آن رسیده است که علیه تصورات مرسوم و متداول الهیات علناً به مبارزه برخواست.



کتاب نظام طبیعت دلباخ (۱۷۷۰) میدل به یک کتاب ماتریالیستی به نام شد. دلباخ در این کتاب دیدگاهی تحلیلی ارائه کرده بود: انسان موجودی صرفاً مادی است. انسان مادی عبارت است از انسانی که تحت غلبان انگیزه عمل می‌کند با انگیزه‌هایی که حواس آنها را به انسان ارائه می‌دهند. هر انسان اخلاقی عبارت است از انسانی که تحت تأثیر انگیزه‌هایی عمل می‌کند که به‌طور غیرمستقیم بر او آشکار شده‌اند.

رؤیای دالامبر

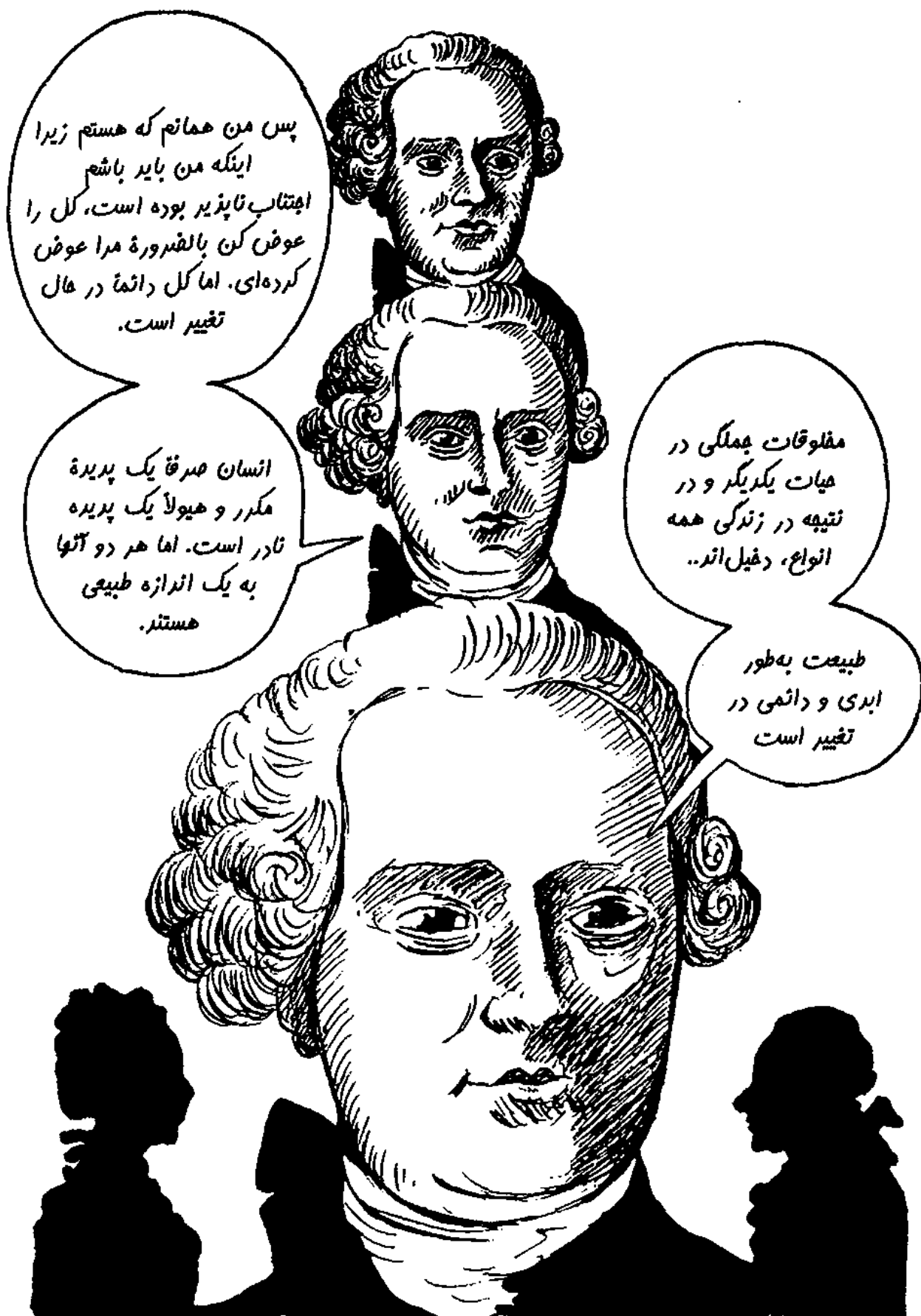
دیدگاه دولباخ دربارهٔ نوع بشر شبیه به آن چیزی بود که دیدرو البته با تفاوت‌هایی ظریف و به شکلی جالب در کتاب رؤیای دالامبر (۱۷۶۹) - اثری که هرگز آن را منتشر نکرد - به آن پرداخته است. دیدرو نویسندهٔ پرکاری بود؛ او سه سال تمام از زندگی‌اش را صرف ترجمه یک فرهنگ پزشکی مهم از زبان انگلیسی کرد. در سراسر دهه‌هایی که دیدرو روی دایرةالمعارف کار می‌کرد تمام عرصه‌ها تحت نفوذ و تأثیر وی بود.



او در قالب گفتگو و رؤیا، فرضیه‌هایی را مطرح کرد که اثباتش بر عهده اکتشافات آینده بود.

رؤیا

در رویای دالامبر و هذیان‌های او دو دوست به نام مادام دولپیناس و بُردو حضور دارند.



پس شما
فیلسوف‌های
برهنگت دارید
در باره افراد هر ف می زیدرا

نه... نه چنین چیزی نیست...

یک موجود چیست؟ مجموعه تعاریر
مشغلی از گرایش‌ها...

آیا من چیزی بیش از یک گرایش
می توانم باشم؟

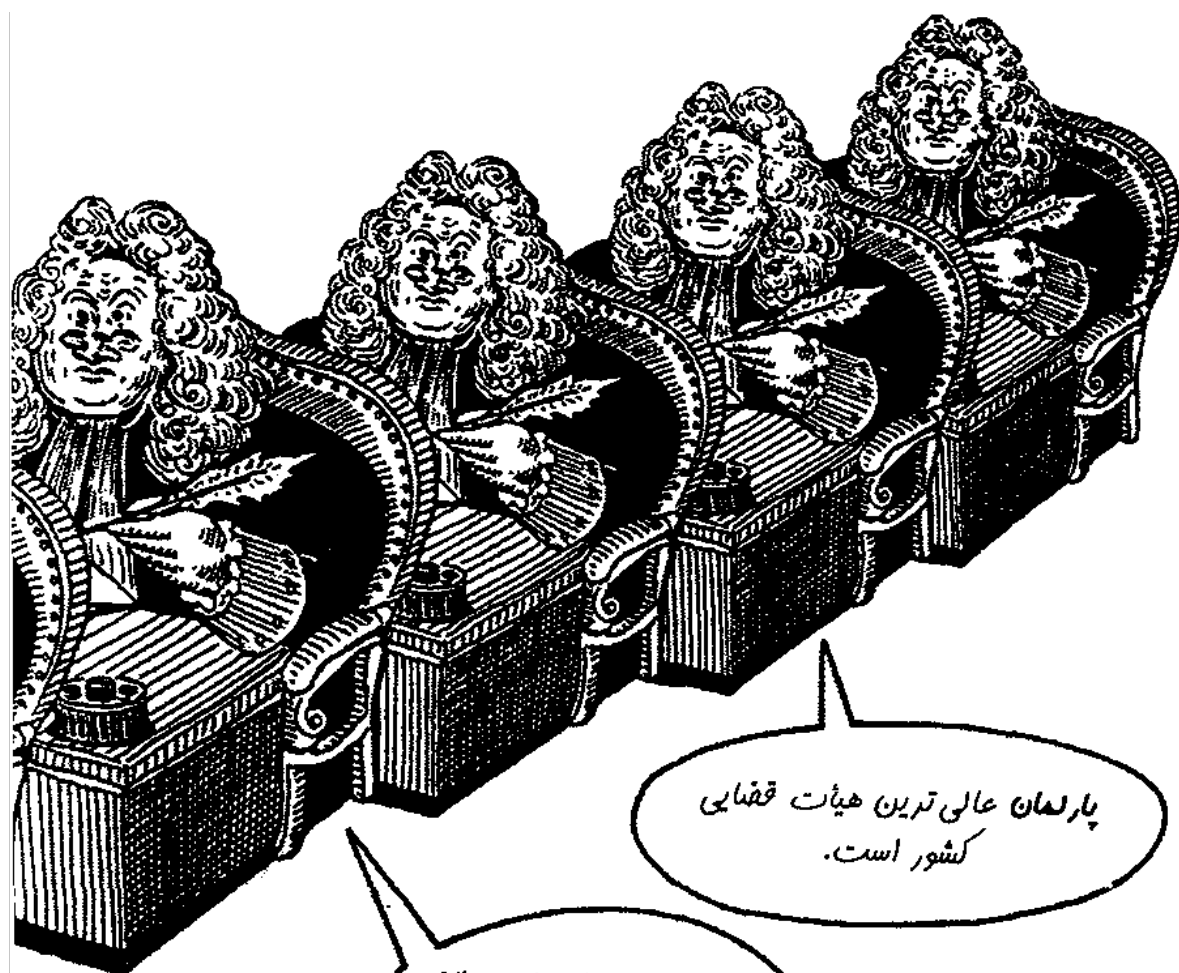
او توقف
کرده است.

بله و شرح بسیار خوبی هم ارائه
داده است... هر چند که هنوز در
مرحله نظر است اما فکر کنم هر چه
بشر در معرفت بیشتر رشد کنند
این اندیشه بیش از پیش به تحقق
خواهد رسید.



پارلمان‌های فرانسه

در فرانسه قرن هجدهم اتفاق نظر بر سر اقتدار سیاسی کشور وجود نداشت. شاه و وزرای او با پارلمان در جدال بودند و دادگاه اعظم فرانسه تحت تصرف آریستوکرات‌ها بود. آنها مدعی بودند که این حق دادگاه‌هاست که قوانین را واریسی کنند و آنهایی را که خلاف تشخیص می‌دهند باطل نمایند.



پارلمان عالی‌ترین هیأت قضایی کشور است.

علاوه بر این پارلمان موظف است که تاتر و مسائل اقلاتی مربوط به کتاب‌ها را نیز سانسور کند.

فرانسه پانزده پارلمان داشت که پارلمان پاریس عملاً از نفوذ بیشتری برخوردار بود. مناصب پارلمانی را می‌شد فروخت و یا به ارث برد. صاحب‌منصبان پارلمان که از مناصب سطح بالای پارلمان برخوردار بودند، جزء طبقه «نجبای صاحب‌نشان» محسوب می‌شدند که بر برتری نجابت خود بر «نجبای شمشیر» اصرار می‌ورزیدند.

اعضای پارلمان دیوانه‌وار تشریفاتی بودند. یکی از تماشایی‌ترین مناسک سال در فرانسه، بازگشت دسته‌جمعی آنان (در هر ماه نوامبر) پس از تعطیلات تابستانی بود.



نتیجتاً خوب یا بد، پارلمان عبارت بود از هسته نهادینه شده مخالفت با سلطنت مطلقه. سراسر سال‌های میانی قرن هجدهم، شاهد برخورد مداوم پارلمان با تاج و تخت پادشاه بود. محل پارلمان پاریس کاخ عدالت بود که سیمون شاما آن را این‌گونه وصف کرده است: «خودش به تنهایی عملاً یک شهر مینیاتوری است».

روح القوانین مونتسکیو

روح القوانین مونتسکیو باعث شد این عقیده که پارلمان باید امتیازات تاج و تخت را محدود کند، در سطح وسیع و گسترده‌ای معتبر شناخته شود. مونتسکیو خود ریاست پارلمان بوردو را برعهده داشت.



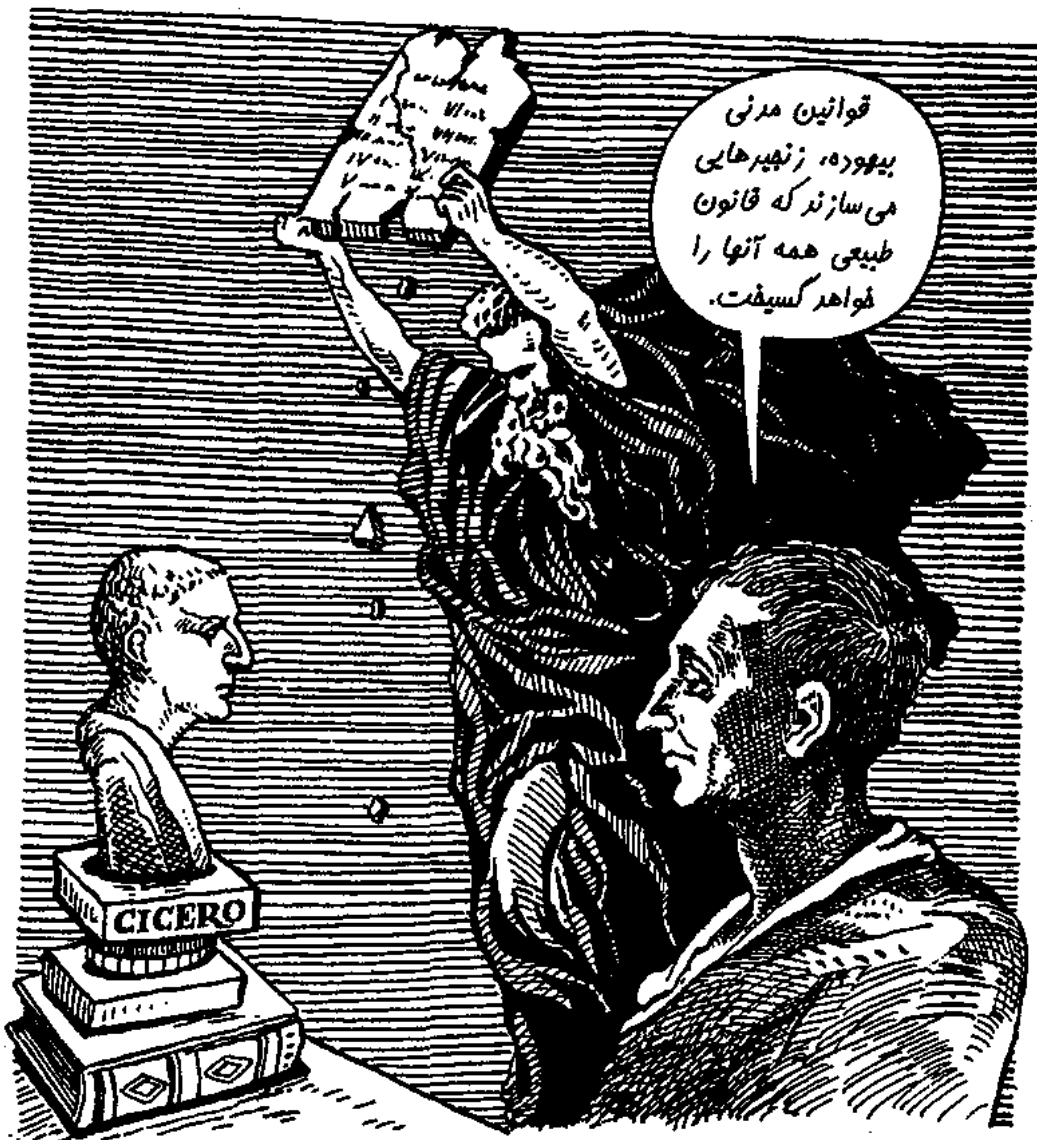
روح القوانین مونتسکیو یکشنبه به پرفروش‌ترین کتاب تبدیل شد و ظرف مدت شش ماه دوازده بار به چاپ رسید. در سال ۱۷۶۲ الکساندر دوله‌پر کتابی در قطع جیبی به نام نبوغ مونتسکیو منتشر کرد. این کتاب گزیده و ویراسته‌ای بود از روح القوانین که برای استفاده در مباحثات و مجادلات کتبی و شفاهی تنظیم شده بود. این امر باعث شد روح القوانین بسیار مورد توجه قرار گیرد و تحسین و تشویق همگان را برانگیزد.

مونتسکیو در جست و جوی دلایلی بود که نشان دهند چرا نهادهای سیاسی این چنین هستند؟ او تحقیق در تنوع عظیم اجتماعی و مراتب سیاسی را با دو اصل توضیح داد: یکی، یکسانی ماهیت انسان و دوم تنوع که توسط محیط و فرهنگ ایجاد می‌شود. مطالعه مونتسکیو اولین مطالعه کلاسیک است که ما آن را به عنوان ادبیات جامعه‌شناختی می‌شناسیم. او ماهیت مطالعه و بحث فلسفی دربارهٔ سیاست را متحول نمود.



قانون طبیعی

مونتسکیو نیز مانند بسیاری از دیگر معاصرین اش، به سنت باستانی قانون طبیعی نظر داشت. رواقیون مانند سیسرو (۱۴۳-۱۰۶۰ ق.م) بر این نظر بودند که وظیفه اخلاقی انسان آن است که ماورای آداب و رسوم و زندگی، در جستجوی کشف کردن آن چیزی باشد که باید انجام دهد.



نویسندگان عصر روشنگری گاهی از خدا سخن می گویند؛ و خدا را واضع قانون طبیعی و منشأ مشروعیت قوانین می دانند، اما آنها معتقدند که در حقیقت منشأ قانون و ماندگار بودن آن مأخوذ از عوامل متعددی است که عبارتند از: ماهیت انسان، قول اندیشمندان در سراسر جهان و در طول تاریخ، شهادت عقل، درک طبیعی آدمیان از عدالت، و سرانجام - همان گونه که دیدرو تلاش کرد در دایرةالمعارف راه انقلابی آن را نشان دهد - اراده خطاناپذیر عامه مردم.

پیترگی

یک شاهکار آشفته

در ابتدای فصل سوم روح‌القوانین بحث بر سر ماهیت حکومت و شکل‌های آن و حقوق شهروندان است. سپس تأثیر اقلیم و محیط بر سیاست و آداب و رسوم اجتماعی تحلیل می‌شود. بخش آخر کتاب معجونی است مشتمل بر سایر مباحث؛ انتقاد سیاسی، سیاست در فرانسه و تئوری قانون. روح‌القوانین آشفته‌ترین شاهکار قرن هجدهم است.



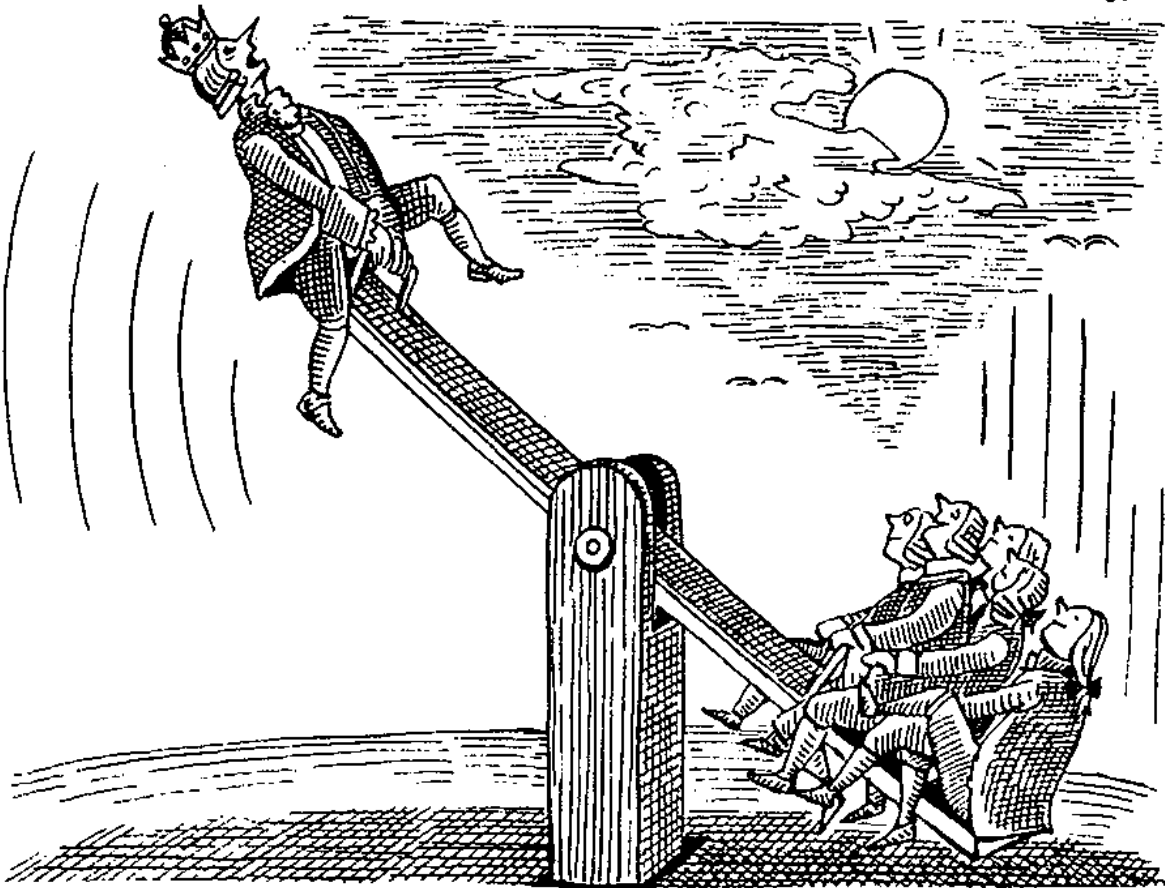
پشتوانه پادشاهی‌ها «عزت و احترام» بود؛ حس عمیقی از مسئولیت و منزلت که در نجبای فعال متجلی می‌گشت. «فضیلت» پشتوانه حکومت جمهوری است. فضیلت، داشتن آگاهی شهروندی است، آگاهی از تعلق و نیز آگاهی به وظائفی که از آن ناشی می‌شود. «ترس» پشتوانه حکومت استبدادی است. هرگاه هر یکی از این پشتوانه‌ها رو به ضعف نهد، حکومتی که به آن متکی است رو به ضعف خواهد نهاد.

آزادی فرد و حاکمیت قانون

همه فیلسوفان می توانستند با فلسفه اصیل و انسانی‌ای که در روح‌القوانین تجلی یافته است موافق باشند. آشکارترین عقیده مونتسکیو که با شور و حرارت در روح‌القوانین در ضمن بحث قانون و عدالت مطرح می‌شود، آزادی فرد است.



به عقیده من حکومت استبدادی همیشه بد است و باید تحت نظارت باشد. من علی‌الخصوص آن نوع آزادی که شهروندان بریتانیایی از آن بهره‌مندند را تصدیق می‌کنم. این آزادی به عقیده من ناشی از تفکیک قوا در داخل نظام سیاسی بریتانیا است.



به نظر مونتسکیو، شاه فقط قدرت مجریه بود؛ در حالی که پارلمان فقط می‌توانست قانون وضع کند و قوه قضائیه مستقل از هر دو عمل می‌کرد.

آنچه مونتسکیو می‌گفت در حقیقت ساده شده آن چیزی بود که در نظام سیاسی بریتانیا وجود داشت. او زمانی دست به قلم برد که بریتانیا در حال تغییر و تحول بود و متفکران برجسته انگلستان محافظه‌کاری پیشه کرده بودند. پس از آنکه جان لاک تعریف خودش را از لیبرالیسم سیاسی ارائه کرده بود دیگر هیچ نیازی به نظریه پردازان رادیکال وجود نداشت؛ یک لیبرالیسم اقتصادی جدید در جریان بود. در واقع رادیکالیسم متقدم را مهاجرین امریکایی دیگرگون کردند. به طور قطع کتاب مونتسکیو بر آنان و بر نظریه پردازان روشنگری اسکاتلند تأثیر گذاشت.



روشنگران مستبد

نوشته‌های سیاسی عصر روشنگری عمدتاً علیه آن چیزی به تحریر درآمدند که «استبداد» خوانده می‌شد. این کلمه گناهان بسیاری را تداعی می‌کرد. این عبارت، از اعمال مستبدانه و خودکامه قدرت توسط پادشاه تا امتیاز ویژه‌ای که آریستوکرات‌ها و نیز کلیسا به موجب این قدرت از آنها برخوردار بودند را شامل می‌شد. این حقوق و امتیازات جملگی خیلی ساده و راحت براساس سنت، قدمت و اقتدار بنا شده بودند. در مقام مخالفت با چنین میراث نامعقولی، روشنگری حامی آرمانی است که براساس آن همه اعضای ملت، حتی شخص شاه در حوزه شمول قانون قرار می‌گیرند.



نظریات مونتسکیو در باب حکومت محدود سلطنتی، بسیاری از متفکران میانه قرن هجدهم را قانع کرده بود. از آن جمله، فیزیوکرات‌ها که از تجارت آزاد و لیبرالیسم تجاری در چارچوب نظام سلطنتی دفاع می‌کردند و سلطنت طلب باقی ماندند.

بعدها احساسات جمهوری خواهانه و دموکراسی جویانه میان نسل جدیدی از مبارزان این دوره‌ها موجبات بروز هیجانات دیگری را فراهم آورد. اینان مستعد بودند تا گفتاری آرمانی را از آثار روسو استخراج کنند. اما بیشتر شخصیت‌های روشنگری اولیه، اصلاح طلب بوده و به هیچ وجه رادیکال نبودند. پس، طبیعی می‌نمود که مخاطب استدلال‌ها و براهین آنها صاحبان قدرت باشند.



مفهوم «پادشاه کنیم» نزد نویسندگان و متفکران کلاسیک از افلاطون گرفته تا مارکوس اورلیوس مفهوم بسیار مهمی است.

ادبیات کلاسیک نمونه‌های هنری را ارائه می‌کند... اسکندر کبیر فرستاده شده بود تا تحت تعلیم ارسطوی کبیر قرار گیرد.

مفهوم «استبداد روشن» چند تن از فیلسوفان از جمله ولتر، دیدرو و هلوسیوس را برای مدتی مجذوب خود کرد. یا شاید بهتر باشد بگوییم مفهوم «استبداد روشنگر» برای مدتی جلب نظر آنان را کرد، زیرا استبداد روشن یک تئوری سیاسی محسوب نمی‌شود حتی برای فیلسوفان؛ در واقع استبداد روشن یک فرصت شغلی به حساب می‌آمد. اصلاح طلبان که در صفحه سیاسی فرانسه اقلیتی حاشیه‌ای محسوب می‌شدند به پادشاهانی چون فردریک در پروس و کاترین در روسیه که به تسامح دینی متمایل شده و خود را نسبت به اصلاح عقل‌مدارانه حیات اقتصادی، قانونی و سیاسی متعهد نشان می‌دادند، روی آوردند.

فردریک دوم پروس

فردریک دوم پروس یا فردریک کبیر (۱۷۸۶-۱۷۱۲) توجه بسیاری از فیلسوفان را به خود جلب کرد. او وقتی هنوز شاهزاده بود کتابی نوشته بود که در آن به فلسفه سیاسی ماکیاوولی - آنگونه که معمولاً مورد تعبیر قرار می‌گیرد - تاخته بود. فردریک مکاتبه‌ای را با ولتر آغاز کرد. از آنجا که ولتر به تمامی دوستانش به یکسان ارج می‌نهاد، این فردریک بود که در ارتباط با ولتر پیشقدم شد.



در تابستان ۱۷۵۰ ولتر پاریس را ترک گفت (و تا آخرین سال حیاتش که پیروزمندانه به پاریس برگشت، از پاریس دور ماند). او مدت سه سال را در دربار فردریک گذراند. ولتر پس از آنکه فهمید اندیشه‌های سیاسی و فلسفی‌اش ارزش چندانی برای فردریک ندارند سرخورده شد. او فهمید که از او کار دیگری جز سرگرم کردن فردریک و یا تصحیح و تحسین اشعار فرانسوی او نمی‌خواهند.

کاترین کبیر روسیه

کاترین دوم (۹۶-۱۷۲۹) که در سال ۱۷۶۲ به تاج و تخت روسیه دست یافت، دارای دید بازی نسبت به مسائل بود. او از خود عزم راسخی را به نمایش گذاشت تا تحولات بسیار ضروری‌ای را در ساختار سیاسی و اجتماعی ایجاد کند. او تحت تأثیر مونتسکیو و نظریه پرداز ایتالیایی در زمینه قانون به نام چزاره بکاریا (۹۴-۱۷۳۸) قرار داشت، و عمیقاً تحت تأثیر اصحاب دایرةالمعارف نیز بود. در اواسط دهه ۱۷۶۰ دیدرو به پایان کارش در دایرةالمعارف نزدیک می‌شد. احترام و افتخار نه چندان زیادی به دست آورده بود و دوره‌ای از تردید و ناامیدی عمیق را نیز پشت سر گذارده بود.



دیدرو برای مدتی به‌طور غیررسمی، به عنوان «وابسته فرهنگی» کاترین فعالیت کرد. در سال ۱۷۷۳ کاترین دیدرو را تشویق کرد مسافرتی طولانی به سن پترزبورگ بکند. این تنها سفر واقعی دیدرو به خارج از فرانسه محسوب می‌شود.

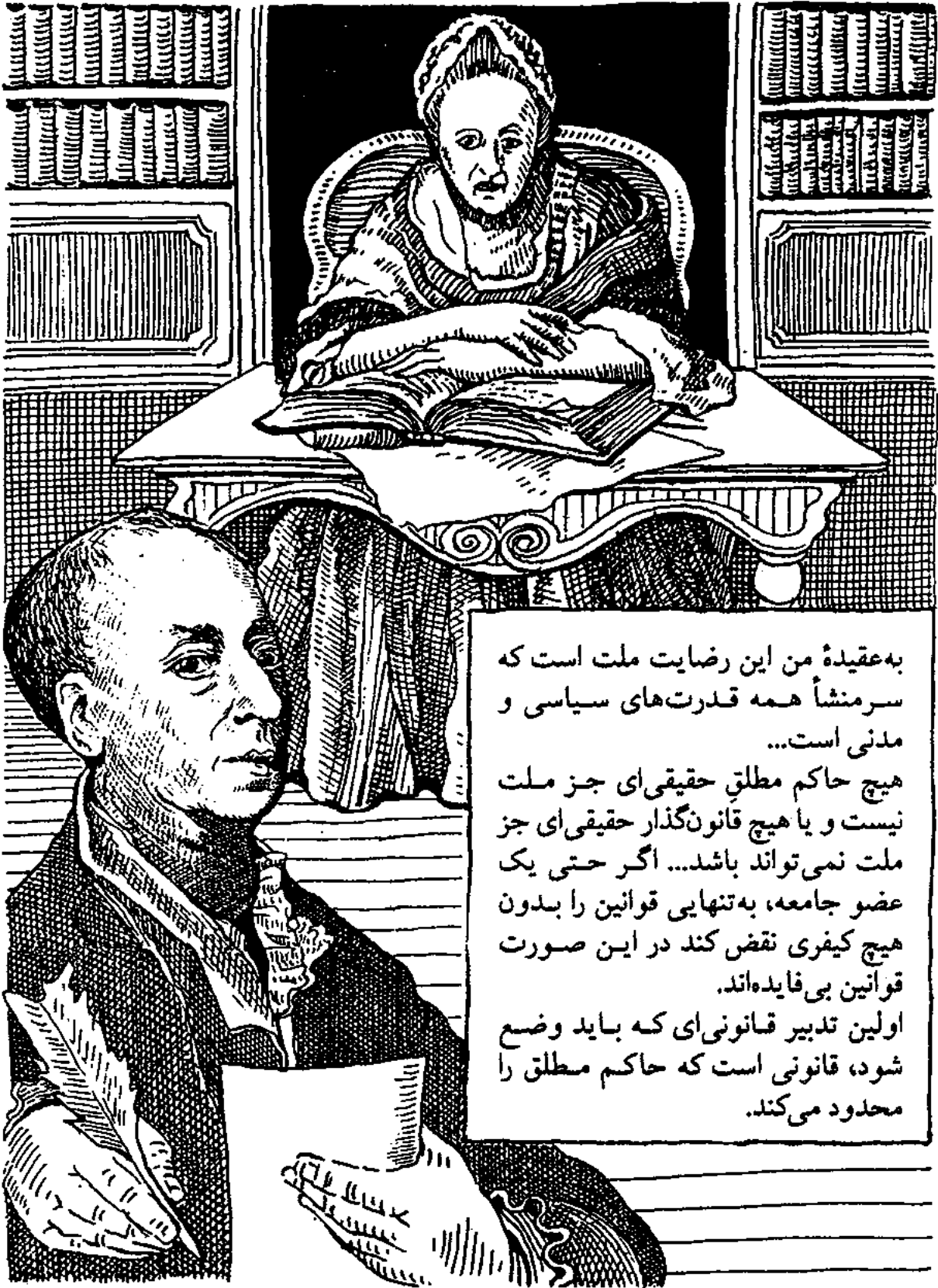
دیدرو موقعیت خود در روسیه را به سان موقعیت فردی تصویر می‌کند که سرتاسر اروپا را طی کرده و به روسیه آمده تا پادشاهی را تعلیم دهد. نقش او در برابر کاترین مانند نقش سقراط در برابر الکیبیادس بود. و این امر تحقق رؤیاگونه و ناباورانه تمام امیال و آرزوهای او بود چه او همچون دیگر روشنگران معتقد بود، پیشرفت‌های اجتماعی از بالا صورت خواهد گرفت و اصلاح‌طلبان کاری بهتر از این ندارند که زمزمه آن را به گوش دولت‌مداران بخوانند. او در اوراقی علیه یک حاکم استبدادگر نوشته بود: «اگر نه به یک حکمران مستبد، پس یک فیلسوف باید چه کسانی را محکم و با صلابت مخاطب قرار دهد؟»



معروف بود کاترین برای اینکه از حرکات پرجوش و خروش دست دیدرو در امان باشد، می‌بایست یک میز بین خودش و دیدرو حایل می‌کرد.

آموزش به شهبانو

تلاش دیدرو این بود که شعله آتش آرزوهای آزادی خواهانه‌ای که در این بانوی بزرگ وجود داشت را بیش از پیش بیافروزد. اما آن زن، به اندازه‌ای زیرک و خوددار بود که بتواند از رهنمودهای دیدرو در امان بماند. بعدها دیدرو، شرح مکالماتش را با او به رشته تحریر درآورد.



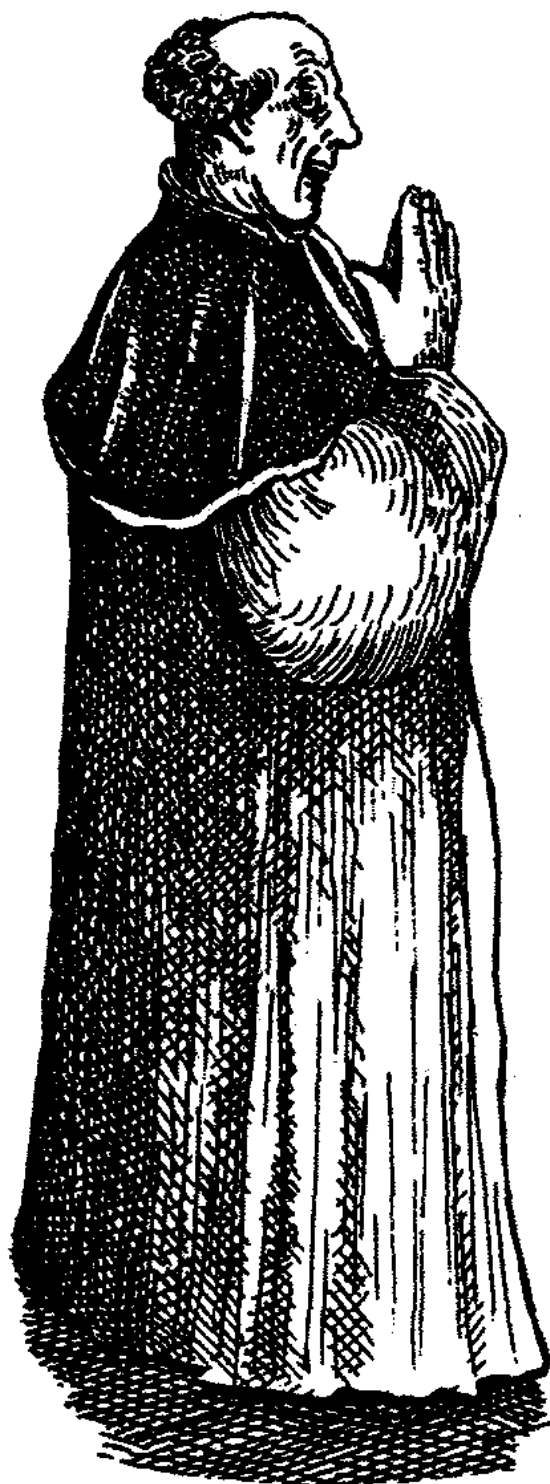
به عقیده من این رضایت ملت است که سرمنشأ همه قدرت‌های سیاسی و مدنی است...

هیچ حاکم مطلق حقیقی‌ای جز ملت نیست و یا هیچ قانون‌گذار حقیقی‌ای جز ملت نمی‌تواند باشد... اگر حتی یک عضو جامعه، به تنهایی قوانین را بدون هیچ کیفی نقض کند در این صورت قوانین بی‌فایده‌اند.

اولین تدبیر قانونی‌ای که باید وضع شود، قانونی است که حاکم مطلق را محدود می‌کند.

کشیش و فیلسوف

کشیش که نظام فلسفی اش آمیخته از ابهام‌ها و بی‌معنایی‌هاست، ناخودآگاه تمایل به آن دارد که در جهل و بی‌خبری باقی بماند؛ عقل دشمن ایمان است و ایمان اساس و پایه آن چیزی است که موقعیت اجتماعی او یعنی ثروت و شهرت را فراهم می‌آورد...



فیلسوف از کشیش بسیار به بدی سخن می‌گوید؛ کشیش نیز از فیلسوف خیلی به بدی سخن می‌گوید. اما فیلسوف هرگز کشیشی را نکشته در حالی که کشیش، فیلسوفان بسیاری را به هلاکت رسانیده است. نیز فیلسوف تاکنون هیچ شاهی را نکشته است در حالی که کشیش پادشاهان بسیار زیادی را هلاک کرده است...

فیلسوفان هرگز یک فرقه دینی ایجاد نخواهند کرد.

«ما نباید از اینکه روزی عقاید فلسفی به مذهب کشور آسیب بزنند، بهراسیم. هر چند استدلال‌های ما با اعتقاداتمان ناهمخوان باشد اما این به مقصود ما لطمه‌ای نمی‌زند: مطابق آنچه فیلسوفان مسیحی به خوبی فهمیده بودند متعلقات عقل و ایمان ماهیتاً با هم متفاوتند.»

«فیلسوفان هرگز یک فرقه دینی ایجاد نخواهند کرد چراکه نوشته‌های آنان برای مردم عادی در نظر گرفته نشده است و خود آنان هم از تعصب و یکدندگی آزاد و بری هستند.»

«اگر نوع انسان را به بیست بخش تقسیم کنیم معلوم خواهد شد که نوزده بخش آن عبارت از افرادی هستند که در صنایع دستی کارگری می‌کنند یا کسانی که هرگز نخواهند فهمید اصلاً کسی به نام آقای جان لاک وجود دارد. و در یک بخش باقیمانده یعنی بخش بیستم چه کمند خوانندگان کتاب! در بین این گروه بزرگ از هر بیست نفر یک نفر فلسفه می‌خواند و باقی همه خود را با داستان‌های عاشقانه سرگرم می‌کنند. آن بخش از جامعه که تفکر می‌کند چنان کم جمعیت است که هرگز یارای آن را ندارد که مزاحم آرامش و ثبات جهان شود.»

برافروزندگان آتش نزع در کشورها نه مونتینی و لاک و پیل و اسپینوزا هستند و نه هابس و لرد شافنسبری و کالینز و تولند. آتش تنازع معمولاً توسط کشیش‌ها برافروخته شده است چراکه اولین میل ایشان این است که رئیس یک حزب باشند. اما چه می‌گوییم؟ همه کارهایی که فیلسوفان انجام داده‌اند را اگر روی هم بگذاریم. هرگز به جنجالی که فرانسیسکن‌ها در مورد نوع جامعه‌ها و رده‌هایشان به راه انداختند، نخواهد رسید.»

از نامه «درباره آقای لاک» اثر ولتر در نامه‌های فلسفی از انگلستان (۱۷۳۳)

فردریک کبیر به ولتر نوشت: «ساختار خرافه پرستی به گونه‌ای است که از بنیان متزلزل است و تقریباً در حال فروریختن می‌باشد. ملت‌ها در تاریخ‌هایشان خواهند نوشت که ولتر انقلابی را به حرکت انداخت که در اذهان مردمان قرن هیجدهم جریان داشت.»



کلیسای کاتولیک در فرانسه

کلیسای کاتولیک فرانسه با بحران شدیدی روبرو بود. کشیشان بخش‌های دورافتاده، در فقر و تنگدستی طاقت فرسایی به سر می‌بردند در حالی که مقامات ارشد کلیسا چندان به ایشان در انجام وظایفشان مدد نمی‌رساندند. اسقف همیشه از میان طبقه نجبا برگزیده می‌شد و در کاخی مجلل زندگی می‌کرد. بسیاری از آنها فراموش می‌کردند که وظایفشان چیست و از این‌که عقاید غیرارتدکس داشته باشند، ایایی نداشتند.

احتمالاً آنچه روحانیون قرن هیجدهم می‌کردند چندان بدتر از اسلافشان نبود. اما داستان‌هایی که علیه آنان از همان قرون وسطا در میان مردم تعریف می‌شد، اکنون بسیار متداول شده بود.



کشیشان به سادگی هدف تهمت و افترا قرار می‌گرفتند و مکرراً در صحنه‌های ناهنجار که در عصر روشنگری رو به افزایش بود، به تصویر کشیده می‌شدند.

عصر روشنگری در مقام عصر ایمان

حملات پیاپی متفکرین برجسته نحلۀ فیلسوفان به قدرت کلیسای کاتولیک، این تصور را ایجاد می‌کند که در دورۀ روشنگری کلیسای کاتولیک قدرتمند و ستیزه‌جو بود. اما حقیقت جز این است. در واقع در کشورهای مختلف ما شاهد افزایش قدرت نهادهای حکومتی هستیم که این افزایش اقتدار را مدیون تضعیف کلیساهای کاتولیک و پروتستان می‌باشند.

این تصور غلطی است که قرن هیجدهم را به عنوان قرنی تصویر کنیم که ایمان همواره در مقام دفاع از خود در برابر صفوف پیش‌رونده عقل بوده است. قرن هیجدهم در عین حال عصری است که در آن شاهد گسترش جنبش‌های دینی نیرومند بوده‌ایم.



ضرورت اجتماعی دین

قصه خنده‌دار و احتمالاً مجعولی را در آن دوران تعریف می‌کردند. در این قصه ولتر مهماندار دوستان فیلسوف خود در منزلش در شهر فرنه می‌باشد؛ جمع مزبور بی‌پرده و با هیجان درباره‌ی الحاد سخن می‌گفتند. ناگهان ولتر همه را ساکت می‌کند و خدمتکاران را به بیرون از اتاق می‌فرستد. وقتی از او علت کارش را می‌پرسند، او کار محتاطانه‌اش را با این سؤال توجیه می‌کند که آیا شما می‌خواهید امشب گردن‌تان را بزنند؟



توسانیدن از دوزخ...

هر چند ولتر و بسیاری دیگر از فیلسوفان درباره حقایقی که الهی‌دانان بدان وفادار بودند تردید روا می‌داشتند، معه‌ذا احساس می‌کردند که به لحاظ اجتماعی، دین امری ضروری است. همان‌گونه که ادوارد گیبون (۹۴-۱۷۳۷) در سقوط و انحطاط امپراطوری روم (۱۷۷۶) آورد؛ بیم از دوزخ و عذاب الهی همچنان می‌توانست یک ابزار مؤثر کنترل اجتماعی باشد.

همهٔ انحاء گوناگون پرستش که در جهان رومی رایج بود را، مردم به یک اندازه درست می‌انگاشتند و فلاسفه به یک اندازه غلط و قُضات به یک اندازه مفید.

جامعه‌ای که به خدا باور ندارد، فقط وقتی می‌تواند به هیات خود ادامه دهد که... عبارت از گروه کوچکی از فیلسوفان باشد.

شاید برای بیماری واکیردار تعصب دینی هیچ راه دیگری نباشد جز آنکه مردم خود به تنویر ذهن خویش دست یازند.



کلیسا، دولت و حقوق مدنی

اقرار علنی به تسامح دینی، برای بسیاری از حکمرانان مشکل بود. بر بسیاری از ممالک، حکومت‌های پادشاهی‌ای حاکم بود که دست کم قسمتی از مشروعیت و اقتدار آنها به خاطر وفاداری‌شان به یک کلیسای خاص بود.



من به عنوان یک پادشاه کاتولیک مقتدر و قوی عمل می‌کردم و بسیاری از رعایای پروتستانم را از منطقه بوهیم راندم.

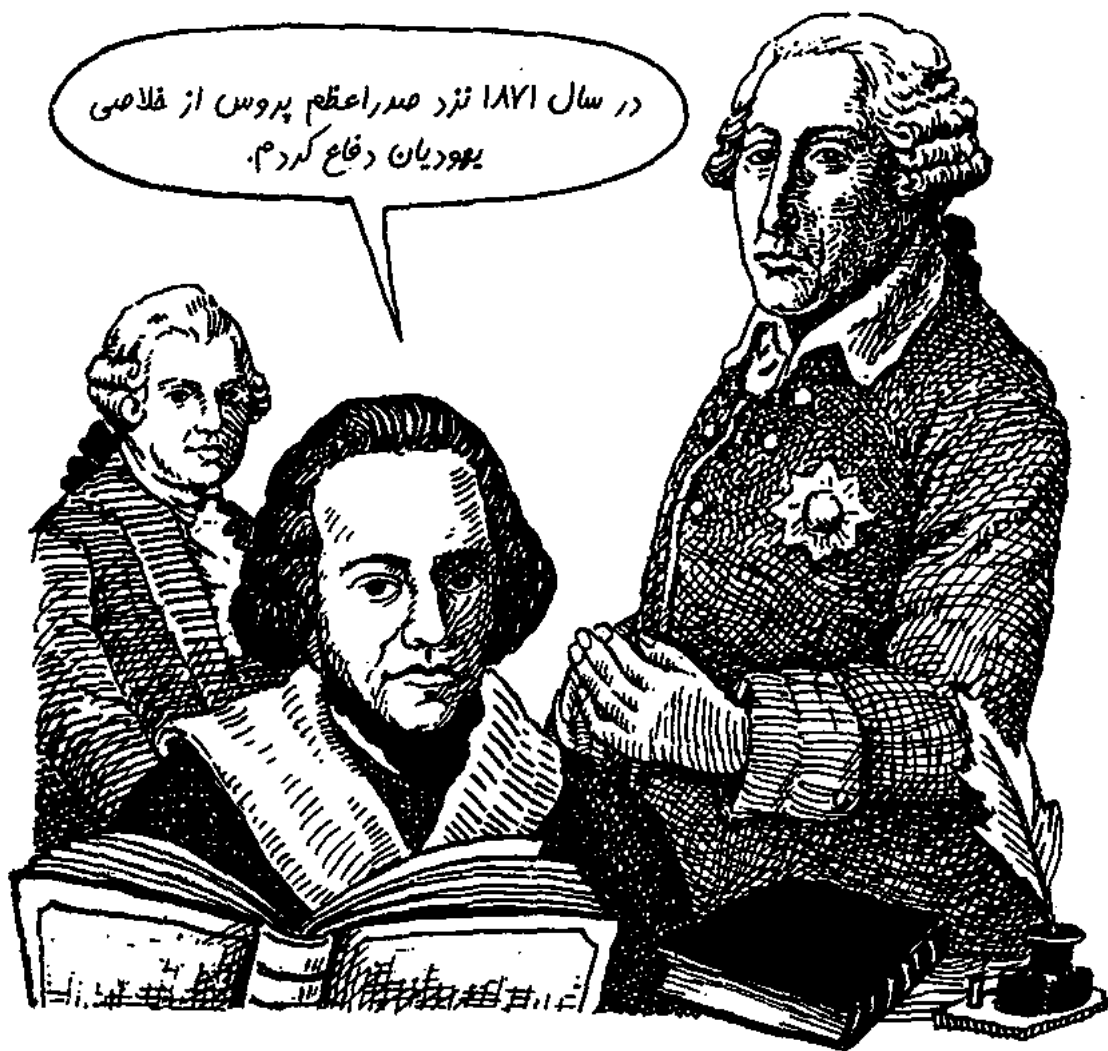
ماریا تترزا ملکه اتریش (۱۷۸۰-۱۷۱۷)

من، یعنی پسر و جانشین او، بسیار آزاد اندیش‌تر از او بودم. تلاش من آن بود که توصیفی از رعایایم برهم که از ایمان دینی آنها مستقل باشد.

ژوزف دوم (۱۷۹۰-۱۷۴۱)

در سال ۱۷۸۲ جوزف دوم بیانیه‌ی جواز تسامح را صادر نمود که در آن به یهودیان اطریشی آزادی‌های مدنی مهمی اعطا شده بود.

فردریک دوم پروس در سال ۱۷۴۰، همان سالی که ماری تروز به پادشاهی رسید، تاجگذاری کرد. فردریک اگرچه ظاهراً ریاست اکثر کلیساهای لوتری را برعهده داشت اما او خود بی‌دین و فراماسونر بود. او نقش خود را به منزله حلقه ارتباطی گروه‌های دینی متفاوت می‌دانست؛ تا آنجا که حتی برای ساخت یک کلیسای جامع کاتولیکی جدید در پایتختش، برلین، در سال ۱۷۴۷ مبالغه‌گفتی اختصاص داد. تحقیقات بدعت‌آمیز و مشاجرات کلامی علنی، ممنوع شد. او در سال ۱۷۵۰ به یهودیان پروس حقوق بسیاری اعطا کرد.



در سال ۱۸۷۱ نزد صدراعظم پروس از فلاسی
یهودیان دفاع کردم.

موسس مندلسون (۱۷۲۸-۱۷۸۶) متفکر و نویسنده یهودی بود که از فقر و تنگدستی محله یهودی‌نشین دسو برآمده بود. او شخصیت برجسته‌ای در روشنگری آلمانی بود. او خود به تنهایی یک انقلاب بود که جامعه مسیحیان برلین را تحت تأثیر قرار داد و به آنها هشدار داد که در نگاه‌شان به یهودیت تجدیدنظر کنند. مندلسون برای دوستش گوتهولد سینگ درام‌نویس (۱۷۲۹-۸۱) الگوی داستانی مناسبی در نمایشنامه ناتان عاقل فراهم آورد.

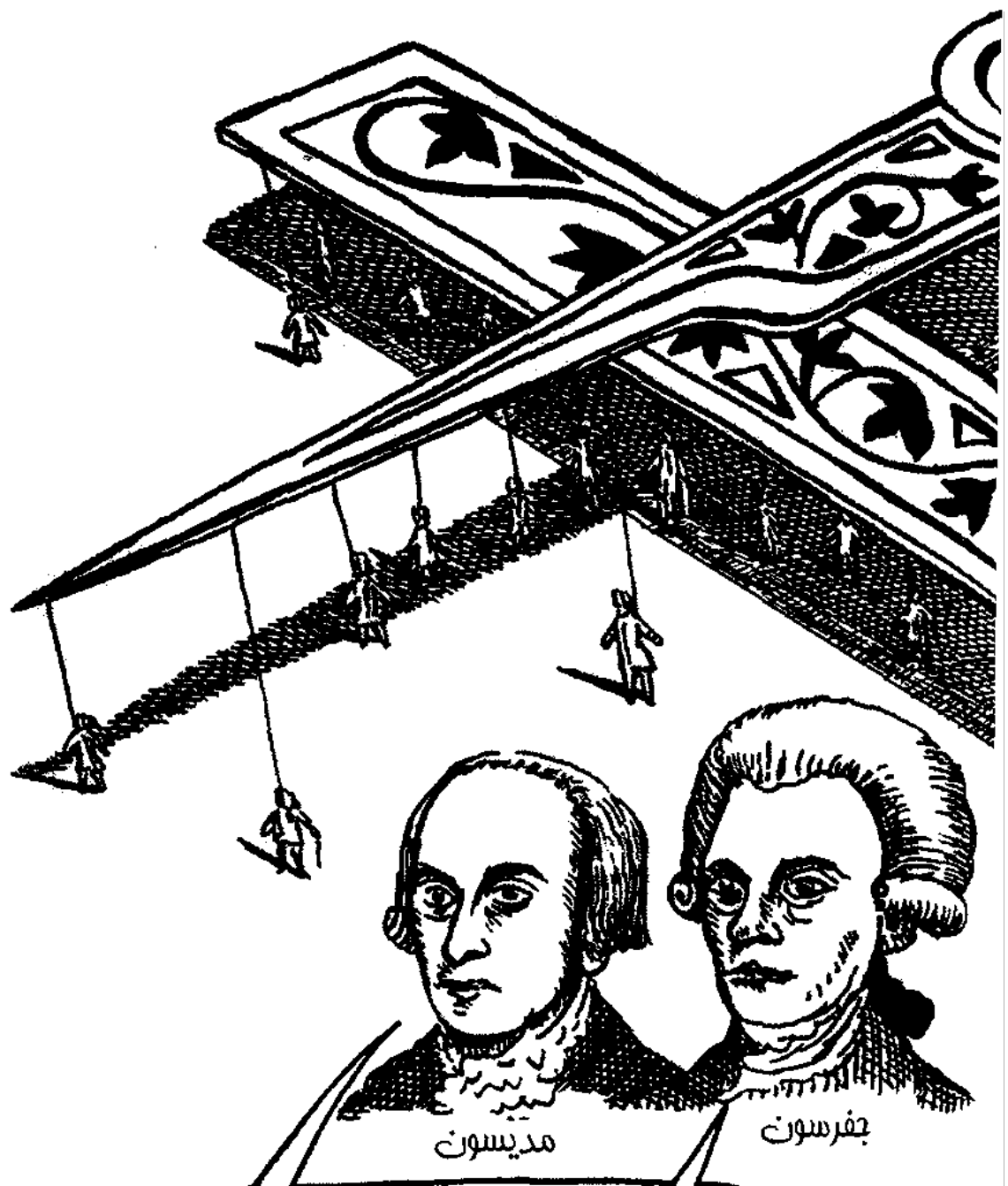
فراماسونری

در سال ۱۷۱۷ اولین لژ فراماسونری در لندن تأسیس شد. در خلال قرن هیجدهم فراماسون‌ها اعتبار قابل توجهی کسب کردند. توفیق فراماسون‌ها نتیجه آن بود که اشراف و حتی شاهزادگانی چون فردریک کبیر پروس و فرانسیس اول اتریش به آنها روی آوردند. ولتر و بنیامین فرانکلین مدت‌ها هر دو عضو همان لژ فراماسونری بودند.



فراماسونری معجونی بود از مناسک رازآمیز با مفاهیمی غیردینی، آرمانی و جهان‌وطنی؛ از قبیل اخوت، تسامح دینی و عقل. در سال ۱۷۱۵ پاپ بندیکت چهاردهم آنها را به مرگ محکوم کرد. فراماسون‌ها در ایالت‌های آلمان به لحاظ سیاسی موجب نگرانی بودند.

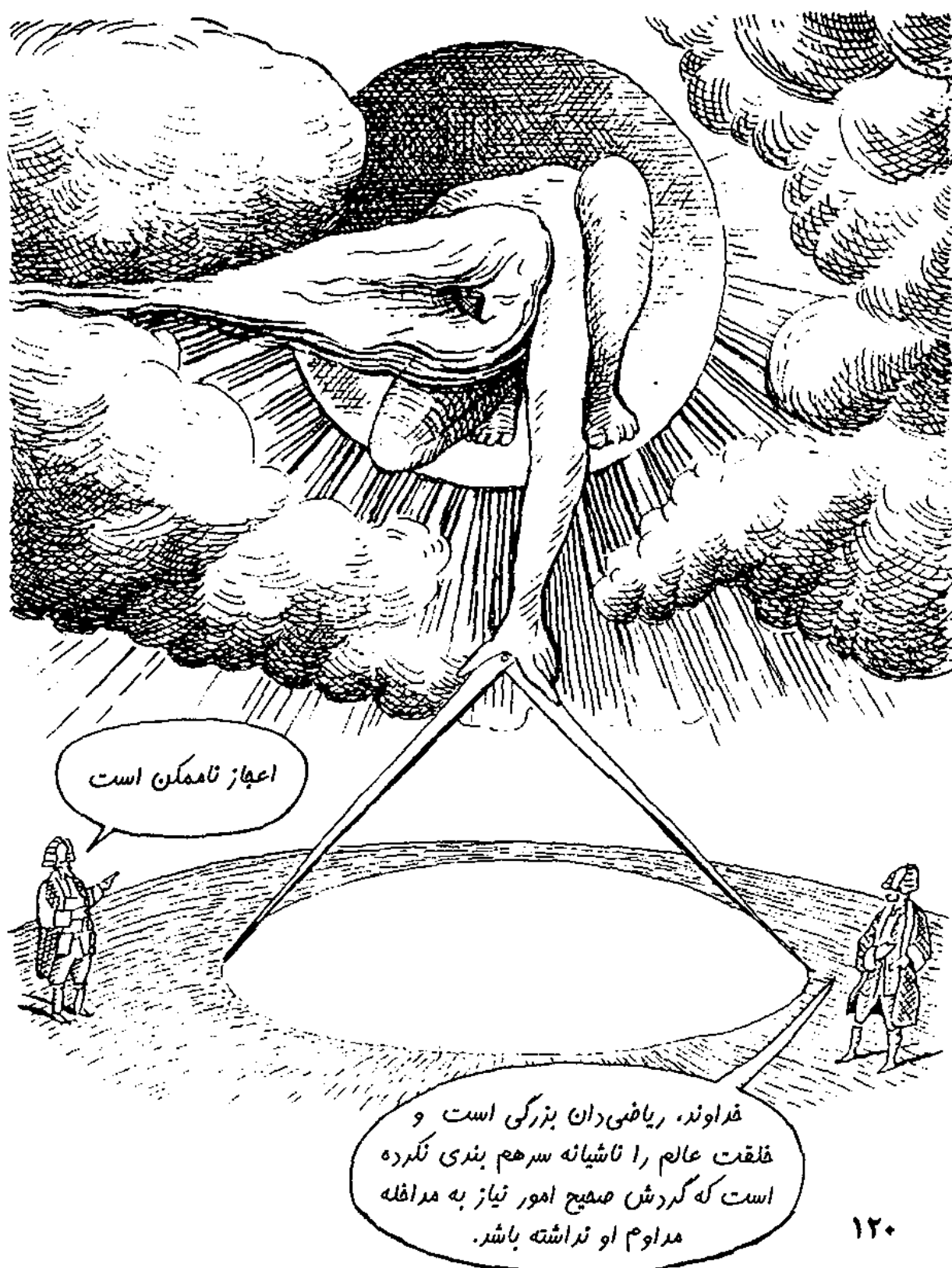
آبای مؤسس انقلاب امریکا که بیشتر آنها فراماسون بودند وقتی پیش‌نویس قانون اساسی ایالات متحده را آماده می‌کردند، هیچ‌ذکری از خدا به میان نیاوردند. علی‌الخصوص توماس جفرسون (۱۷۴۳-۱۸۲۶) و جیمز مدیسن (۱۷۵۱-۱۸۳۶) کوشیدند تا دین را از صحنه زندگی اجتماعی و سیاست حذف کنند.



قدرت‌های قانونی حکومت فقط ناظر بر اعمالی است که به دیگران آسیب می‌رسانند. اما این که کسی بگوید چندین خدا وجود دارد و یا مدعی شود که ذات مقدسی وجود ندارد چه زبانی به ما می‌رساند؟ نه پیب کسی را زده است و نه پای کسی را شکسته.

ساعت ساز بزرگ

در عصر روشنگری همواره تلاش بر آن بود تا خدا را با قوانین طبیعت یکسان بینگارند. نظم طبیعت که علوم نیوتنی آن را آشکار ساخته بود معتبرترین و در دسترس ترین نشانه از الوهیت به دست می داد. تمام عالم با این همه زیبایی و طرح وسیع و در هم پیچیده اش گواه حضور او و گواه هنر اعلائی اوست. او به مثابه ساعت ساز بزرگی است که جهان را خلق کرد و قوانین لایتغیر آن را وضع نمود تا با آن قوانین جهان بچرخد؛ سپس خود کنار رفت.

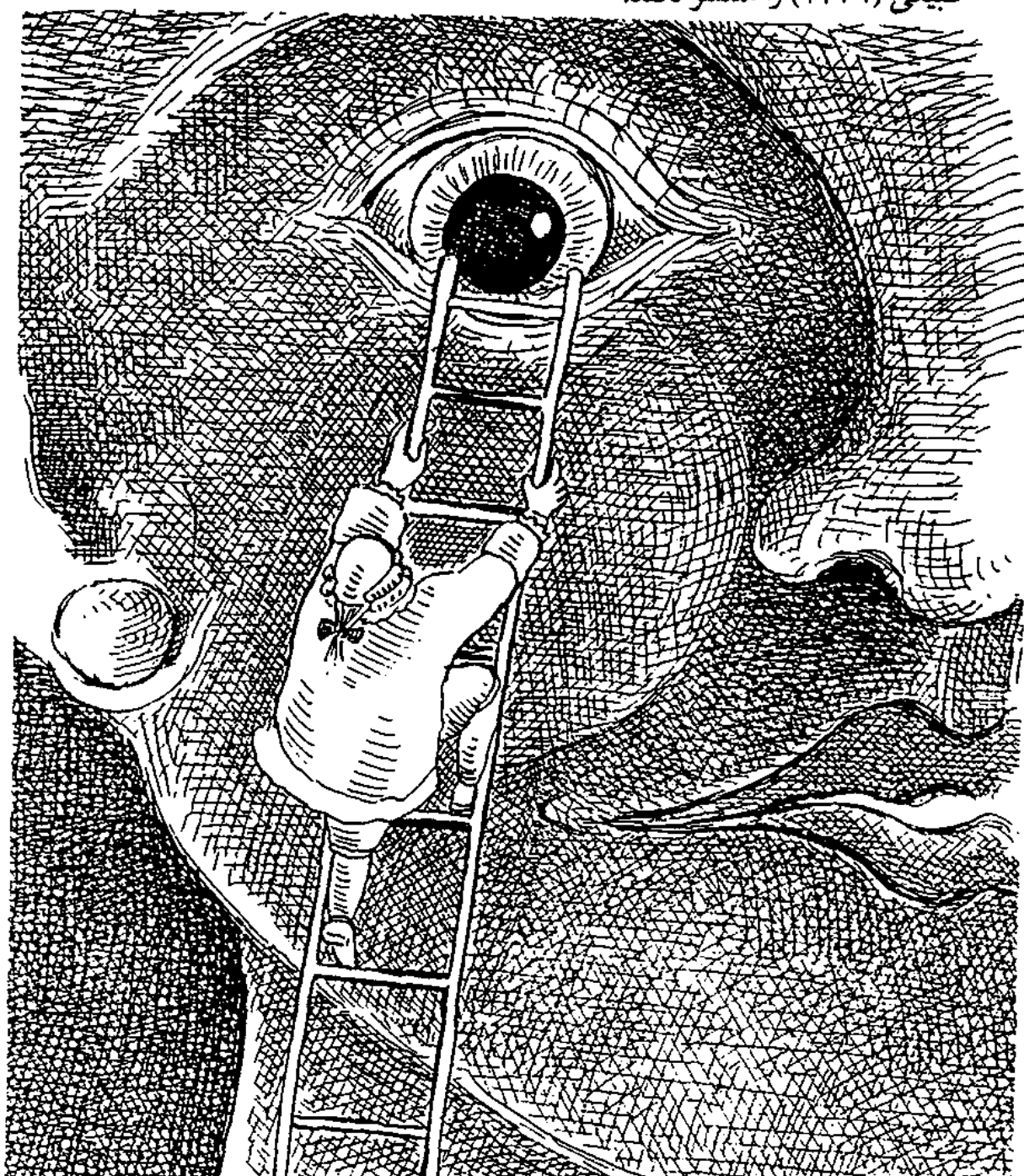


شکاکیت دیوید هیوم

مشکل آن بود که دیدگاه سنتی مسیحیت، الوهیت مسیح را در معجزاتی می‌جست که در انجیل آمده است. معجزاتی از قبیل زنده کردن لازاروس بیجان یا حتی خود رستاخیز که همه مستلزم بی‌اعتباری بسیاری از قوانین طبیعت هستند. قوانینی که بسیاری از متفکران دوره‌ی روشنگری تلاش می‌کردند آنها را با وجود خداوند یکسان بینگارند. دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) شاخص‌ترین چهره‌ی جریان روشنگری اسکاتلندی بیش از دیگران بر این امر پای می‌فشرد.



دیوید هیوم نویسنده شديدتريين حملاتي بود که تاکنون فيلسوفي درباره معقوليت اعتقاد گفته است. پيش از او چه بسا فيلسوفاني که به الحاد متهم شده بودند اما در اين ميان هيوم اولين فيلسوفي بود که خود به چنين امري اذعان مي کرد. دوستانش او را متقاعد کردند که تا زنده است بهترين اثرش يعني کتاب گفتگوهايي درباره دين طبيعي (۱۷۷۹) را منتشر نکند.



برای مفهوم صانع هيچ استدلالی ندارم و هر بيانی که اوصاف و مشخصات او را بيان کند قطعاً کاملاً غير منطقی است. به لحاظ عقلائی ايمان به هيچ روی قابل دفاع نيست.

گفتار دربارهٔ طبیعت انسان

هیوم وقتی فقط بیست و شش سال داشت گفتار دربارهٔ طبیعت انسان (۱۷۳۹-۴۰) را کامل کرد. عنوان فرعی آن اذعان می‌داشت که این اثر تلاشی است برای آنکه روش تجربی را برای تفکر در موضوعات اخلاقی بکار گیرد. او در این اثر روانشناسی تجربی را که جان لاک پیشگام آن بود، به کار گرفت.



امروز ابتلای انسان به فرضیه‌ها و نظام‌های فلسفهٔ طبیعی علاج می‌شود و آدمی جز به دلایل و براهینی که از راه مشاهدهٔ حسی اخذ شده است به هیچ استدلال دیگری گوش نخواهد داد. او باید بکوشد اصلاحی در تمام مباحث اخلاقی را آغاز کند و هر سیستم اخلاقی‌ای که براساس واقعیت عینی و مشاهدهٔ حسی بنا نشده باشد را اگرچه هوشیارانه و دقیق باشد، طرد کند.

شکاکیت دیوید هیوم چنان اساسی بود که بنیانِ مفهومی که علوم بر آن مبتنی و متکی بودند، یعنی علیت را نیز سست می‌کرد. یک توپ بیلیارد را در نظر بگیریم که با شدت به دیواره‌های میز بیلیارد برخورد می‌کند؛ او با استفاده از این مثال تذکر می‌دهد که ما می‌توانیم یک علت را از یک معلول تمیز دهیم اما نمی‌توانیم «علیت» را تجربه کنیم.

ما حرکت اولین توپ بیلیارد (اگر می‌خواهید بگوئید علت) را می‌بینیم که به سرعت به سمت توپ دوم می‌رود. ما حرکتِ توپ دوم (یا معلول) را پس از آنکه توپ اول بدان اصابت کرد می‌بینیم. اما نمی‌توانیم خود علیت را تجربه کنیم.

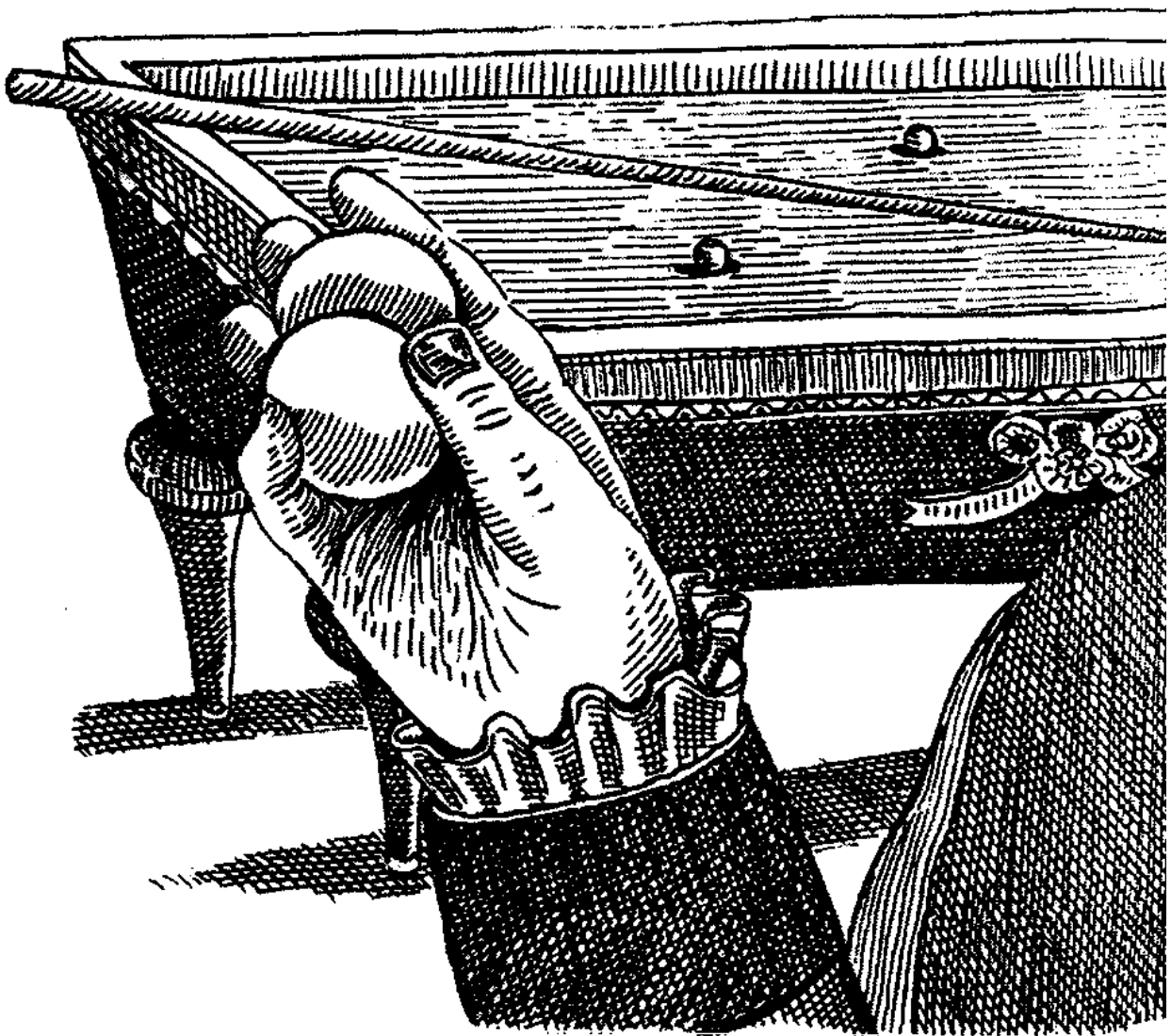
علم به همان میزانِ دین، ظاهراً بر بنیانی لرزان متکی هستند.



شکاکیت هیوم نه تنها وحدت عالم خارج بلکه خود عالم تجربه را نیز تهدید می‌کرد. در تأملات نگران‌کننده هیوم، نفس به اجزایی کوچک تقسیم می‌شود و خود را مجموعه ادراک‌های صرف می‌نمایاند. هر تجربه خاصی، به لحظه خاصی در زمان مقید است، لحظه‌ای دیگر انطباق دیگری خلق می‌شود و چیزی جز عادت و رسم، دو احساس جدا را به هم متصل نمی‌کند. «نفس»، افسانه‌ای بیش نیست.

من کجایم و چیستم؟ وجود من از چه علت‌هایی اخذ شده است و به چه وضعیتی بازگشت خواهم نمود؟... همه این مسائل مرا مبهوت و متحیر کرده است. خود را در پریشان‌ترین حالت متصور می‌پندارم؟...

برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰) توضیح می‌دهد که هیوم در بخش آخر گفتار، همه آنچه که درباره شک اساسی و بنیادین‌اش گفته بود را فراموش می‌کند و نوشته‌اش شبیه نوشته هر اخلاق‌انگار روشنفکر در آن زمان می‌شود؛ او برای درمان چنین شکی، «سهل‌انگاری و بی‌خیالی» را تجویز می‌کند.



موسیقی در عصر روشنگری

کنسرت‌هایی که زیاد می‌شدند و سالن‌های اپرایی که رونق می‌گرفتند، در حقیقت برای زعامت سنتی کلیسا و دربار جایگزینی فراهم می‌کردند. در این زمینه موسیقی‌دانان ایتالیایی چون آنتونیو ویوالدی (۱۷۴۱-۱۶۷۸) و دُمینیکو سکارلاتی (۱۷۵۷-۱۶۸۵) گام‌های آغازین را برداشتند. محصولات عظیم ویوالدی در زمینه موسیقی و اپرای مقدس، شامل بیش از ۴۵۰ کنسرت بود. سکارلاتی که فرزند آلساندرو سکارلاتی بنیانگذار مکتب اپرای ناپلین بود، بیش از ۵۰۰ سونات برای سازهای کلیدی نوشت. جیووانی باتیستا پرگولزی (۱۷۲۰-۱۶۶۰) پس از آنکه فهمید مرگش نزدیک است، در صومعه برای نوشتن سابات ماتر عزلت گزید. این اثر یک قطعه زیبای موسیقی مذهبی بود که باعث شهرت او شد. در سال ۱۷۲۵ اجرای اپرای کمیک پرگولزی موسوم به *سیروا پادرونا آتش جنگی* را شعله‌ور ساخت که به جنگ دلقک‌ها معروف است. این نزاع بر سر امتیازهای مربوط به اپرای ایتالیایی جدید و سبک کلاسیک فرانسوی در سنت ژان باتیست لولی (۱۶۸۳-۸۷) که برجسته‌ترین نماینده آن ژان فیلیپ رامو (۱۷۶۴-۱۶۸۳) بود، در گرفت. در این درگیری و آشوب اصحاب *دایرةالمعارف* نیز شدیداً درگیر بودند. روسو علاوه بر اینکه نویسنده مقالات موسیقی *دایرةالمعارف* بود، مصنف یک اپرای موفق به سبک ایتالیایی نیز بود، موسوم به *غیبگوی دهکده*. کریستف گلوک (۱۷۱۴-۸۶) که در پاریس و وین کار می‌کرد؛ جانب‌داری‌هایی روسو از ناتورالیسم در اپرا را با موسیقی در خدمت نمایش ادامه داد و توسعه بخشید.

آثاری که شهرت بسیار زیادی یافتند، مانند *عشق ماتیوس قدیس* (۱۷۲۹) اثر یوهان سباستین باخ (۱۷۵۰-۱۷۸۹) ماهیتاً مذهبی بودند؛ لیکن باخ موسیقی غیرمذهبی نیز نوشت مانند کنسرت براندنبرگ (۱۷۲۱). پسران او، کارل فیلیپ ایمانوئل باخ و یوهان کریستین باخ جزو تصیف‌سازان مهم قرن هیجدهم شدند.



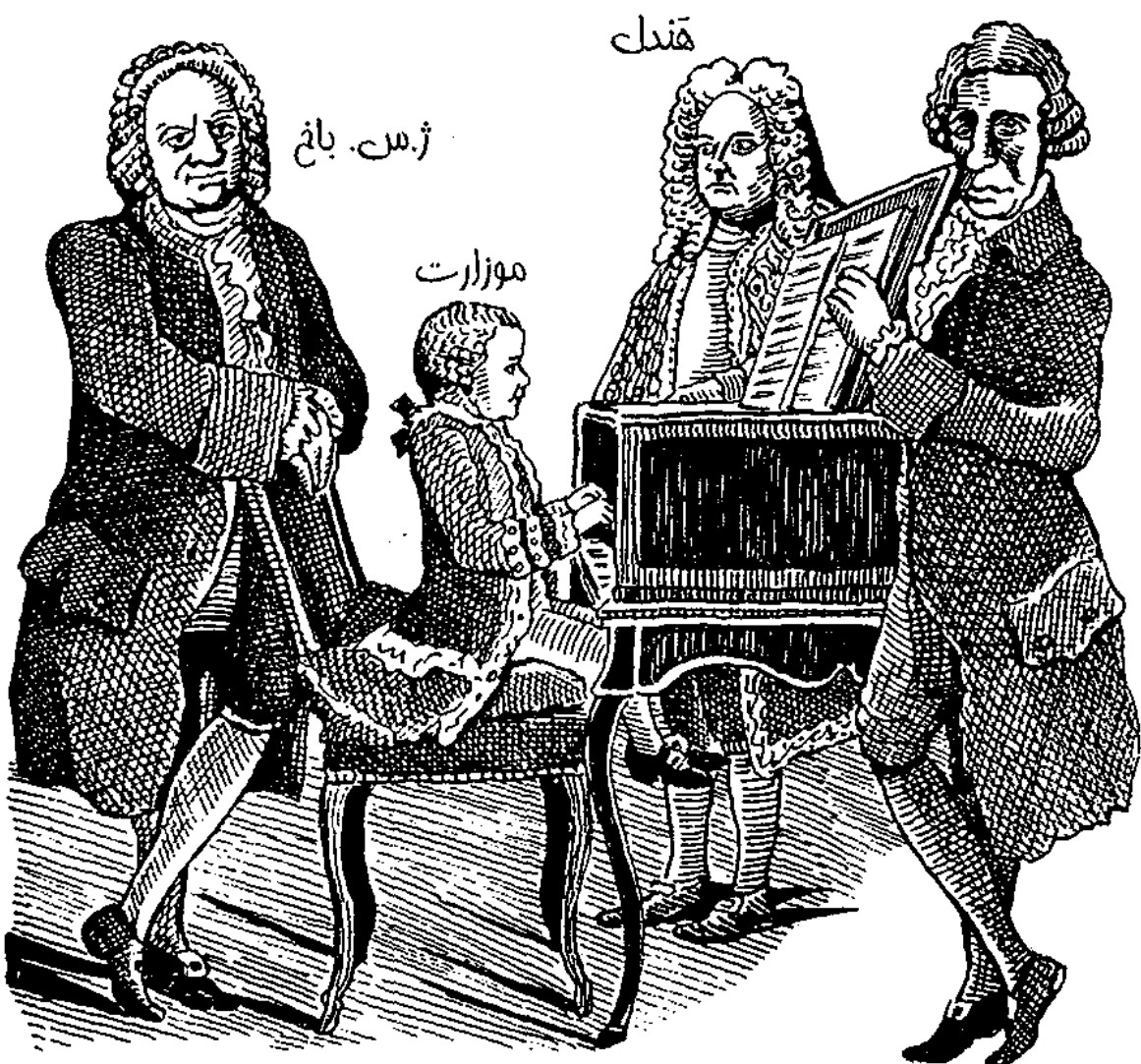
ویوالدی

د. سکارلاتی

آ. سکارلاتی

جرج فریدریش هِنْدِل (۱۷۵۹-۱۶۸۵) در سال ۱۷۱۰ به انگلستان آمد. در سال ۱۷۳۲ خانه اپرای کاونت گاردِن تأسیس شد و هِنْدِل به عنوان تصنیف‌ساز پنجاه اپرا که به سبک ایتالیایی ساخته شده بود، خود را در آنجا تثبیت کرد. او علاوه بر این، بیست اراتوریو نوشت که مشهورترین آنها مسیح (که اولین اجرای آن در دوبلین سال ۱۷۴۲ بود) و موسیقی جشن‌های سلطنتی بود. جان گی (۱۷۳۲-۱۶۸۵) در نمایش خود به نام اپرای گلدایان که شامل ترانه‌های عاشقانه کوچکی و بازار آن روزگار بود، شیوه معمول اپرای ایتالیایی را هجو کرد.

برای حدود سی سال یوزف هایدن (۱۸۰۹-۱۷۳۲) در خدمت شاهزاده استرهایزی بود. در این سال‌ها او صدوچهار سمفونی، هشتاد کوارتت برای سازهای زهی، پنجاه سونات پیانو، اپرا و موسیقی کُر نوشت. چند تن از فیلسوفان مطلع شدند که نابغه‌ای هفت ساله به نام ولفگانگ آمادئوس موتسارت (۱۷۹۱-۱۷۵۶) در پاریس موسیقی می‌نوازد. موتسارت در فقر و تنگدستی جان داد اما در سال‌های آخر حیاتش سمفونی‌های یا شکوه و اپراهای عظیمی خلق کرد: عروسی فیگارو (۱۷۸۶) دون ژوان (۱۷۸۷) کوزی فن توت (۱۷۹۰) و فلوت جادویی (۱۷۹۱) که نمونه‌های بارز عصر روشنگری بودند.



روسوی بدوی

روسو خودش را به دشمن سرسخت «پیچیدگی» در تمامی شکل‌های ظهورش تبدیل کرده بود. نه تنها خصومت روسو با ثروتمندان آشکار بود (و این ولتر را نگران می‌کرد) بلکه وقتی دوستان فیلسوفش آثار فکری‌شان را به نمایش گذاردند و به رخ کشیدند این خصومت آنان را نیز در امان نگذاشت.



از اواسط سال ۱۷۵۰ روسو از حلقهٔ دل‌باخ و به‌طور کلی از پاریس بیشتر و بیشتر دور افتاد. در آن هنگام بین او و سایر اصحاب دایرة‌المعارف، نزاع‌های پرحرارتی جریان داشت. او از سالون‌ها، فواره‌ها و مردم آزادهنده‌ای که می‌خواستند خود را به رخ بکشند متنفر بود؛ از «شعارها، موسیقی‌های خصوصی، ورق‌بازی، تعارفات احمقانه، داستان‌سرایان کوچک و صاحبان میهمانی‌های بزرگ شام» به نحوی بیمارگونه فراری بود.

سفر به درون

«من کسانی را دیده‌ام که در فلسفیدن از من بسیار فرهیخته‌تر بودند اما گویی فلسفه آنها و خود آنها دو چیز کاملاً متفاوت بودند. آنها می‌خواستند بیشتر از مردمان دیگر بدانند. پی‌درپی دربارهٔ جهان مطالعه می‌کردند به طوری که ممکن بود دربارهٔ ماشینی که از روی کنجکاوی صرف با آن برخورد کرده بودند به مطالعه پردازند. آنها برای اینکه از روی دانش و آگاهی از انسان سخن بگویند، طبیعت آدمی را مورد مطالعه قرار می‌دادند نه برای این که تنها خودشان بدانند. کوشش آنها برای آموزش دیگران بود و نه برای تنویر اذهان خودشان.»



اعتراضات روسو

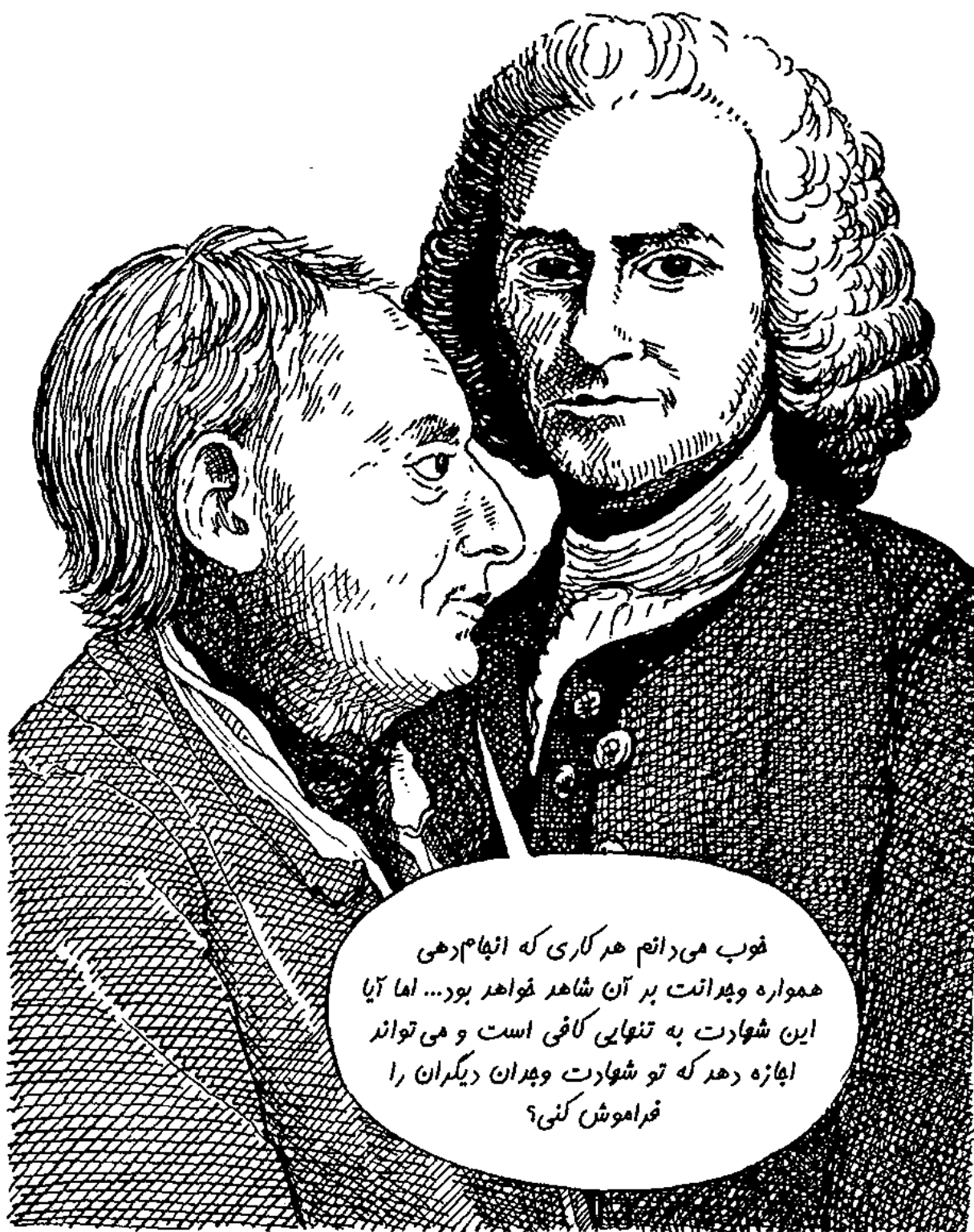
روسو خود به تنهایی روشنگری‌ای بی‌بدیل و عالی را به نمایش گذاشت و به گونه‌ای استثنائی مخاطبان بسیار زیادی یافت. زیرا، اندیشه‌هایش را در پرفروش‌ترین رمان‌اش، هلوویز جدید (۱۷۶۱) و بعد در یک رساله رمان‌گونه و آموزشی به نام *امیل* (۱۷۶۲) ارائه کرد. عامه‌اهل کتاب عموماً مشتاق و علاقمند داستان دیگری بودند که شرح زندگی خود روسو بود.

در ژانویه ۱۷۶۲ روسو تحریر شرح حالی از خود را برای ارسال به مالزرب آغاز کرد که همان نامه‌هایی هستند که بعداً هسته مرکزی کتاب *اعترافات* (۱۷۸۱-۸۸) را تشکیل دادند.



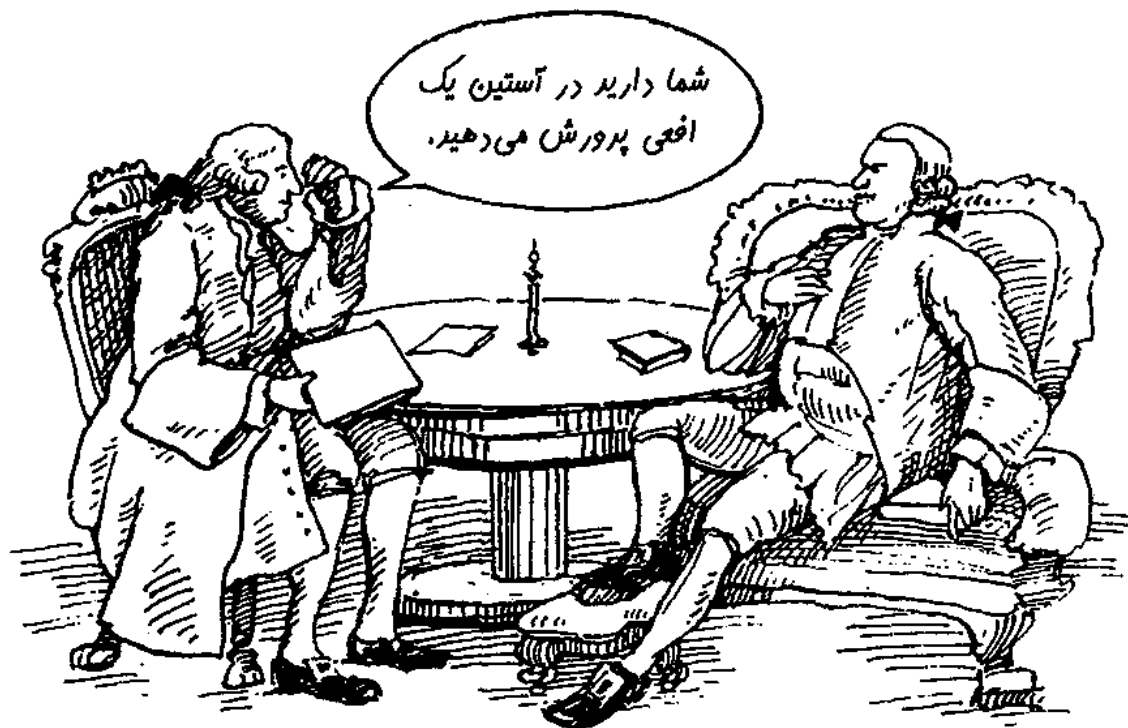
فیلسوفان گروهی بودند، شهری، بی‌دین و اهل معاشرت. روسو همیشه در آتش مذهبی بودن می‌سوخت. فیلسوفان هر یک به دیگری چنان می‌نمود که در تلاش و تقلا است که اصول و ضوابط مدرن و مدنی را تبیین کرده و از آن دفاع کنند. روسو در *اعترافات*؛ وجدان خود را به‌عنوان تنها ملاک در مباحث اخلاق مطرح می‌کرد.

دیدرو، دوستش روسو را به خطرات این نوع ذهن‌گرایی آگاهی می‌داد.

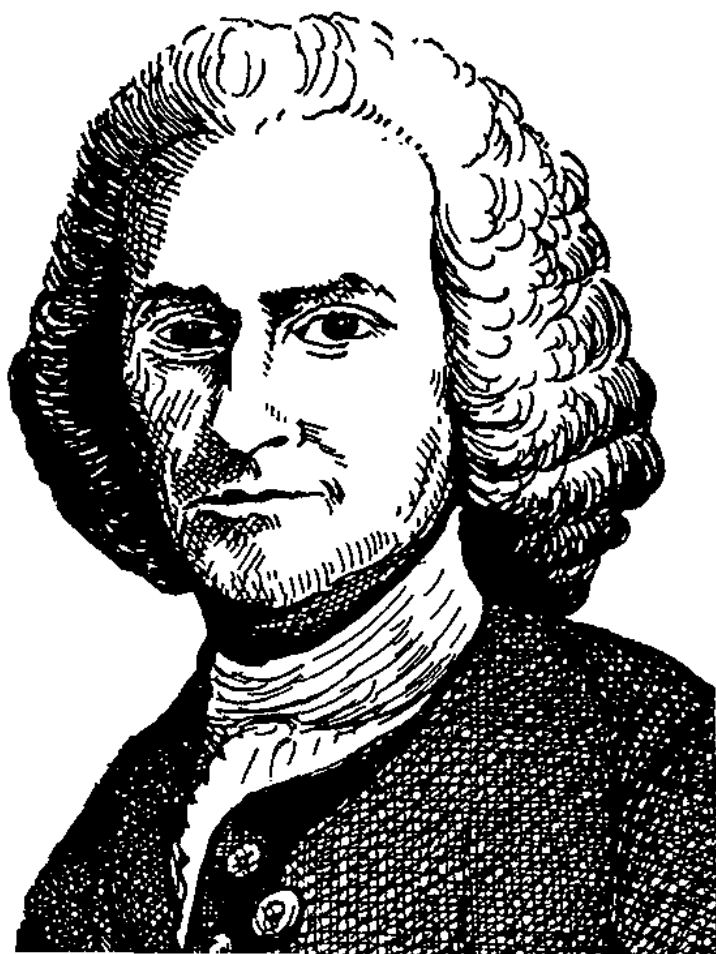


بدخلقی و خشونت روسو به خصوصیت درونی او مربوط بود که بدگمان و کج خیال بود. اما این بدبینی و کج خیالی مایه رنج عذاب می‌شد. روسو واقعاً در رنج بود و مدام بدگمانیش بیشتر می‌شد. یکبار خانه‌اش سنگباران شد و به جزیره سن پیر پناه برد اما مقامات برن او را از آن جا اخراج کردند.

بعداً در پاریس دیوید هیوم خوش‌قلب تصمیم گرفت به روسو یاری رساند. او کوشید تا در انگلستان برای او پناهیگاهی فراهم کند. اما غروب روز قبل از عزیمتشان به انگلستان سال در ۱۷۷۶، یارون دلباخ به هیوم هشدار داد.



با این همه درخشش روسو چنان بود که همواره بر بدخلقی‌هایش می‌چربید.



چنانکه روسو برای مالزرب بیان می‌کند: «من در جنگل، نقطه‌ای وحشی می‌جستم». روح او در آن کنج دور افتاده و وسیع، خود را گم کرد. من فکر نمی‌کنم، تفکر نمی‌کنم. با نوعی شوق بی‌حد و حصر خود را دارنده‌ی ذات این عالم احساس می‌کنم... تخیل ژرف تمام هوش و حواس را می‌رباید و تو خود را همراه با بی‌هوشی‌ای دل‌انگیز، در عظمت آن نظام باشکوه که خود را با آن یکی می‌بینی، گم می‌کنی؛ و پس آنگاه همه چیز جزئی از تو فرار می‌کنند و فقط تو، کل را می‌بینی و احساس می‌کنی.»



آدام اسمیت (۱۷۲۳-۹۰)

آدام اسمیت نیز مانند دوستش دیوید هیوم یکی از چهره‌های کلیدی روشنگری اسکاتلندی است. او تنها فرزند خانواده‌ای مرفه در کرکالدی - روستایی در حوالی مصب رودخانه فورث - بود. پدرش مامور گمرک بود؛ او پیش از تولد آدام جان سپرد و آدام با مادر و خانواده‌اش تنها ماند. قبل از چهارمین روز تولدش یک گروه گولی او را ربودند و تا مدت‌ها پیدا نشد.

اسمیت در سال ۱۷۷۰ با بورسیه تحصیلی به کالج بالیول دانشگاه آکسفورد راه یافت. او دانشگاه را متعصب و مملو از باده‌گساری توصیف کرده بود.



مقامات دانشگاه نسخه‌ای از آخرین کتاب هیوم به نام رساله‌ای درباره طبیعت آدمی (۱۷۳۹) را که استادش فرانسیس هاچسن (۱۷۶۴-۱۶۹۴) به او هدیه کرده بود، مصادره کردند.

اسمیت پس از بازگشت به اسکاتلند، یک سلسله سخنرانی درباره ادبیات انگلیسی ارائه داد. این موضوع کاملاً تازه برای صد نفر از شهروندانی که با پرداخت یک گینی در جلسات شرکت می‌کردند ارائه می‌شد. بعد از آن در سال‌های ۵۱-۱۷۵۰ یک دوره عمومی علم اقتصاد عرضه کرد؛ موضوعی که در سالن‌های مجلل آکسفورد هرگز شنیده نشده بود. این سخنرانی‌ها باعث شد که به اسمیت یک کرسی استادی در دانشگاه گلاسکو پیشنهاد شود؛ ابتدا به عنوان استاد منطق و بعد به عنوان استاد فلسفه اخلاق.

آندرو کاپرون، رئیس شورای شهر گلاسکو که به تازگی یک محفل اقتصاد سیاسی تأسیس کرده بود، اسمیت را به مشارکت در آن دعوت نمود.

هدف اعضای محفل، تحقیق و تفحص درباره ماهیت و اصل تجارت در همه شاقه‌های آن بود.



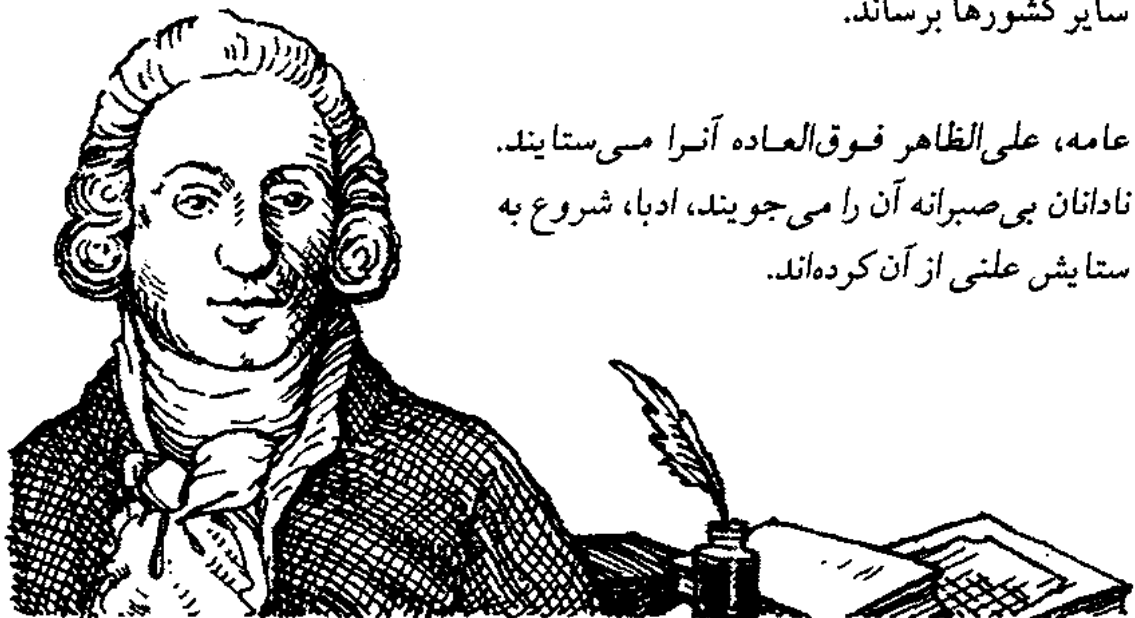
بسیاری از ما علاقه‌مند و مشتاق بودیم که به رفع موانع موجود بر سر راه تجارت همت گماریم؛ بخصوص که می‌توانستیم از تنباکو و آهن مستعمره آمریکا بهره‌برداری کنیم.

نظریه احساسات اخلاقی

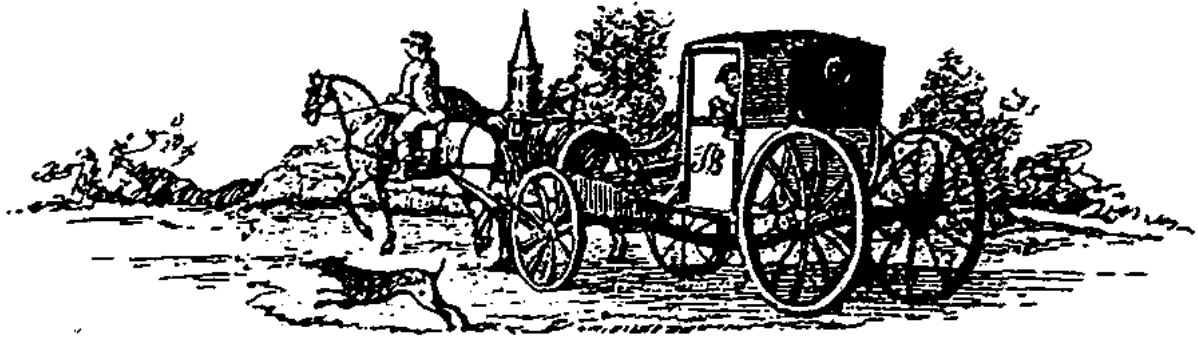
نظریه احساسات اخلاقی (۱۷۵۹)، اولین اثر آدام اسمیت، تحقیقی است عقل مدارانه درباره اخلاق فلسفی؛ ماهیت و روانشناسی آن. این اثر، روش اسمیت را در تبیین ساده مسائل پیچیده نشان می دهد. او با یک عبارت ساده، احساس اخلاقی را توصیف کرد: «انسان درونی». ناظری بی طرف درون هر یک از ما هست که از نقطه نظر دیگران درباره هر چیزی که ما انجام می دهیم، داوری می کند.



دیوید هیوم نامه ای از لندن نوشت تا موفقیت کتاب دوستش را به سمع دیگران در سایر کشورها برساند.



عامه، علی الظاهر فوق العاده آنرا می ستایند. نادانان بی صبرانه آن را می جویند، ادبا، شروع به ستایش علنی از آن کرده اند.



اسمیت به خاطر اینکه معلم خصوصی دوک باکلنچ شود، مخصوصاً به خاطر اینکه دوک جوان را در سفرش به دور اروپا همراهی کند، از کرسی استادی دانشگاه گلاسکو استعفا کرد. اسمیت در همان زمان که ولتر را در ژنو و دوستش دیوید هیوم را در پاریس ملاقات می‌کرد، بوسیله فرانکو گنه (۱۷۷۴-۱۶۹۴) به محفلی وارد شد که مشابه فرانسوی کلوپ اقتصاد سیاسی گلاسکو بود. گنه پزشک شاه بود که بوسیله مادام پومپادور در ورسای ساکن شده بود.



گنه که پیش از این مشاور شاه در مسائل اقتصادی بود در سن ۶۰ سالگی شروع به نوشتن درباره اقتصاد کرد.

شاگردان گنه در علم اقتصاد، بعداً به نام فیزیوکرات‌ها شهرت یافتند. فیزیوکرات‌ها معتقد بودند که این تولید است که می‌تواند ثروت و سودی به همراه بیاورد که قابلیت انباشت داشته باشد و نه تجارت. آدام اسمیت خود را کاملاً در خانه محبوس کرد و کار بر روی کتاب بزرگش، ثروت ملل، را ادامه داد.

ثروت ملل، ۱۷۷۶

اسمیت ثروت ملل را با مثال معروف کارخانه سوزن آغاز می‌کند. این کارخانه در اصل کارخانه میخ‌سازی‌ای بوده که وقتی آدام به مدرسه می‌رفت از تماشای آن لذت می‌برد. تقسیم کار این امکان را می‌داد که ده نفر ۴۸،۰۰۰ سنجاق را یک روزه تولید کنند.



بزرگترین پیشرفت در توان تولیدی طبقه کارگر ناشی از تقسیم کار است.

اسمیت با مداخله هر حکومتی در آنچه او پویایی طبیعی عرضه و تقاضا می‌نامید مخالف بود. شالوده اقتصاد سیاسی آدام اسمیت تجارت آزاد است. او در کتاب خود براهینی آورده بود تا تعرفه، مالیات و عوارض و حقوق انحصاری را از ریشه برکنند و نیز استدلال‌هایی ارائه می‌داد در تشویق و ترغیب بازار آزاد و بخش خصوصی. اسمیت در این مباحث، با حاکمیت اقتصاد آزاد که از جانب فیزیوکرات‌ها حمایت می‌شد، توافق داشت.

دست نامرئی

به بیان اسمیت، بازار همان‌گونه که به آزادی افراد کمک می‌کند به آزادی ملت‌ها نیز یاری می‌رساند. این امر به وسیله یک بازار کلیدی، بازار خرید فروش کار میسر است که در آن ضعفای سخت‌کوش آزادانه می‌توانند، برای دستمزدشان قرارداد ببندند، کارهایی را که شرایط سخت دارند رها کرده و کاری بهتر جستجو کنند.

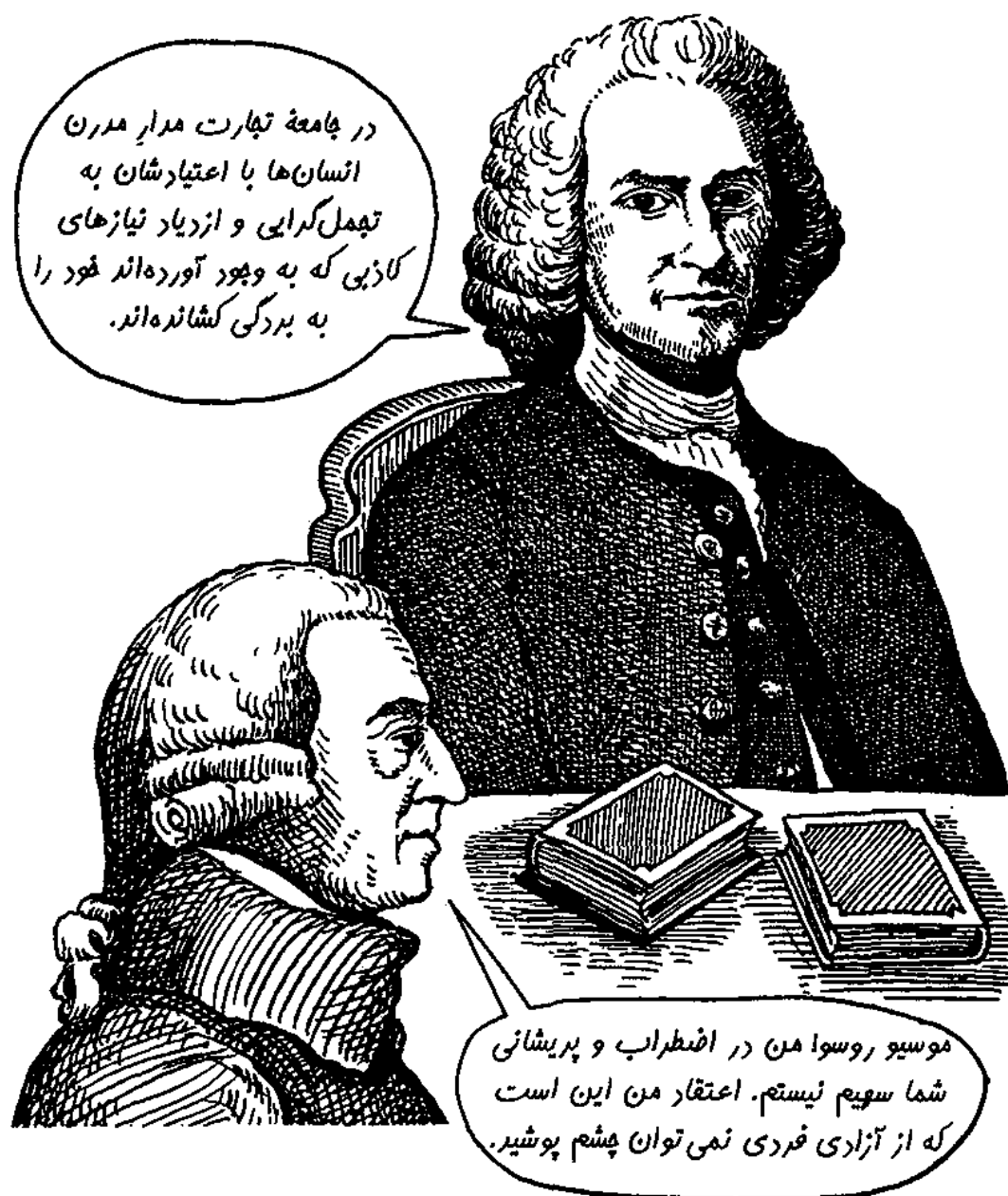


طلوع تمدن تجاری، روابط وابستگی،
برفورداری عده‌ای از حقوق انحصاری و نظام
سرفرداری که مشفقانه دوره فئودالی هستند، همه
و همه را از میان برده است.

گرچه کارگران منفرد - و در واقع کل طبقه کارگر - از رشد یک نابرابری نسبی رنج می‌کشیدند، با این حال از رشدی مطلق در استاندارد سطح زندگی بهره‌مند بودند. بنابراین، این نظام که مبتنی بر جستجوی نفع شخصی توسط افراد است در عین حال وجود «دستی نامرئی» را که منافع اجتماعی را پیش می‌برد، فاش می‌سازد و تأمین مناسب ضعیف‌ترین قشر جامعه می‌تواند نابرابری اجتماعی را، بر طرف کند.

اسمیت و روسو

اسمیت می‌پذیرفت که در تقسیم کار وجوه تاریک‌تری نیز وجود دارد. تقسیم کار باعث می‌شود کارگران به انجام دادن یک رشته اعمال بسیار ساده محدود شوند؛ نتیجه آن که کارگران عملاً چنان «احمق و نادان می‌شوند که اساساً برای یک مخلوق انسانی احمق‌تر از آن بودن، میسر نیست». بیان او از انسان‌زدایی به همان روشنی و شفافیتی است که در دوره مدرن درباره از خود بیگانگی صنعتی سخن می‌رانند.



انسان‌ها اگر بخواهند می‌توانند با فراگرفتن اینکه چگونه درباره رفتار خودشان از دید آن ناظر بی‌طرفی که در کتاب نظریه احساسات اخلاقی صحبتش رفت، داوری کنند، در این صورت می‌توانند خودشان را از «هرج و مرج بزرگ اجتماع» دور نگه دارند.

اسمیت و روسو، هر دو روایتی از تاریخ ارائه می‌دهند که در آن اقتصاد و اخلاق درهم تنیده‌اند؛ تاریخی که گواه‌گذار نوع بشر از ساحت عصر بدوی به جهان مدرن مالکیت خصوصی، پیچیدگی و نابرابری است.

اسمیت «وضعیت اولیه طبیعی» را وضعیتی دست‌نیافتنی تصور می‌کند. آزادی انسان صرفاً حاصل مسیر پیچ در پیچ پیشرفت تاریخی است که از طریق آن، مشارکت در تولید و تجارت به تقسیم کار و تولید مازاد منجر می‌شود.



آدام اسمیت درباره بازار اندیشه می‌گوید: «علاوه بر این، در جامعه نیروتمند و تجارت‌مدار، اندیشیدن و تفکر کردن چون هر پیشه دیگری، یک پیشه خاص می‌شود که تعداد بسیار کمی از مردم به آن اشتغال دارند. در این پیشه کسانی فعالیت می‌کنند که فکر و خرد عامه را تجهیز می‌نمایند... فقط بخش کوچکی از معرفت افراد معمولی ناشی از مشاهده و تفکر شخصی است. باقی حاصل کار کسانی است که حرفه آنها ساختن و آماده کردن تفکر برای بازار است، همان‌طور که کفش‌ها و جوراب‌ها را دیگر پیشه‌وران آماده کرده و روانه بازار می‌سازند.

ساموئل جانسون (۱۷۸۴-۱۷۰۹)

جانسون، فرزند یک کتابفروش اهل لیچ‌فیلد بود. او قبل از آنکه به دانشگاه آکسفورد برود بسیار پرمطالعه بود. اما به دلیل ضعف مالی مجبور شد تا از مطالعاتش کناره بگیرد. سرانجام در سال ۱۷۶۴ به دریافت درجه دکتری نائل شد و از به دست آوردن عنوان «دکتر جانسون» خرسند گردید.



جانسون نسبتاً در گمنامی زندگی و کار کرد. او قبل از اینکه در سال ۱۷۳۷ در لندن، جایی که به یک شخصیت برجسته ادبی تبدیل شد، سکنی گزیند، در بیرمنگام با روزنامه‌نگاری و ترجمه روزگار می‌گذرانید. از سال ۱۷۴۷ تا ۱۷۵۵ روی پروژه مورد علاقه‌اش، فرهنگ لغات زبان انگلیسی کار می‌کرد که خود به تنهایی برای آن بیش از ۴۰,۰۰۰ مدخل نوشت. استفاده فراوان او از نقل قول‌های ادبی واقعاً نوآوری بود. فرهنگ لغت جانسون تا قبل از انتشار فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد در سال ۱۸۸۴ معتبرترین فرهنگ لغت بود.



در سال ۱۷۶۳ جوانی بلندپرواز اهل اسکاتلند؛ جیمز باسون (۱۷۴۰-۹۵) خصوصاً برای این به لندن مسافرت کرد تا با این مرد بزرگ آشنا شود.

من او را با نوشتن کتاب
زندگی ساموئل جانسون (۱۷۹۱) که
فصل بیست سال دوستی بی‌نظیر
بود، باورانه ساختم.

جانسون در سال ۱۷۶۴ «کلوپ» را بنیاد نهاد. در آنجا او از مجالست مردانی چون سِر جاشوئا رینولد نقاش، ادموند برک که عضو پارلمان بود و الیور گلد اسمیت نماینده نویس بهره‌مند گردید.

اسمیت به کلوپ ادبی دکتر جانسون می پیوندد

در بهار سال ۱۷۷۳ آدام اسمیت با آنچه به گمانش دست نویس کاملی از کتاب ثروت ملل بود، به لندن رفت. در آنجا با دکتر جانسون، ادmond برک و ادوارد گیبون، دیوید گریگ، سرجانسون رینولدز و اولیور گلدسمیت در میهمانی های شام شرکت کرد.



بنیامین فرانکلین (۱۷۹۰-۱۷۰۶)

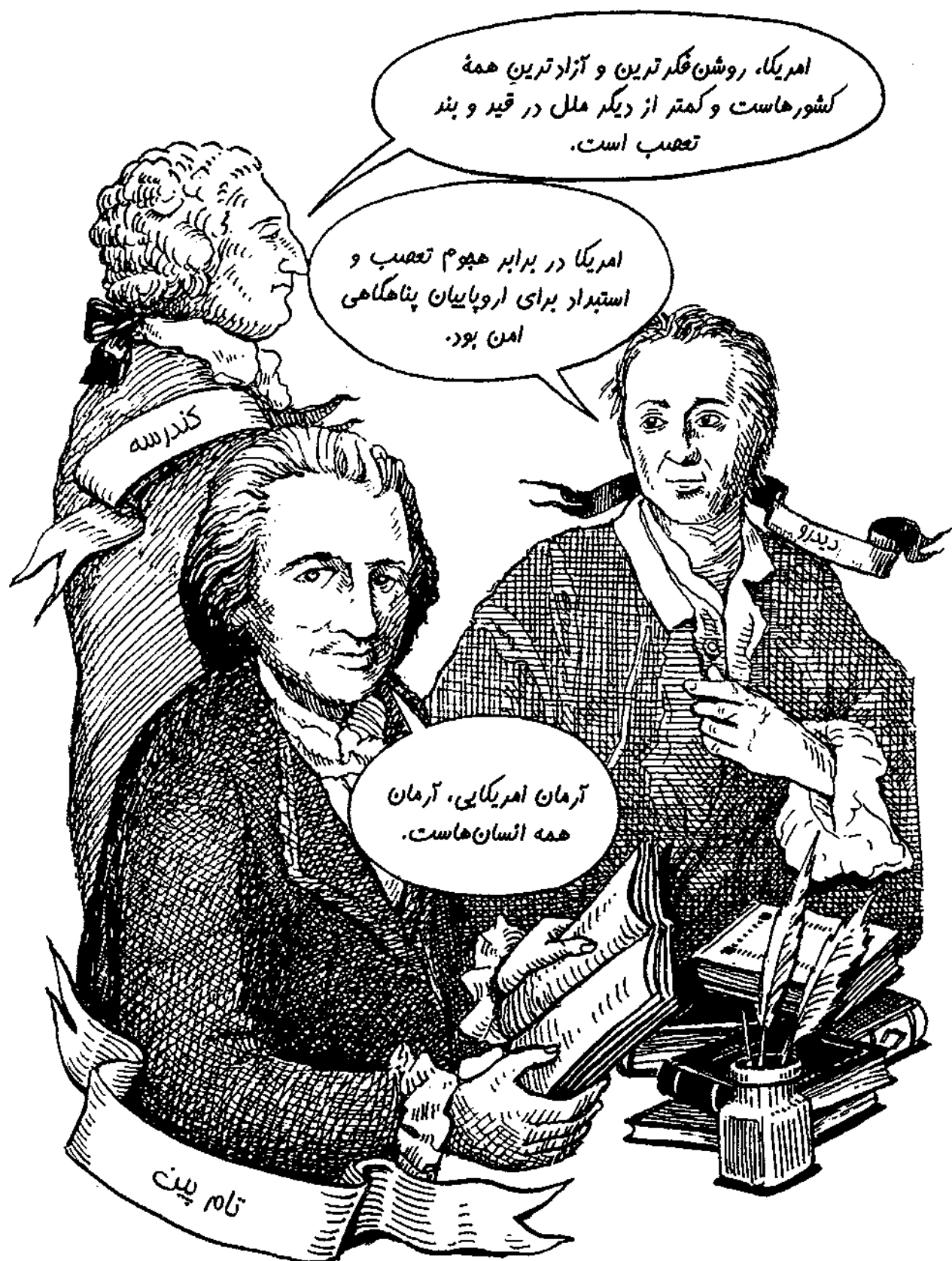
بنیامین فرانکلین در نوع خود نمونه‌ای عالی برای دوره‌ی روشنگری بود. او یک دهاتی (= بدوی نجیب) و فردی خود آموخته بود که دانشمندی سرشناس شد. دانشمندی که به همه چیز علاقه‌مند بود. آزمایش‌های او درباره‌ی رعد و برق پیش از اینکه توانایی‌های جدید علم و تکنولوژی، اذهان را به خود معطوف کنند، اهمیت بسیاری یافت. در طی چند دهه فرانکلین کتاب روزنگار ریچارد بیچاره را منتشر کرد. این اثر محل تلاقی‌ای بود میان یک دایرة‌المعارف، یک مجله و مجموعه‌ای از داستان‌هایی که هدف آن خود آموزی بود.



پیش از آنکه انقلاب امریکا ذوق و شوق و تحسین فیلسوفان در اروپا را برانگیزد، فرانکلین در محافل پاریس به عنوان یک فیلسوف و دانشمند واقعی شناخته شده بود.

انقلاب امریکا

ایمان خوش بینانه و بی حد و حصر به پیشرفت و فرصت مساوی برای همه، خانه قرن هیجدهمی خود را در امریکا بنا نهاد. به نظر می‌رسید که این خانه، تجسم عملی روشنگری بود.



انقلاب امریکا

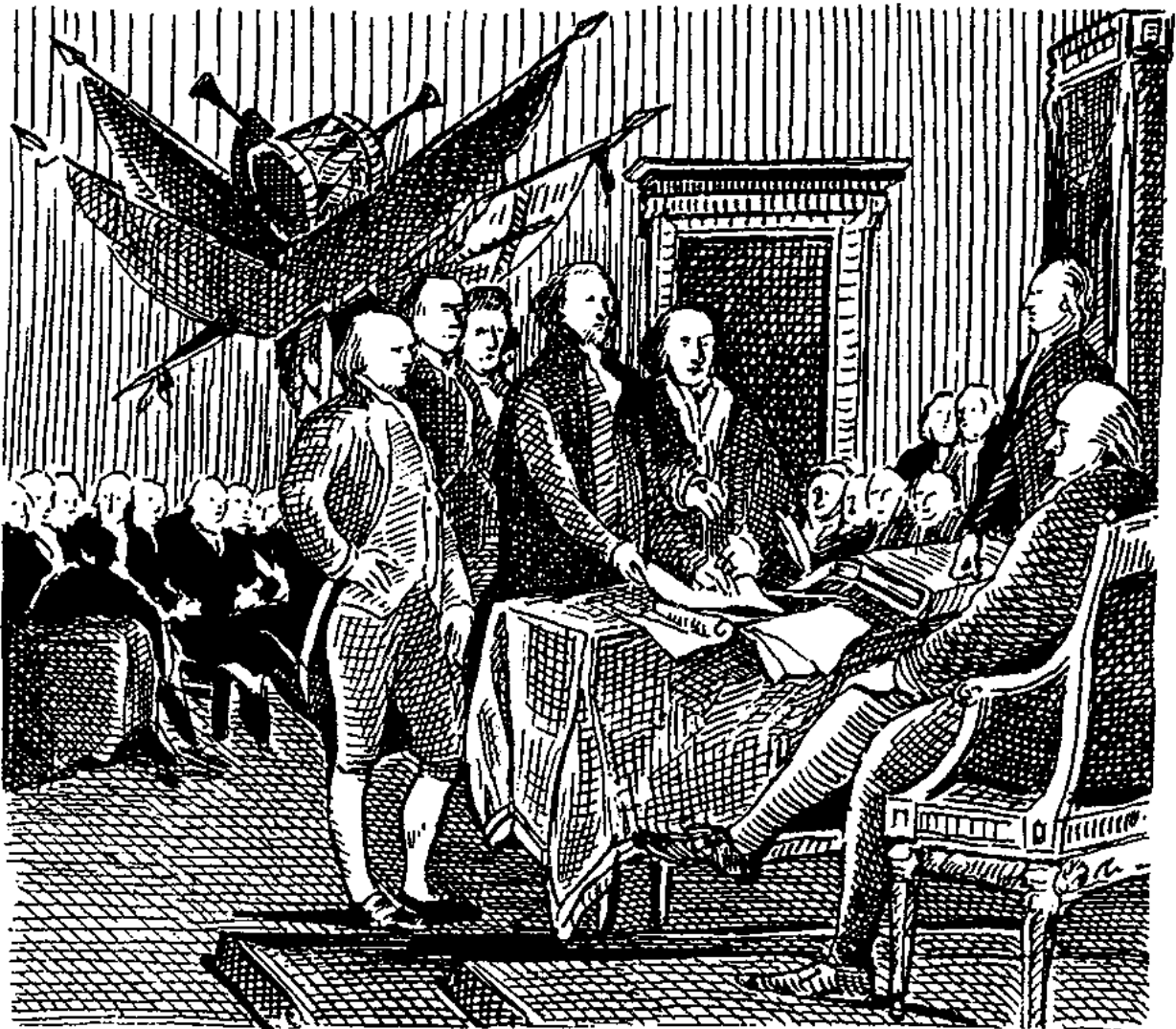
ایمان خوش بینانه و بی حد و حصر به پیشرفت و فرصت مساوی برای همه، خانه قرن هیجدهمی خود را در امریکا بنا نهاد. به نظر می‌رسید که این خانه، تجسم عملی روشنگری بود.



اعلامیه حقوق بشر

مردم مستعمرات امریکایی، آشوب‌گرانی ناراضی بودند. برای چندین دهه آنان منطقاً اعتراض‌نامه‌هایی متفکرانه برای دولت انگلستان ارسال می‌کردند و خواهان آن بودند که به آنان نیز همان حد از آزادی که یک شهروند انگلیسی از آن برخوردار است، اعطا شود.

آنها در عمل برای به دست آوردن استقلال به سمت جنگ کشیده می‌شدند. اعلامیه استقلال با آن بیان پرطنین و فراموش‌ناشدنی‌اش، تعبیر نهایی همان اصولی بود که پیشتر جان لاک در زمان «انقلاب باشکوه» انگلستان بیان کرده بود.



«ما این حقایق را بدیهی می‌انگاریم که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و خالق متعال به آنها حقوقی ابدی اعطا کرده است: حق حیات، حق آزادی و حق جستجوی سعادت.»

جان لاک فقط از حق حیات، آزادی و مالکیت سخن گفته بود. اما در سرزمین خوشبختی حتی آنانکه حداقل امکانات و دارایی در اختیار دارند هم می‌توانند سعادت خود را جویا باشند. انقلابیون ناراضی امریکا بسیار خوش اقبال بودند. آنان هیچ‌گاه صحنه‌های فقر و فلاکت و بیکاری گسترده را به چشم ندیدند. در جهان نو حتی فقرا و ضعفا نیز می‌توانستند از نتیجه زحمات‌شان بهره‌مند شوند و از فلاکت و بدبختی رهایی یابند.

بنیامین فرانکلین وقتی وضعیت فقرای پاریس را مشاهده کرد. بارها به «خوشبخت بودن نیوانگلند اندیشید».

پای که همه انسان‌ها مالک
مطلق هستند، حق رأی دارند، در
قانه‌های تمیز زندگی می‌کنند و غذا و
طعام فراوان در اختیار دارند.



در دنیای قدیم، از میان بیست میلیون نفر، نوزده میلیون نفر در هر شرایط و اوضاع و احوال انسانی‌ای که در نظر بگیرید، از مفلوک‌ترین فرد کل ایالات متحده بدبخت‌تر و مفلوک‌تر بودند.

فقر و بردگان

این دنیای جدید بدون فقیر نبود. در واقع پدران بنیادگذار این جهان جدید متقاعد شده بودند که تمایز میان فقیر و ثروتمند تمایزی است ابدی. آنان خود را مجاز می‌دانستند که در کنار پیگیری انقلاب بر این اعتقاد بمانند. بعدها در جریان انقلاب فرانسه خواسته‌ها و نیازهای قشر پایین جامعه باعث تسریع در وقوع دوران وحشت شد.



توماس جفرسن نویسنده اصلی حقوق بشر چون دیگر دوستانش که از بنیادگذاران امریکا محسوب می‌شدند، یک برده‌دار بود. اما برده‌داری در سرزمینی که بر مبنای حقوق بشر بنا شده بود او را عذاب می‌داد.

من وقتی فکر کردم که فقط خداوند است که عدالتش فرو نخواهد نشست بر خود لرزیدم. مناسبات میان ارباب و برده، مناسبات خودکامگی است. در لوح ایمان آدمیان هیچ چیزی آشکارتر از این حک نشده که این مردم - بردگان - باید آزاد باشند.

محکومیت برده‌داری

برخی از نمایندگان روشنگری از مونتسکیو الگو گرفتند و برده‌داری را به عنوان عملی دون شأن انسان متمدن و مخالف با اعتقاد روشنگرانه دربارهٔ انسانیت، به طور کلی محکوم کردند.

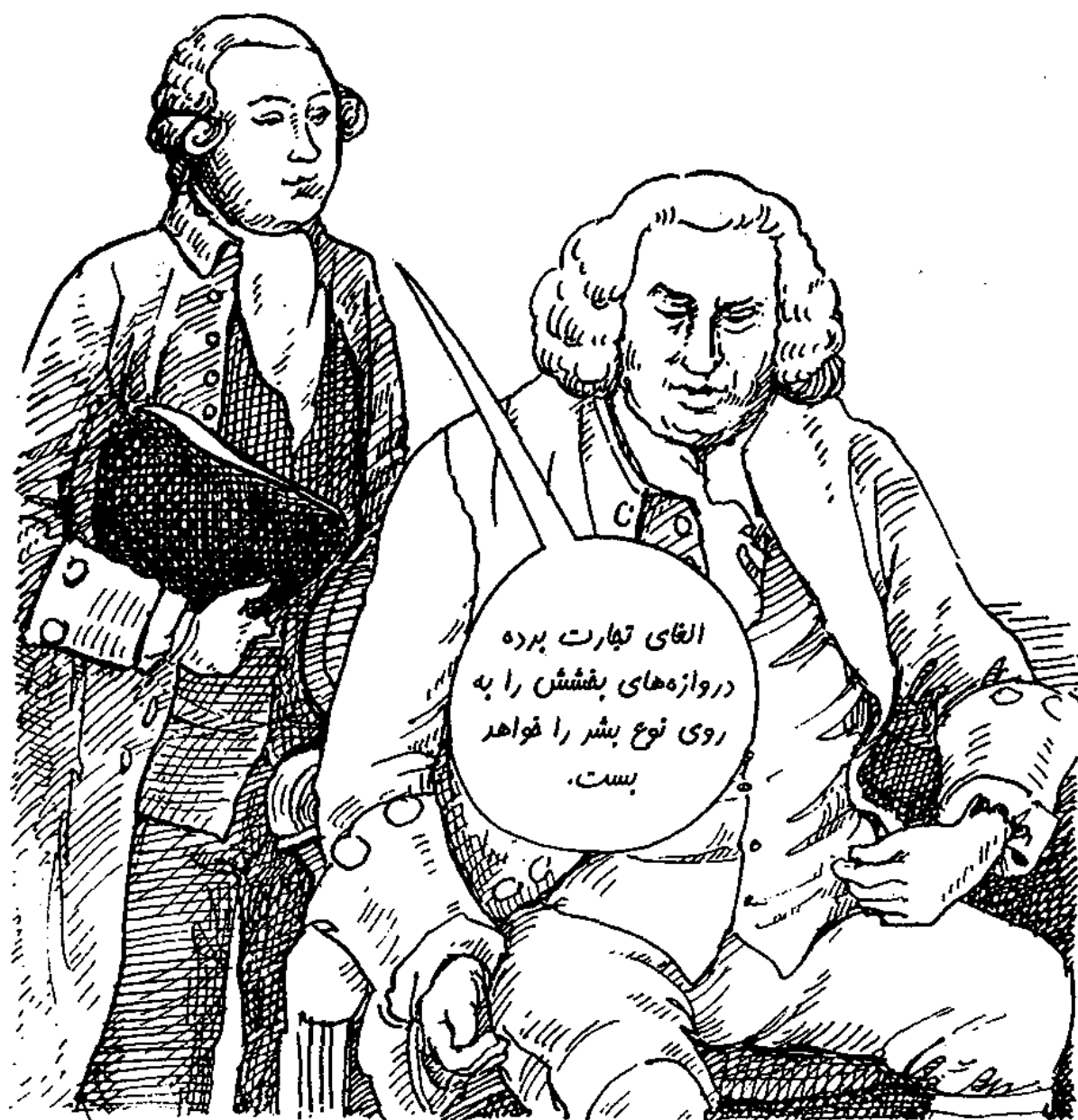


اما اصولی‌ترین اعتراضات به برده‌داری از سوی مبلغان کواکر، متودیست و انگلیکن صورت گرفت. اینان برده‌داری را گناه می‌دانستند و محکوم می‌کردند. در سال ۱۷۸۷ جامعهٔ الفاگران برده‌داری در بریتانیا تأسیس شد و سال بعد نیز به پیروی از آن، انجمن دوستان سیاهان در فرانسه تشکیل شد.

دفاع از برده‌داری

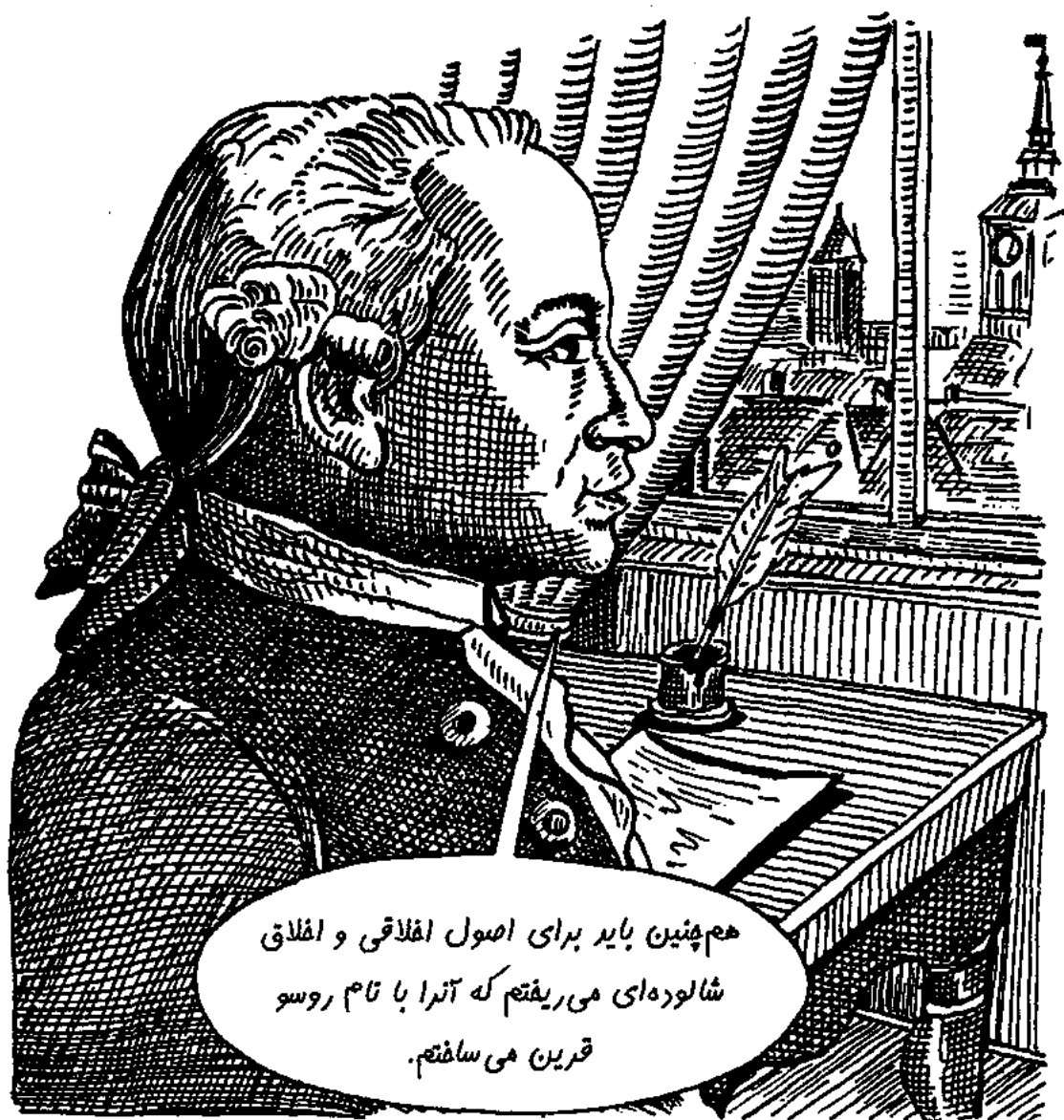
در تمام بخش‌های جامعه دفاع از برده‌داری بسیار معمول‌تر از آن چیزی بود که عموماً به نظر می‌رسید. جیمز باسول پس از آنکه اعتراضات ساموئل جانسون را دربارهٔ برده‌داری یادآور شد، محترماً «جدی‌ترین مخالفت خود را علیه نظر ساموئل جانسون در خصوص تجارت برده» بیان کرد:

«برانداختن وضعیتی که در همه اعصار خداوند مُعین ساخته و انسان به آن پرداخته است نه تنها برای طبقه کثیر و بی‌شمار همشهریانمان به این معناست که آنان مرتکب سرقت شده‌اند بلکه علاوه بر این برای وحشیان افریقایی بستمی فوق‌العاده محسوب می‌شود. برده‌داری برای آن افریقایی‌هایی که به این درجه می‌رسند به معنی رهایی از قتل، کشتار و اسارت غیرقابل قبولی است که در کشور خود به آن دچار هستند و نیز به معنی ورود به زندگی بسیار خوشایندتری است. به‌ویژه هم‌اکنون که گذر آنان از هند غربی به صورتی انسانی تنظیم شده است.»



ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)

روشنگری آلمانی با اینکه یک روشنگری متأخر بود اما غولی در فلسفه به نام ایمانوئل کانت به وجود آورد. او در سنتی از مابعدالطبیعه آغاز به کار کرد که به لحاظ تجربی برای فیلسوفان فرانسوی مردود بود. آرای کانت در کتاب فوق‌العاده مهم نقد عقل محض (۱۷۸۱) تکمیل شد؛ کتابی که محدودیت‌های متافیزیک را نظام‌مند کرد و مبنایی انتقادی برای معرفتی که ما از علوم طبیعی به دست می‌آوریم، فراهم آورد.



کانت تلاش کرد تا تنش را که منجر به جدایی روسو و اصحاب دایرة‌المعارف شده بود، رفع و رجوع کند. اما این تنش در تفکیک مطلق که کانت میان معرفت علمی - محدوده پدیدارها (فنومن) یا نمونها و حوزه درونی (نومنی) قانون اخلاقی قائل شده بود، همچنان محسوس باقی بود.

تفقد کانت به عقل، صلح و پیشرفت و گستره محض تحقیقاتی‌اش، او را در ردیف برجسته‌ترین فیلسوفان قرار می‌دهد. اما آنچه ممیزه آلمانی کار انتقادی کانت می‌باشد و کاملاً با آرمان فیلسوفان متفاوت است این است که او می‌خواهد یک دستگاه فلسفی کامل و جامع بیافریند. کانت فکر می‌کرد که در نتیجه کار او، زدودن سیستماتیک تمام گمراهی‌های متافیزیک پیشین، حال حقیقت به صورت هدفی درآمده بود که «تا پیش از اتمام قرن ۱۸» قابل دستیابی بود.



تنها، راه انتقادی است که هنوز باز می‌باشد. اگر خوانندگانم بتوانند با مهر و صبر در این راه همراه من گام بردارند می‌توانند حکم‌کنند که آیا... آنچه که قرن‌های بسیاری نتوانستند بدان دست یابند یعنی ارضای کامل عقل انسانی درباره آنچه که همواره کنجکاوی انسان را درگیر کرده است، تا قبل از پایان قرن حاضر قابل دستیابی هست یا نه.

روشنگری چیست؟

در سال ۱۷۸۴ روشنگری تقریباً صدساله شد. یک مجله آلمانی موسوم به برلینیش مونتاتس شریفیت از خوانندگانش خواست تا به این پرسش پاسخ دهند: روشنگری چیست؟ (Was ist Aufklärung?). بسیاری از روشنفکران آلمانی از جمله ایمانوئل کانت که آن روزها به عنوان استاد فلسفه شهرت داشت، به این پرسش پاسخ گفتند. روشنگری رهایی انسان است از ناپختگی‌ای که خود مسبب آن است. در اینجا ناپختگی یعنی ناتوانی انسان در اینکه بدون هدایت دیگری، هوش و استعداد خود را به کار گیرد.



«جرات کن که بیندیشی! جرات کن که از عقل خویش استفاده کنی! شجاعت استفاده از عقل خودت را داشته باش!» به نظر کانت این شعار روشنگری است. کلمات کانت بینشی را جمع‌بندی کرده و ارائه داده است که بسیاری از روشنفکران و دانشمندان برجسته قرن هیجدهم در آن سهم دارند. و او باز می‌پرسد که: کدام محدودیت سیاسی مانع روشنگری است؟ استفاده همگانی از عقل یک فرد باید همواره آزاد باشد، و این امر به تنهایی، روشنگری را به میان انسان‌ها خواهد برد.



اگر از ما پرسند: «آیا ما در دوره‌ای روشنگرانه زندگی می‌کنیم؟» پاسخ منفی است، اما در حقیقت در عصر روشنگری زندگی می‌کنیم.

ضدِ روشنگری

توفیق روشنگری چنان عظیم بود که در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم مشکل می شد کسی را یافت که افق فکری آن را از آن خود نداند و تحت تأثیر القائات آن نباشد. به همین دلیل نسبت به عقل باوری عصر روشنگری نه تنها از سوی مذهب ارتدکس بلکه از سوی خدا شیفتگانی آینده‌نگر چون هامان و بلیک، یعنی افرادی که خود مدّت‌ها تحت نفوذ و تأثیر آن - اگرچه نامحسوس - بودند، واکنش‌هایی نشان داده شد.

هیچکس به اندازه ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷) در مخالفت با خردباوری شایع سرسخت نبود. او همانقدر نسبت به انقلاب فرانسه ذوق‌زده بود که از انقلاب صنعتی دلواپس و نگران. او «کارخانه‌های شوم و شیطانی» و فلاکت بشری را که تودهٔ انبوه کارگران صنعتی آنرا وخیم می‌کرد، سخت محکوم می‌نمود. در سال ۱۷۸۹ ویلیام بلیک کتاب «ازدواج بهشت و جهنم» را منتشر کرد؛ کتابچه‌هایی منظوم و تند دربارهٔ حکمتِ ضدّ عقل‌گرایانه.



بلیک در تفسیری که از کتاب گفتارهای سرجانسون رینولدز ارائه داد، علیه طرز برخورد روشنگری با تخیل، به شدت و حرارت عکس العمل نشان داد. به نظر بلیک، رینولدز به کتاب ادموند برک به نام رساله دربارهٔ متعالی تکیه کرده بود که آن رساله نیز به نوبه خود بر فلسفه بیکن و هیوم مبتنی بود.



آنها الهام و شهود را مورد تمسخر قرار می دهند. الهام و شهود اقامتگاه ازلی و ابدی من بوده، هست و امیدوارم که همچنان بماند... برای انسان پرشور و شوقی مثل من روی هم رفته همه چیز اوست... فلسفه بیکن انگلستان را ویران، و هنر و علم را نابود کرد.

«... باشد که خدا ما را از یکسونگری و خواب نیوتنی حفظ کند.»

ویلیام بلیک در نامه ای به توماس باتس، ۲۲ نوامبر ۱۸۰۲.



زبان تند و ویرانگر پنداره‌های بلیک نشان می‌دهد که او به وجود جامعه‌ای پی‌برد که به طور خطرناکی ماشینی شده است؛ جامعه‌ای که اندیشه‌های ماتریالیستی و جبرانگاران‌اش، آدمی را تا حد یک ماشین تنزل داده است.

«به مدرسه‌ها و دانشگاه‌های اروپا نظر می‌کنم، و در آنجا دستگاه ریسندگی لاک را می‌بینم، که الیافش را چرخاب‌های نیوتونی می‌شویند؛ با چرخه‌های سنگینی که به دور هر طایفه می‌پیچند پارچه‌ها را رنگ سیاه می‌زنند. کار بی‌رحمانه چرخ‌های بسیاری را می‌بینم، چرخ‌هایی بدون چرخ، با داندانه‌های ظالمانه‌ای که به اجبار یکدیگر می‌گردند.»

جورج هامان (۱۷۳۰-۸۸)

در سال ۱۷۶۸، کانت در باغ یکی از دوستانش به نام مستر گرین واقع در کونیگسبرگ، که تاجری اهل انگلستان بود، گفت که ستاره‌شناسی به چنان درجه‌ای از کمال رسیده‌است که دیگر هیچ فرضیه جدیدی در آن ممکن نیست. کانت که ذهنیتش کاملاً معطوف به نظم بود، می‌توانست این امر را مورد تأیید قرار دهد که علم ظاهراً از عالم - حتی از آنچه که از دوردست‌های کیهان می‌رسد - راز زدایی می‌کند. جورج هامان یکی دیگر از دوستان کونیگسبرگی کانت، نه تنها با پیشرفت مخالف بود بلکه - تقریباً مانند بلیک - می‌خواست آنرا به تمامی ویران کند.

هامان این «جادوگر شمال» به تمام اصول مرام روشنگری حمله‌ور شد. او خود را چونان داوودی می‌انگاشت که می‌بایست علیه جالوت روشنگری بایستد. هامان حقیقتاً مدافع عقل ستیزی بود؛ به همین خاطر فیلسوف دانمارکی سورن کی‌یرکگارد (۱۸۱۳-۵۵) او را بسیار ستایش می‌کرد.

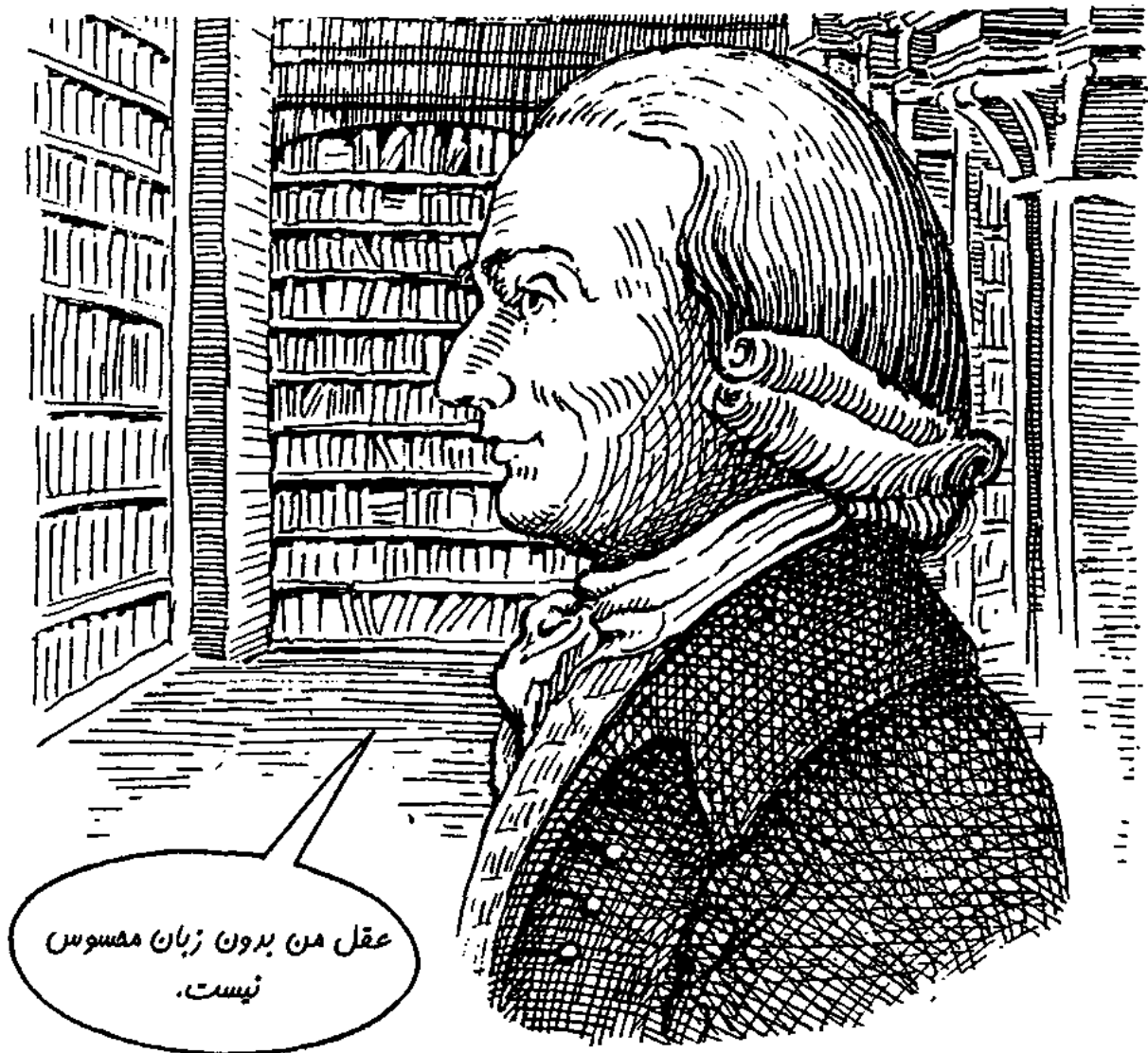


من به بهترین اثبات‌های فلسفی چونان دختر عاشقی که به نامه‌ای عاشقانه چشم دوخته است با حالتی توأم با لذت و سوءظن، می‌نگرم. (هامان در نامه‌ای به کانت)

زبان، ارغنون* عقل

در حالی که بلیک به خاطر اینکه روشنگری مقام خیال را تنزل داده بود، خشمناک بود، جورج هامان بر این نظر بود که روشنگری با غفلت از نقش زبان، خود را مسخره کرده است.

بیکاره‌های عاطل و باطل، دربارهٔ این صحبت می‌کنند که خرد باد هوایی بیش نیست،... نه تنها اساساً توانایی اندیشیدن بر زبان متکی است بلکه زبان منشأ سوء تفاهم‌های عقل با خودش نیز هست.



تقریباً به این سؤزن رسیده‌ام که تمامی فلسفهٔ ما، بیشتر از آن که دربارهٔ عقل بوده باشد، دربارهٔ زبان بوده است؛ و می‌پندارم که بدفهمی لغاتِ بیشمار و شخصی شدن تجزیده‌های دلخواهی، جهانی از مشکلات را به وجود آورده است که همانقدر که ابداع آنها بیهوده و واهی است، تلاش برای حل‌شان نیز عبث است.

* ارغنون (Organon) روش یا ابزاری برای تجسس

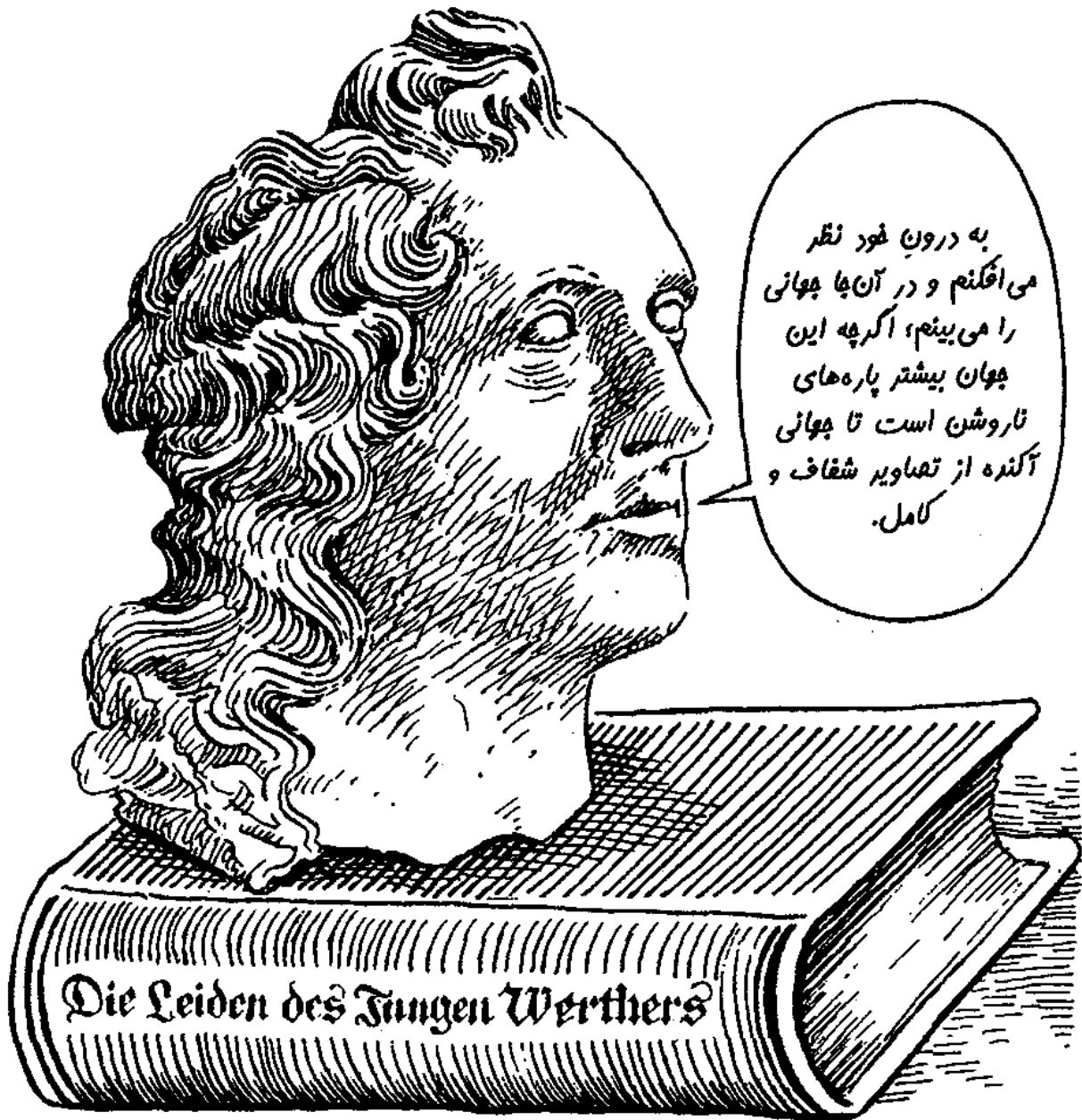
طوفان و تشویش

علی‌رغم تشویق و ترغیب فردریک دوم پروس، روشنگری نتوانست در املاک تکه تکه شده امیرنشین‌های آلمانی‌زبان، پیشروی کند. وقتی که روشنگری به آن سرزمین‌ها وارد شد گروهی از «جوانان عصبانی» که با شور و هیجان و احساسات باب مخالفت و آشوب را گذاشته بودند، در طلیعه آن قرار داشتند. امروزه این گروه را تحت عنوان جریان اشتهروم اوند درانگ (= طوفان و تشویش) می‌شناسند، نامی که از نمایشنامه فردریک کلینجر (۱۸۱۳-۱۷۵۹) با عنوان پریشانی، یا طوفان و تشویش *Wirrwarr, oder Sturm und Drang* - اتخاذ شده بود. پیش از آن، این جریان با نام *Geneiezeit* (عصر نبوغ) شناخته می‌شد. این جریان با کتاب *Sokratische Denkwürdigkeiten* (۱۷۵۹) نوشته هامان آغاز شد و فقط برای دوران کوتاهی در دهه ۱۷۷۰ به شکوفایی رسید.



احساساتی مرا در هم کوبیده است که هرکس دیگری را نیز از پا درمی‌آورد. انگار هر لحظه می‌خواهم انسانیت و همه آنان که زندگی می‌کنند و نفس می‌کشند را به ورطه آشوب و هرج و مرج بیافکنم تا در کام آن فرو روند و در پی آنان خود را نیز در آن میانه بیاندازم.

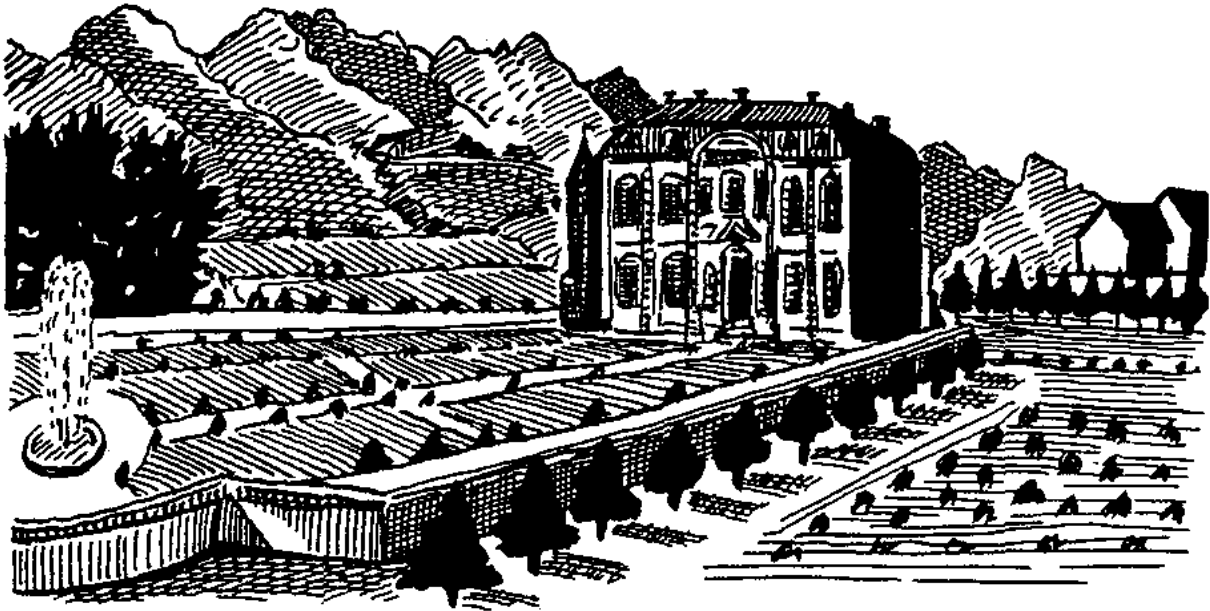
مهم‌ترین رمان جریان طوفان و تشویش، کتاب اندوه‌های وردر جوان اثر یوهان ولفگانگ فن گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) بود. وردر قهرمان مالیخولیایی و در معرض خودکشی این داستان، بیشتر اروپای فرهیخته را درنوردیده بود.



آن رمان و جریان به عنوان یک کل عمیقاً تحت تأثیر روسو قرار داشت. جوانان نحل طوفان و تشویش، عقل‌گرایی فیلسوفان عصر روشنگری را تحقیر می‌کردند و اخلاق‌گرایی روسو و دین طبیعی او را می‌پسندیدند. به تدریج با سالمند شدن این گروه، نمایندگان سرشناس آن به غول‌های عظیم مکتب کلاسیسیسم آلمانی تبدیل شدند و نسل جوان‌تر نویسندگان (که در همان محافل قاطی آنان بودند) مکتب رومانتیک آلمانی را تشکیل دادند.

ولتر در فونه

سرمایه‌گذاری‌های هوشمندانه ولتر و نیز توفیق او در مقام یک نویسنده او را به مردی ثروتمند بدل ساخته بود. او دوباره برای زندگی به فرانسه بازگشت، اما محل سکونتش را نزدیک به مرز انتخاب کرد تا گریختن از فرانسه برایش سهل باشد. او در ملکش واقع در فونه، کاخی باشکوه ساخت.



ولتر از سال ۱۸۶۰ در فونه کاخ‌نشین شد و مانند همهٔ کاخ‌نشینان، بارعام می‌داد و از تمام کشورها به دیدار او می‌آمدند. او به پدیده شگفت‌انگیز اروپا بدل شده بود، هر توریست با فرهنگ در سفرش به دور اروپا دیدار ولتر را «ضروری» می‌انگاشت. ولتر به امید ایجاد جامعه متحول کارش را ادامه داد و با آثارش خصوصاً با انتقادات شدید در قالب کتابچه‌های کوچک و ارزان، رساله‌ها و گفتارها، مقالات روزنامه‌ای و گزارش‌ها و نقدهایش، عموم مردم را بمباران [فرهنگی] نمود.



هیچ‌وقت مجموعه‌های بیست جلدی در قطع رحلی، انقلاب به وجود نمی‌آورند از کتاب‌های کوچک باید هراس داشت. کتاب‌های جیبی قابل حمل که پیشیزی قیمت ندارند. اگر انجیل ۱۲۰۰ سکه قیمت می‌داشت، هرگز مسیحیت تأسیس نمی‌شد.

عفو بین المللی یک تنه

از ولتر حدود ۱۵ میلیون لغت به ما رسیده است. با این مقدار از کلمات می توانستیم تقریباً بیست کتاب مقدس بسازیم. ولتر، آنچنان که آشکار است، صرفاً یک اهل قلم نبود. از این حیث او از مونتسکیو، دیدرو و روسو که می خواستند اذهان را فقط از طریق آفاشان روشن کنند و برانگیزانند، ممتاز بود.

قلم بر بی گناه خون مرا به جوش می آورد، ستم مرا عصبانی و موافقم می کند.

بزرگترین کار من این است که اندکی در دنیا نیکی کرده ام.



ولتر وقتی فهمید که در نزدیکی زمینش در فرنگ هنوز دهقانان خوش نشین وجود دارد و هنوز هستند کارگرانی که با زمین معامله می شوند به حمایت از آنان و برای آزادسازی آنها دست به قلم برد. علیرغم دفاعش از آزادی بیان و تسامح دینی، ولتر یک اصلاح طلب اجتماعی نبود. ولتر از هرکسی که قربانی بی عدالتی، تعصب و یا تحجر مذهبی شده بود دفاع می کرد. یکی از ستایشگران ولتر می نویسد که موضع او را در این جمله می توان خلاصه کرد: «من آنچه شما می گوئید را تقبیح می کنم اما در مقابل اینکه حق شما برای بیان آن پایمال شود، از شما دفاع خواهم کرد.»

ولتر می پرسد: «آزادی یعنی چه؟» و خود پاسخ می دهد: «یعنی درست اندیشیدن، پذیرفتن حقوق انسانی. هر وقت انسانها اینها را به خوبی دریافتند آنگاه می توانند به خوبی از آن دفاع کنند.»

اشخاص حقیر

مسأله رفتار توده‌ها موضوعی بود که ولتر - مانند همه فیلسوفان - درباره آن دو دل و مردد بود. دیدرو در آثارش درباره توده‌ها به عنوان یک حقیقت زندگی، منتخباتی ارائه کرده، که تأسف‌آور و ناامیدکننده است. خطرات و موقعیت‌های تعلیم و تربیت مسائلی را ایجاد کرده بود که حل کردن آنها به کنار، هیچ‌کس با آنها حتی رویاروی هم نبود. دیدرو مورخ سی‌ام اکتبر ۱۷۵۹ به سوفی ولاند نوشت: «مردم چنان وحشیانه و از روی ابله‌ی و فلاکت و با شدت بسیار درگیر این هستند که خود را از گمراهی‌های بی‌بخشند.» دیدرو در بهترین جای دایرةالمعارف برای بیان چنین مطلبی یعنی در مدخل «دایرةالمعارف» نوشت...

انواع گوناگون موجودات نه مجبور به پیروی از روح انسانی هستند و نه مجبور به شناختن آن. بیش از نیمی از ربع مسکون مملو از حیوانات دوپا است که در وضعیتی بس دهشتناک زندگی می‌کنند: وضعیتی که تقریباً همان وضع طبیعی آنان است؛ زندگی می‌کنند، می‌میرند، بدون اینکه به روح انسانی خویش پی ببرند.

در مورد افراد حقیر باید بگوییم که من کمترین توجهی به آنها ندارم، آنها تا ابد حقیر باقی خواهند ماند.



ولتر نمی‌توانست پیش‌بینی کرده باشد که این مردم حقیر که او آنها را - با آن همه رنج بسیار و فرهنگ پایین - در سال ۱۷۶۷ نادیده می‌گرفت، به‌زودی به نسل جمهوری‌خواه افراطی انقلاب فرانسه تبدیل شوند.

بحران نظام قدیم

در سال ۱۷۷۴ لویی شانزدهم جوان به تخت نشست. یکی از اولین انتصابات او آن - روبر ژاک تورگو (۱۷۲۷-۱۷۸۱) بود که جزء فیلسوفان محسوب می‌شد. او سابقه درخشانی در خدمات دولتی داشت. تورگو برنامه‌ای برای اصلاحات اقتصادی پدید آورد.



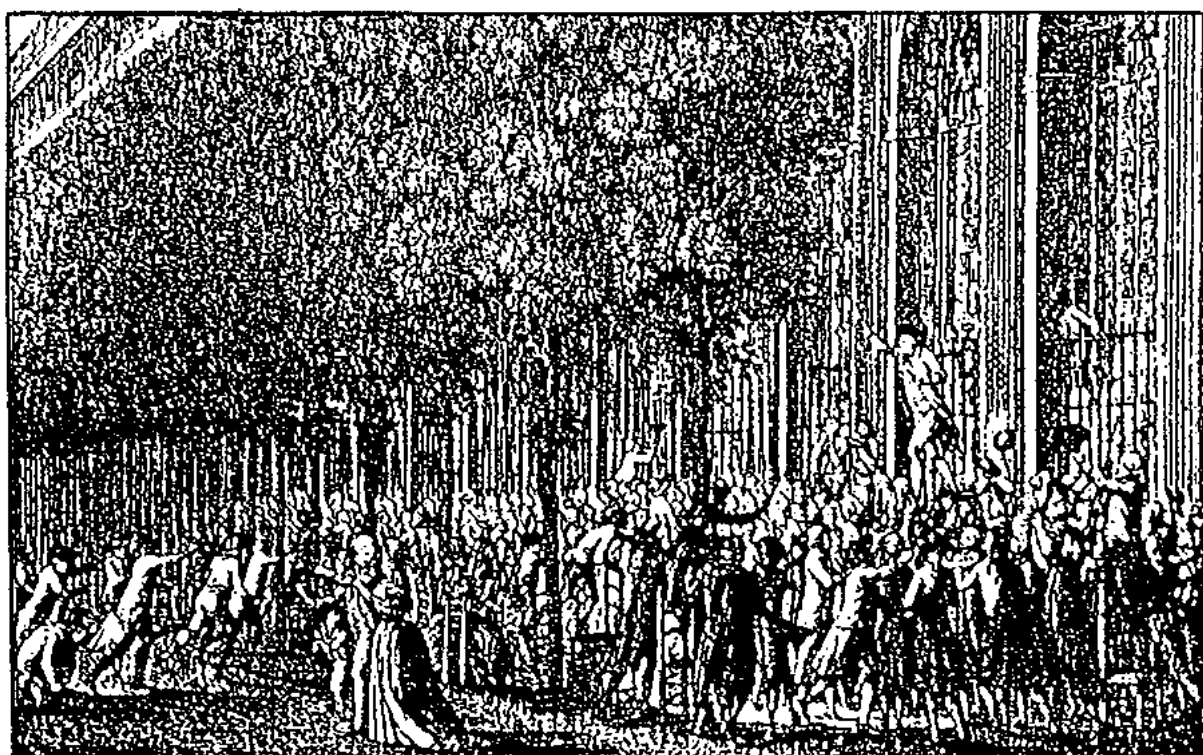
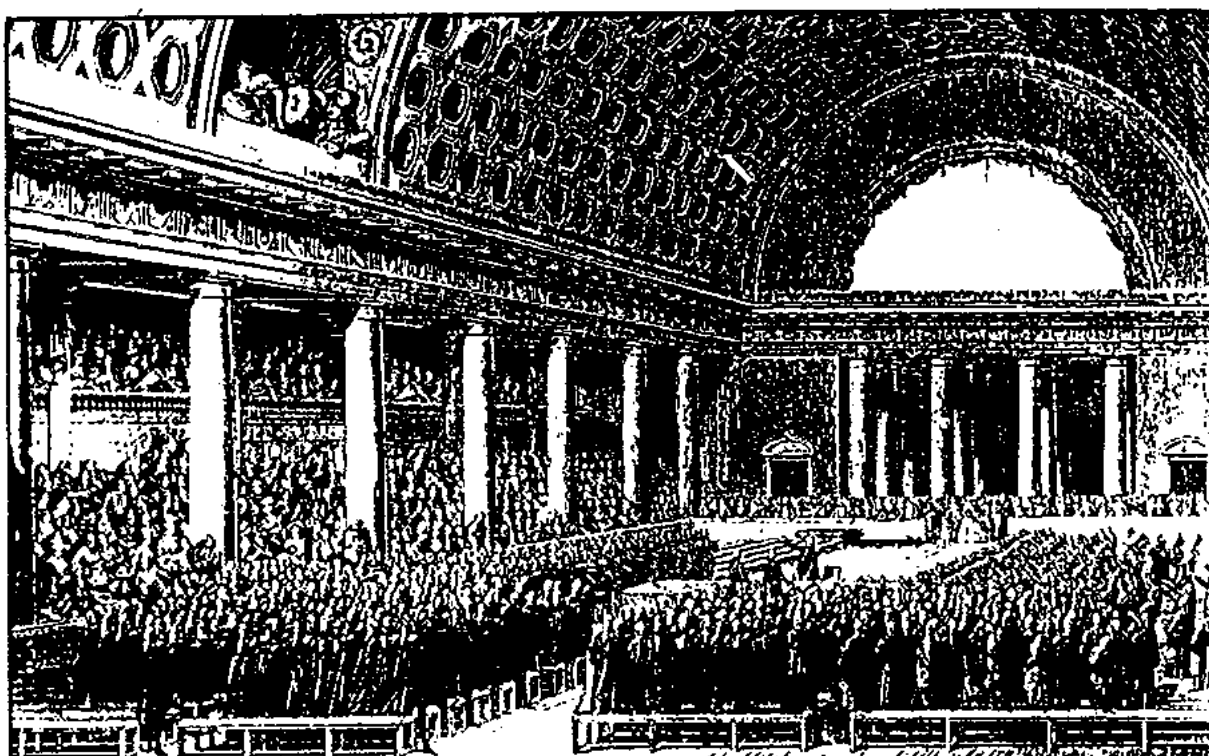
پیشنهاد می‌کنم که مالیات‌های دافلی، امتیازات صنفی، پارسنگین مالیات بر سر تاسر جامعه، همه را برداریم و به پروتستان‌ها نیز حقوق شهروندی اعطا کنیم.

هر فم آن نیست که نظم جامعه را برهم بزنم.

پس از گذشت کمتر از دو سال تورگو معزول گشت. فیلسوفان نگران و هراسان بودند. نیم قرن بود که تلاش می‌کردند تا با بحث انتقادی روح اصلاح را در فرانسه پیورانند. اما حال می‌دیدند که حتی فرد با نفوذ و محترمی چون تورگو هم نتوانسته بود در برابر نیروهای مرتجع دوام بیاورد. ولتر در این مورد گفته بود: «عزل چنین بزرگمردی، مرا خُرد کرد. از آن روز ننگین به بعد دیگر نه حوادث را پی‌گیری کرده‌ام و نه دیگر از کسی چیزی خواسته‌ام. بی‌صبرانه منتظرم که کسی بیاید و گردنمان را قطع کند.»

انقلاب فرانسه

در سال ۱۷۸۹ لویی شانزدهم با بحرانی اقتصادی مواجه شد. این امر او را مجبور کرد تا مجلس عمومی را احیاء کند؛ این مجلس، مجلسی ملی بود که سه قشر جامعه فرانسه در آن حضور داشتند: روحانیون، اشراف و مردم عادی. ۱۷۵ سال بود که مجلس عمومی تشکیل جلسه نداده بود. بحث و مشاجره دربارهٔ اینکه اداره این مجلس چگونه باید باشد، آشوبی عمومی به دنبال آورد که سرانجام منجر به یک حرکت انقلابی شد. عوام از حکومت جدا شدند و مجلس خود را تشکیل دادند.



در چهاردهم ژوئیه ۱۷۸۹ مردم پاریس به زندان باستیل یورش بردند و آنرا تسخیر کردند. در پایان ماه اوت، بساط امتیازات سنت فئودالی اشرافیت فرانسه جمع شده و «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» به قانون تبدیل شد. این اعلامیه، حقوق طبیعی انسان را مقدس و غیرقابل سلب اعلام کرد: ... «آزادی، مالکیت، امنیت و مبارزه با ظلم».



این اعلامیه به آرمان‌های عصر روشنگری اشاره می‌کرد و آنها را به همه جهان عرضه می‌داشت. در مدت ده سال آینده، انقلاب با تحركات شدید خود، فرانسه را به چالش و عذاب افکند و نیز مجبور شد تا در برابر حملات سایر قسمت‌های اروپا از خود دفاع کند. ناپلئون در سال ۱۷۹۹ به قدرت رسید و این بدان معنی بود که انقلاب - و همچنین میراث تغییر ماهیت داده عصر روشنگری - به فرجامی ناخوشایند انجامیده بود.

پایان عصر روشنگری

تعداد بسیار کمی از فیلسوفانی که جریان روشنگری را خلق کرده بودند، زنده ماندند تا انقلاب فرانسه را به چشم ببینند. انقلاب را اکثراً جوانان ایجاد کرده بودند و شکل نهائی آن را رهبران ژاکوبین‌ها مانند ماکسیمیلیان روبسپیر (۱۷۶۷-۹۴) و لویی آنتوان لئون دو سن ژوست (۱۷۶۷-۹۴) ترسیم نمودند که در حقیقت معماران دوره وحشت (۱۷۹۳-۹۴) به شمار می‌آیند؛ اینان به خیال خود پیرو و مرید روسو بودند.

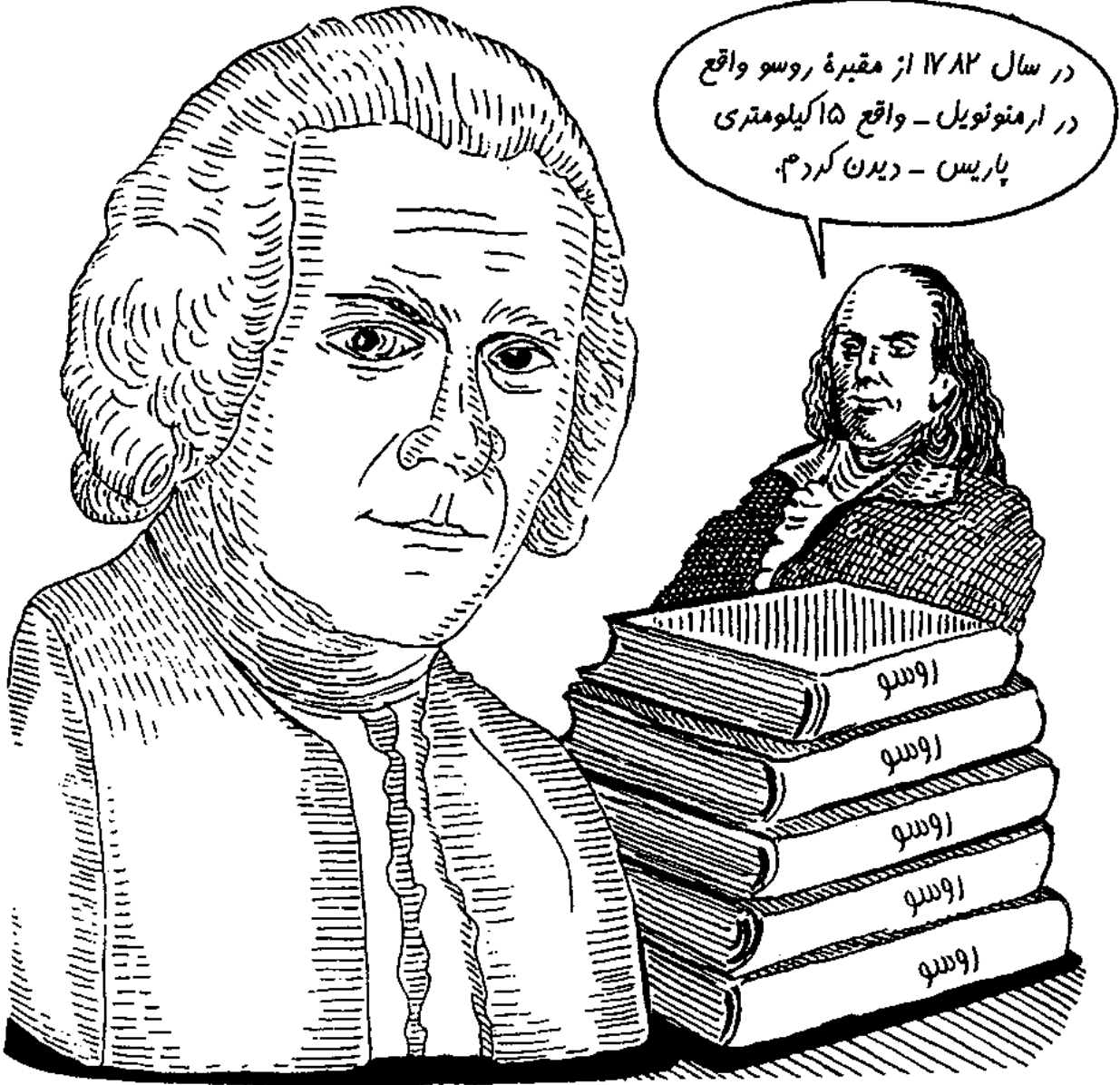
روبسپیر در سخنرانی خود در تاریخ هفتم ماه مه ۱۷۹۴ توضیح داد که چرا روسو علیه فیلسوفان فرهیخته و با فرهنگ یعنی کسانی که روسو مدعی بود همواره او را مورد اذیت و شکنجه قرار داده‌اند، کینه می‌ورزید.



روسو درباره فضیلت و «علم والای روح بسیط» نوشته بود. رمان او به نام امیل با این کلمات شروع می‌شود: «همه چیز خوب است اما به محض اینکه پیوندش را با صانع همه اشیاء قطع می‌کند، دیگر همه چیز به دست انسان‌ها تباہ می‌شود.»

تقدیس ژان ژاک

روسو که در تمام طول حیاتش منزوی افتاده بود با فاصله اندکی بعد از مرگ، در سال ۱۷۷۸ در هاله‌ای از ابدیت فرو رفت. مجسمه‌ای از او را در ژنو برپا داشتند. در سال ۱۷۸۱ مجموعه‌ای از آهنگ‌های او منتشر گردید و به نام بیوه او مبالغی به یتیمخانه‌ها اهدا شد. ملکه مری آنتوانت و بنیامین فرانکلین از جمله کسانی بودند که این منظور کمک مالی کردند.



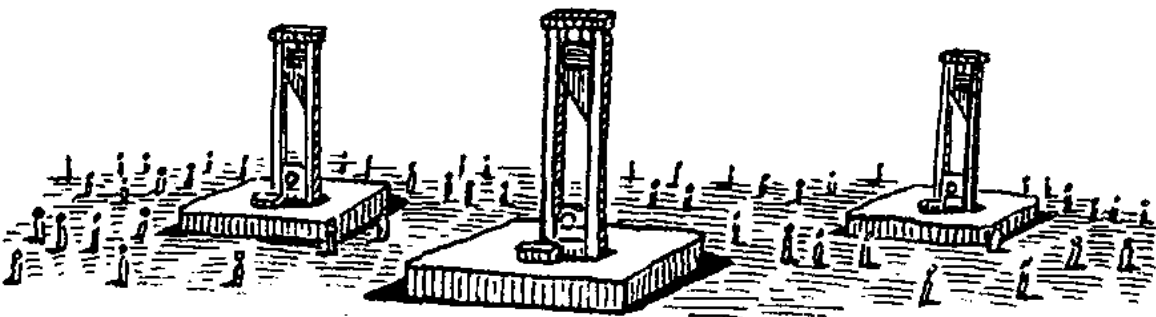
اعتقاد بیمارگونه‌ی وی به این که مورد آزار فیلسوفان حسود قرار دارد، خوراک انزوای نویسندگانی شد که داعیه‌داران ادبی پاریس به آنها توجهی نمی‌کردند. روسو خدای این طبقه پائین ادبی بود، طبقه‌ای که روبسپیر و دیگر رادیکال‌ها تجسم آن بودند. روسوی مطرود، حرمت شکسته و خانه به دوش اکنون مایه تسلای خاطر و پیامبر این جماعت شده بود.

جمهوری آرمانی

یکسال پس از سقوط باستیل، در جشن پیروزی در ۱۶ ژوئیه سال ۱۷۹۰، مجسمه نیم تنه ژان ژاک روسو در حالی که تاج افتخار بر سر داشت به همراهی ۶۰۰ دختر سفید جامه و دسته‌های سربازان که در نوک سلاح‌هایشان حمایلی از گل داشتند، از میان خیابان‌های پاریس عبور داده شد. در ماه اکتبر خاکستر او را از ارمونویل آوردند تا در پانتئون مجدداً به خاک بسپارند.



حرکت‌های سیاسی و مباحث اجتماعی در طی روندی به هم پیوند خوردند که اگرچه توسط فیلسوفان پیش‌بینی نشده بود، اما روندی بود ملهم از آنان. اما جنگ، انقلاب را از بیرون تهدید کرد و دادخواست‌هایی که تقاضاهای خشمگینانه فقرا را منعکس می‌کرد، از درون آنها آسیب‌پذیر ساخت. به زودی در برابر اصل بقای ملت هر اصل دیگر به درجه دوم اهمیت تنزل کرد. جمهوری، دموکراسی را به همراه آورد و کنترل باعث نرخ‌گذاری به نفع قشر ضعیف جامعه شد و دوره وحشت را علیه «دشمنان جمهوری» به راه انداخت.



علی‌رغم تندروی در تحلیل‌های فلسفی، روسو همه‌چیز بود جز یک فرد سیاسی. او از آشوب و شورش سیاسی‌ای که پیش‌بینی می‌کرد، در هراس بود. روبسپیر و سن ژوست که خود را هوادار و مؤمن به روسو می‌انگاشتند، فرانسه انقلابی را صورت‌تناسخ‌یافته‌ای از رؤیاهای روسو دربارهٔ آرمان شهر به شمار می‌آوردند. جمهوری در حال مبارزه، زادگاه جامعه «اخلاقی» جدید شد.



در فاصلهٔ آوریل تا ژوئن ۱۷۹۴، دادگاه انقلاب هزار و چهارصد نفر را به اعدام با گیوتین محکوم کرد.

برنامه روشنگری: تمام شده یا ناتمام؟

اصول روشنگری دربارهٔ نظم و پیشرفت، اعتماد به امکان کنترل طبیعت و تاریخ به دست انسان، اطمینان به عقل سلیم و یکسانی طبیعت انسانی، ممکن است پرطمطراق، سؤال برانگیز و حتی به طور خطرناکی گمراه کننده به نظر آیند. قرن نوزدهم که قرن خیزش رمانتیسیسم و انقلاب‌ها بود اصول روشنگری را به مسخره گرفت. بنا به عبارات مشهور ژان فرانسوا لیوتار، عصر پست مدرن خود ما شاهد فروپاشی آن «روایت‌های بزرگی» است که اصول عام را پاس می‌داشتند. حال، آیا برنامه روشنگری خاتمه یافته است یا هنوز نامختم است؟

سرتاسر اروپا انقلاب فرانسه را به منزله عمیق‌ترین بحران معنوی و فکری تجربه کرد. تفرقه و تضاد جایگزین معنای عزم مشترکی شد که مشخصه روشنفکری عصر روشنگری بود. گسست و شروع مجدد در رمانتیسیسم (و فلسفه هگل) روح یافت. قرن نوزدهم به واسطهٔ پارادایم‌های سوسیالیسم، پوزیتیویسم و تکامل باوری که تصور می‌رفت حقیقتاً «مدرن» هستند، تلاش خود را کرد که به «روایت بزرگ» وفادار بماند.

انسان‌های عصر روشنگری خود را مدرن نامیدند و اولین کسانی بودند که معنای آن را به تفصیل مورد تحقیق قرار دادند. مدرنیتهٔ آنان ناپختگی و معصومیتی کودکانه داشت. از انقلاب سال ۱۷۸۹ گرفته تا انقلاب‌های «بدون خون‌ریزی» سال ۱۹۸۹ و طی قرن‌ها استثمار، استعمار، جنگ و سلطه بر مستعمرات - مدرنیته چنان درگیر کشت و کشتار و ترور بود که اندوهبار می‌نماید. در اینکه در دهه‌های اخیر متفکران تلاش کرده‌اند تا با «پست مدرن» نامیدن خویش معنای جدیدی از معصومیت و بازیگوشی بیافرینند، جای هیچ تعجبی نیست.

نه! عصر ما، یک عصر روشنگری نیست؛ بنیادگرایی، آشوب، بدبینی و ترس ظاهراً سرتاسر زمین را فراگرفته است. اما ما همچنان فرزندان عصر روشنگری هستیم. وضع ما شاید پیچیده‌تر و منابع فکری ما چه بسیار اصلاح یافته‌تر هم باشد اما ما با معضلاتی روبه‌رو هستیم که برای دیدرو، ولتر و روسو معضلاتی آشنا می‌باشند. فقط کسی مثل دیدرو و همکارانش می‌تواند این را بفهمد که شخص باید جسارت روبرو شدن با مسائل و مشکلات را داشته باشد و به توانایی‌های خرد خود اعتماد کند و برای تجدید نظر و بررسی و نقد هر چیزی مهیا و آماده باشد.

«بحث اصلی فلسفه و تفکر انتقادی از قرن هیجدهم همیشه این بوده است که... عقلی که بکار می‌گیریم چیست؟ عوامل تاریخی آن کدامند؟ حدودش چیست و خطراتش کدام‌اند؟ میشل فوکو در مصاحبه‌ای به نام فضا، علم و قدرت (۱۹۸۲)

یورگن هابرماس، نظریه پرداز آلمانی علوم اجتماعی، احتمالاً جدی‌ترین مدافع تداوم اعتبار برنامه روشنگری در دوران معاصر است.

«اندیشمندان دوره روشنگری همواره به گزاف انتظار داشتند که علم و هنر نه فقط علوم طبیعی را به پیش خواهد برد، بلکه فهم عمیق‌تری از خود این علوم و جهان را نیز به دست خواهد داد. اخلاق پیشرفت خواهد کرد، عدالت نهادها و حتی سعادت وجود انسانی نیز محقق خواهد شد. قرن بیستم این خوش‌بینی را درهم کوبیده است... آیا تلاش ما باید این باشد که از اهداف عصر روشنگری هرچقدر هم که ضعیف باشند حفاظت کنیم یا آن که باید کل پروژه مدرنیته را موضوعی از دست رفته به شمار آوریم؟

هابرماس، «مدرنیته در برابر پست مدرنیته»
در مجله نیولفت کریتیک، شماره ۲۲ (زمستان ۱۹۸۱)

زیگمونت باومن، یک جامعه‌شناس لهستانی الاصل یکی از متعدد متفکران معاصر است که علیه هر شناخت عجولانه از خواست‌ها و حرف‌های عصر روشنگری اخطار می‌دهد. به نظر او «مدرنیسم» تاریخی است طولانی درباره آن طرز برخورد تلاش‌گرایانه روشنفکرانی که مدعی بودند قادرند برای کل جامعه قوانینی وضع کنند که بتواند مسائل و معضلاتی که مدرنیته پیش کشیده است را حل کند (یعنی مسائلی همچون تطور جامعه‌ای تجارت مدار، تکنیک‌زده و بخش بخش شده) به نظر باومن جستن «راه‌حل‌ها» و تکثیر قانون‌گذاران روشنفکر منشأ بسیاری از فجایع مدرنیته و از آن جمله نسل‌کشی‌هایی که قرن بیستم شاهد آن بود محسوب می‌شود. در توصیف باومن آنچه در پست مدرنیته مثبت است، آگاهی یافتن به این مسئله است که ما می‌بایست یاد بگیریم با تحولات اجتماعی و مسائل دائم‌التغییر زندگی سرکنیم و اینکه در این راه روشنفکران نقش کمرنگ‌تر ولی در عین حال مفیدتری به منزله مفسران سرگشتگی‌های انسانی و جهان سرگشته ایفا می‌کنند.

ما می‌توانیم مناسبات دوستانه‌تری با روشنگری داشته باشیم. اندیشه‌های تند پست‌مدرن، ما را به روشنگری بازمی‌گرداند، چه در این جریان می‌توانیم اساسی‌ترین مبانی روش خود را درباره فهم جهان تمیز دهیم. روشنگری نیز مانند دوران ما دوره‌ای بود که در طی آن، ثبات طولانی و باورهای مسلّم در حال اضمحلال بودند. الگوی عصر روشنگری همواره مورد نیاز ماست همان‌گونه که متفکرین روشنگری نیز به الگوهای رومی مورد علاقه‌شان مانند سیسرو و سِنِکا نیازمند بودند؛ وقتی افرادی مانند دیدرو و همکارانش در تلاش برای فهم این جهانی دنیای خویش بودند، شیفتگی خود را نسبت به اندیشه‌های متفکران ماقبل مسیحیت که در دوران زوال امپراطوری روم می‌زیستند به عیان بازگو می‌کردند. همان‌طور که منتسکیو یادآور شده بود: قدما «کتاب‌های زنده» هستند؛ آنها تاریخ را شناخته بودند در حالی که مدرن‌ها فقط - تا حدی - مالک تاریخ می‌باشند.

عصر دور فکری که به دوران اطلاق می شود که قرون
محدده و نوزده میلادی را در بر می گیرد، تا نقطه نقطه
عطفی در تاریخ تمدن بشر به شمار می رود، بلکه دورانی
است که طی آن جنبش های مهم فلسفی، علمی و اخلاقی
حکیم اندان بشر را در این اوقات با الهام از انسان طبیعت و
اجتماع آن در نگر گون ساختند. در این دوران، روشنفکران
سراسر اروپا در تلاش برای تعیین نظم نوینی هستند که در
آن همه روابط انسانی، اعم از همه جنبش های اجتماعی و
سیاسی و از لحاظ انسان با قوت های غالب جامعه یعنی
دولت و طبقات آن متعریف می شوند.

کتاب حاضر که مروری است بر جنبه تردید خردیان های فکری
عصر روشنگری و سیری بر اندیشه مؤثرترین متفکران آن -
از ولتر و دیکرو و روسو گرفته تا هومر و ادام اسمیت و
کانت - قدم اولی است برای آشنایی با روشها، ساختارها
و مفاهیمی که دانشمندان و اندیشه این دوران به کار گرفتند
تا از آن های پس از این طبیعت را بکشد و تحت اقتدار
انسان آوردند.

